

فهرست مطالب

- مقدمه ... ۱۳
- نزول قرآن ... ۱۷
- شیوه نزول وحی ... ۲۰
- اولین و آخرین آیات نازل شده ... ۲۷
- مکی و مدنی ... ۲۹
- سوره‌های مکی به ترتیب نزول ... ۳۲
- خصوصیات سور مکی ... ۳۷
- خصوصیات سور مدنی ... ۳۸
- تواتر قرآن ... ۳۹
- عاصم کوفی (عاصم بن ابی النجود بهدله کوفی) ... ۴۰
- حفص ... ۴۱
- جمع آوری قرآن ... ۴۲
- اختلاف قرائت ... ۴۵
- رسم الخط قرآن ... ۵۰
- برخی مشخصه‌های رسم الخط قرآن ... ۵۱
- اعجاز ... ۵۳
- مصونیت از تحریف ... ۶۴
- دلایل عدم وجود تحریف اصطلاحی ... ۶۵
- محکم و متشابه ... ۷۱
- عوامل تشابه در قرآن ... ۷۵
- تفسیر برای ... ۷۹
- تفسیر و تأویل ... ۸۱
- عوامل ابهام ... ۸۱
- راسخان در علم کیانند؟ ... ۸۵
- شان نزول ... ۸۷
- حروف مقطعه ... ۹۳
- ذکر چند نکته پیرامون حروف مقطعه ... ۹۴
- حروف مقطعه نزد مفسرین ... ۹۵
- مَثَلٌ ... ۹۸
- موارد استعمال مثل در قرآن ... ۱۰۱

- برخی از مثل‌های قرآنی ... ۱۰۲
 تشبیه ... ۱۰۴
 فایده تشبیه ... ۱۰۴
 تشبیه در قرآن ... ۱۰۵
 کنایه ... ۱۰۶
 سجده قرآن ... ۱۰۸
 احکام سجده ... ۱۰۹
 اسماء قرآن ... ۱۱۱
 اسامی سوره‌ها ... ۱۱۵
 ترتیب نزول سوره‌ها ... ۱۲۴
 برخی تقسیمات در سوره‌های قرآن ... ۱۲۸
 سوره‌های قرآن با عنایت به آغاز آنها ... ۱۲۸
 سوره قرآن از نظر کوتاه و بلندی ... ۱۲۹
 فواصل آیات ... ۱۳۲
 انواع فواصل ... ۱۳۴
 تناسب بین آیات و سوره‌ها ... ۱۴۰
 سوگند در قرآن ... ۱۴۵
 سوگند خداوند ... ۱۴۹
 خطاب‌های قرآن ... ۱۵۲
 ظواهر آیات ... ۱۵۵
 تبیان کلّ شیء ... ۱۵۸
 کتابت قرآن ... ۱۶۲
 آنچه که در نوشتن قرآن رعایت آنها شایسته است ... ۱۶۴
 عام و خاص ... ۱۶۵
 مطلق و مقید ... ۱۷۰
 برخی از موارد اطلاق و تقييد ... ۱۷۰
 مجمل و مبين ... ۱۷۲
 ناسخ و منسوخ ... ۱۷۶
 منطوق و مفهوم ... ۱۸۰
 ۱ - مفهوم شرط ... ۱۸۱
 ۲ - مفهوم غایت ... ۱۸۲
 ۳ - مفهوم وصف ... ۱۸۲
 ۴ - مفهوم استثناء ... ۱۸۳
 ۵ - مفهوم لقب ... ۱۸۴
 ۶ - مفهوم عدد ... ۱۸۴
 ۷ - مفهوم حصر ... ۱۸۴
 استخاره ... ۱۸۶
 کیفیت استخاره به قرآن ... ۱۸۶
 تدبیر در قرآن ... ۱۹۰
 قرآن در نگاه نهج البلاغه ... ۱۹۴
 فضیلت قرائت ... ۱۹۹

آداب قرائت ...	۲۰۳
آداب قرائت ...	۲۰۳
ادعیه شروع و ختم قرآن ...	۲۱۰
الف) دعای شروع قرآن ...	۲۱۰
ب) ادعیه ختم قرآن ...	۲۱۲
تجوید و اهمیت آن ...	۲۱۴
انواع قرائات ...	۲۱۸
۱- تحقیق ...	۲۱۸
۲- ترتیل ...	۲۱۸
۳- تدویر ...	۲۱۸
۴- تحدیر ...	۲۱۹
اقسام حروف عربی ...	۲۲۰
الف و همزه ...	۲۲۲
علامات حروف ...	۲۲۵
لحن و اقسام آن ...	۲۲۶
مخارج حروف ...	۲۲۷
دستگاه تکلم ...	۲۲۹
۱- موضع حلق ...	۲۳۱
دندانها ...	۲۳۴
۲- موضع زبان ...	۲۳۶
۳- موضع جوف ...	۲۴۲
۴- موضع لب ...	۲۴۳
۵- موضع بینی (خیشوم) ...	۲۴۵
صفات حروف ...	۲۴۶
عناوین صفات (صفات لازم) ...	۲۴۹
عناوین صفات عرضی ...	۲۵۰
صفات لازم ...	۲۵۱
جهر ...	۲۵۱
همس ...	۲۵۱
شدت ...	۲۵۲
رخوه ...	۲۵۲
بینیه ...	۲۵۲
استعلاء ...	۲۵۳
استفال ...	۲۵۳
اطباق ...	۲۵۵
انفتاح ...	۲۵۵
اذلاق ...	۲۵۶
اصمات ...	۲۵۶
قلقله ...	۲۵۶
سکون ...	۲۵۷
تکریر ...	۲۵۷

- لیّن ... ۲۵۸
 صفیّر ... ۲۵۹
 تقشّی ... ۲۵۹
 بُحّه ... ۲۵۹
 نبر ... ۲۵۹
 غنّه ... ۲۵۹
 استطاله ... ۲۶۰
 انحراف ... ۲۶۰
 خفا ... ۲۶۰
 هاوی ... ۲۶۰
 نفخ ... ۲۶۱
 خروره ... ۲۶۱
 اعتلال ... ۲۶۱
 اماله ... ۲۶۱
 اختلاس ... ۲۶۲
 تسهیل ... ۲۶۲
 صفات عرضی ... ۲۶۵
 تفخیم و ترقیق ... ۲۶۵
 موارد تفخیم و ترقیق ... ۲۷۰
 ادغام ... ۲۷۳
 فایده ادغام ... ۲۷۳
 انواع ادغام ... ۲۷۳
 انواع ادغام ... ۲۷۶
 اظهار ... ۲۸۳
 موارد اظهار ... ۲۸۳
 اخفاء ... ۲۸۵
 موارد اخفاء ... ۲۸۵
 انقلاب ... ۲۸۷
 غنه ... ۲۸۹
 مدّ و قصر ... ۲۹۱
 مد ذاتی و میزان کشش آن ... ۲۹۲
 اقسام مد عارضی لفظی و میزان کشش آنها ... ۲۹۲
 مد لیّن ... ۲۹۳
 سکون ... ۲۹۴
 سکت ... ۲۹۶
 وقف ... ۲۹۹
 فائده وقف ... ۲۹۹
 انواع وقف ... ۳۰۰
 محل وقف ... ۳۰۰
 شبیه‌های وقف ... ۳۰۶
 علائم وقف ... ۳۰۸

وقف به حرکت و وصل به سکون ... ۳۰۹
استثنائات از وقف و وصل ... ۳۱۰
احکام ها ... ۳۱۱
۱- ها ذاتی ... ۳۱۱
۲- ها سکت ... ۳۱۱
۳- ها ضمیر ... ۳۱۲
خلط و مزج ... ۳۱۵
صله میمی ... ۳۱۷
استعاذه ... ۳۱۹
بِسْمَلَهُ ... ۳۲۰
قرائت بسمله در آغاز سوره ... ۳۲۲
تکبیر ... ۳۲۳
مدارک ... ۳۲۷

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنا مخصوص خداوند متعال و مستجمع جمع صفات کمال و معبود همه خلائق و اشرف کائنات یعنی انسان است و درود و سلام او بر ختم رسل و قطب عالم امکان حضرت ابالقاسم المصطفی محمد صلی الله علیه و آله و نیز دخت انورش ام الائمه الکبری فاطمة الزهرا سلام الله علیها و ائمه هدی و مصابیح دجی مخصوصا ختم الاوصیاء حجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فی فرجه باد.

اما بعد

قرآن کریم در کنار عترت رسول الله صلی الله علیه و آله دو امانت گرانبها و دو دستاویز محکم برای یافتن راه هدایت و دور ماندن از مسیر ضلالت هستند.

بدیهی است هرگونه سهل انگاری در یکی از ایندو چه تمسک به قرآن و دور گذاشتن عترت و بالعکس هدف غایی سیرتکاملی انسان را تغییر داده و گرداب هلاکت و نیستی را نزدیک می گرداند.

از اینرو بر تمامی پیروان رسالت واجب است که ایندو را در کنار هم پذیرفته و آنها را مفسر هم قرار دهند و قرآن را با بیان و تفسیر عترت بپذیرند (زیرا که آنها داناترین خلائقند به آنچه که بر خانه هایشان نازل شده است) و نیز عترت را در کنار قرآن و عمل به فرامین آن داشته باشند (زیرا که عترت از کسانی که بظاهر آنان را دوست می دارند ولی حتی در یک امر از اوامر قرآنی مثل صلوة کوتاهی کنند بیزارند).

بر اساس تجاربی که طی سالیان متمادی از تدریس مباحث تجویدی حاصل نمودم به این نتیجه رسیدم

که بایستی قراء قرآن کریم بیش از همه کس به معارف قرآن آشنایی داشته باشند. آنان که هم و غم خود را در تجوید و تصحیح قرائت قرآن مبذول می‌فرمایند می‌بایست بیش از همه به درک مفاهیم و الای قرآن تا حد امکان همت گمارند.

از اینرو برآن شدم ضمن تهیه جزوه‌ای با استفاده از تجربیات تدریس و تحقیق پیرامون تجوید قرآن، مباحثی که مدخل و مقدمه درک مفاهیم قرآن واقع می‌شود و راهرو ورود به تفسیر قرآن است، در همان جزوه بنگارم تا قاریان و تلاوت کنندگان قرآن کریم ضمن فراگیری قرائت صحیح الفاظ قرآن، پله‌های آغازین درک معانی ژرف و عمیق کتاب وحی را طی نموده و انشاءالله الرحمن از بیانات ائمه اطهار علیهم‌السلام در تبیین آیات قرآن بی بهره نمانند.

از اینرو مباحث این کتاب در دو بخش ذیل تنظیم شده است.

۱ - بخش اول کتاب پیرامون مباحثی از علوم قرآن است که بصورت موجز و با سبکی روان در ۴۰ عنوان بیان شده است.

در این بخش از مشهورترین آراء پیرامون مسائل مختلف علوم قرآنی استفاده شده است.^۱

۲ - بخش دوم کتاب پیرامون مباحث تجویدی است، مطالب این قسمت به شیوه کلاسیک منظم شده است تا بسادگی مورد استفاده در کلاس‌های تجوید قرار گیرد، ضمناً بخاطر رعایت ایجاز حتی المقدور از ذکر مثال در مواردی که ثمره عملی ندارد و تنها نفع علمی باعث ذکر آن شده خودداری شده است.

امید اینکه قدم نخست ما مورد رضایت حق جلّ و علی قرار گیرد و به برکت قرآن کریم خداوند مَنان قلوبمان را منور به نور ایمان و ولایت و محبت معصومین علیهم‌السلام گرداند و قلب مقدس حضرت بقیه الله الاعظم را نیز از کردارمان راضی نموده و مقدمات فرجش را هرچه زودتر مهیا فرماید.

و ما توفیقی الا بالله العلی العظیم
شعبان المعظم ۱۴۱۷
حوزه علمیه قم

^۱ - اصطلاحاً علوم قرآنیه علمی اطلاق می‌شود که پیرامون شئون قرآن کریم بحث کند، برخلاف «معارف قرآن» که از مسائل مطرح شده در قرآن بحث می‌نماید البته گاهی بواسطه وسعت مطالب این دو عنوان با هم مخلوط می‌شوند و با برخی اباحت تفسیری یا مباحث مقدماتی، داخل مباحث علوم قرآن می‌شود.

نزول قرآن

به اعتقاد غالب مفسرین، قرآن کریم دوبار نازل شده است. بار اول مجموع قرآن دفعه واحده (بیکباره) از لوح محفوظ در پیشگاه خداوند متعال به آسمان دنیا نازل گشته است، این نزول را نزول دفعی و زمان آن را شب قدر عنوان نموده‌اند.

دلیل بر این مدعی آیه اول سوره قدر است که می‌فرماید **اَنَا نَزَّلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**.
ما قرآن را در شب قدر نازل نمودیم.

و در آیه ۳ سوره دخان از شب قدر به شب مبارک تعبیر شده است

اَنَا نَزَّلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ؛ ما قرآن را در شبی مبارک نازل کردیم.

از این دو آیه نتیجه می‌گیریم که نزول قرآن در شب قدر که شبی مبارک است واقع شده است.

اما در پاسخ اینکه شب قدر و شب مبارک در کدام ماه واقع شده است بایستی از آیه ۸۵ سوره بقره کمک بگیریم که می‌فرماید:

شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدى للناس و بينات من الهدى والفرقان.

ماه رمضان ماهی است که در آن قرآنی که موجب هدایت مردم و موجب راهنمایی و امتیاز حق و باطل است نازل شده است.

بار دیگر در پی مناسبتها و حوادثی که در طول ۲۳ سال بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است هر بار يك یا تعدادی از آیات قرآن بر قلب مطهر پیامبر اسلام نازل گشته است این نزول را نزول تدریجی قرآن نامند. آیه شریفه ذیل اشاره به این نوع از نزول دارد.

وَ قَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَىٰ مَكْتَبٍ مُّكْتَبٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا^۱

قرآن را جزء جزء بر تو نازل نمودیم تا تو بر امت به تدریج قرائت نمایی، قرآن از تنزیلات بزرگ است.

در پایان این مبحث شایسته است این سؤال را بی پاسخ نگذاریم که چرا در قرآن برخی آیات چندین بار آمده است، قرآن کتاب قانون است قانون احتیاجی به تکرار ندارد در حالیکه ما می‌بینیم برخی آیات

^۱ - اسراء، ۱۰۶

بعینه تکرار شده‌اند برخی وقایع و قصص در چندین سوره ذکر شده‌اند پاسخ این شبهه چیست؟ در جواب این شبهه بایستی عنوان کرد. که قرآن تنها کتاب وضع قوانین و احکام برای دنیای بشر نیست، قرآن کتاب موعظه و هدایت انسان است، کتاب انسان سازی است. برای موعظه و هدایت، چه بسا يك مطلب چندین بار تکرار شود تا اثر موعظه بالاتر رود، و ذهن مخاطب آمادگی بیشتری برای فهم مطلب پیدا کند. علاوه اینکه گاهی مطلبی از اهمیت خاصی برخوردار است و مخاطب بایستی بارها آن را بشنود. پاسخ دیگر اینکه: برخی کلمات و به تبع جملات، طبق اسلوب خاصی تکرار شده‌اند. مثلا تکرار کلمه ماه دوازده بار یا تکرار کلمه یوم حدود ۳۶۵ بار و... قطعا بدون دلیل نبوده است و هم اکنون عده‌ای از دانشمندان پیرامون کلمات قرآن مشغول تحقیقاتی هستند که امید است نتیجه این بررسی‌ها به عنوان یکی از وجوه اعجاز قرآن در دسترس همگان قرار گیرد.

شیوه نزول وحی

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ ۱

۱- شوری، ۵۱.

هیچ بشری با خداوند سخن نمی‌گوید مگر از طریق وحی و یا از پشت مانعی یا اینکه خداوند سفیری می‌فرستد و آنچه را بخواهد به وی وحی می‌کند که او بلند مرتبه و حکیم است.

راه ارتباط خداوند با پیامبران از طریق وحی است، اما وحی چیست؟

حقیقت وحی از ادراک ما انسانهای عادی خارج است و در مرتبه‌ای بالاتر از جهان طبیعت قرار گرفته لذا شناخت آن برای ما امکان‌پذیر نیست.

شکی نیست که وحی قابل رویت با چشمان ظاهری نیست زیرا که شرط اساسی در رویت با چشم ظاهری، جسم بودن اشیاء است و عدم جسمانیت و عدم شیئیت وحی، ناتوانی انسان را از رویت و حس نمودن آن معطل می‌سازد.

پس چگونه می‌توان به حقیقت وحی پی برد؟

تنها راه فهم کیفیت وحی و شیوه نزول قرآن تدبیر در آیات و روایاتی است که مبین این زمینه می‌باشند و از جمع بندی آنها به این نتیجه می‌رسیم که وحی ارتباط خداوند با رسول وی و ادراک این ارتباط از ناحیه رسول است و به شیوه‌هایی صورت می‌پذیرد.

شیوه اول این است که کلام خداوند به قلب پیامبر القاء شود

مانند القاء وحی بر قلب حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام برای ساختن کشتی
فَاوحينا إليه أن اصنع الفلك بأعيننا ووحينا^۱

سپس ما به او وحی کردیم که در حضور ما و مطابق فرمان ما کشتی بساز.

مطابق این قسم از وحی، کلام حق بدون هیچ واسطه‌ای بر قلب رسولش فرود می‌آید، در اینجا نه فرشته‌ای واسطه است و نه حاجبی وجود دارد بلکه پیامبر با خداوند متعال روبرو می‌گردد.

البته از آنجا که خداوند متعال جسم نیست و چشم مادی قادر به رویت آن نمی‌باشد.

لا تدرکه الابصار.^۲

چشم‌ها را یاری دیدن او نیست.

لذا بایستی گفت پیامبر اکرم، خداوند را به نحو شهود ادراک می‌کند یعنی چشم بصیرت و درونی پیامبر، خداوند را می‌بیند از آیاتی که به این نوع از وحی دلالت دارد آیات اولیه سوره مبارکه نجم است.

بسم الله الرحمن الرحيم، والنجم اذا هوى، ما ضل صاحبكم و ما غوى، و ما ينطق عن الهوى، ان هو الا وحى يوحى، علمه شديد القوى، ذومرة فاستوى، و هو بالايق الاعلى، ثم دنى فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى، فاوحى الي عبده ما اوحى.^۳

بنام خداوند بخشنده مهربان، سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند که هرگز یار شما (پیامبر) منحرف نشد و مقصد را گم ننمود و هرگز سخن وی از هوی و هوس نیست آنچه آورده جز وحی وارد شده بر او نیست آن کس که دارای قدرتی عظیم است او را تعلیم داده همان کس که مسلط بر همه چیز است، در حالیکه در افق اعلى بود، نزدیک و نزدیک‌تر شد تا آنکه فاصله‌اش به اندازه دو کمان یا کمتر گشت، پس همانا خداوند آنچه وحی کردنی بود بر بنده‌اش وحی نمود.

هرچند برای این آیات تفاسیر مختلفی ذکر شده است اما تفسیری که صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که: این آیات به شهود باطنی پیامبر مکرم نسبت به خدای متعال می‌پردازد بدینصورت که خداوند خود، بدون واسطه، قرآن را بر وی القاء می‌فرماید. البته همانطوری که گفتیم مراد مشاهده جسمانی نیست، بلکه مشاهده با چشم دل است، چنانچه پیامبر خود در پاسخ سئوالی که پرسیدند آیا پروردگارت

^۱ - مومنون، ۲۷.

^۲ - انعام، ۱۰۳.

^۳ - نجم، ۱۰ تا ۱.

را دیده‌ای؟ فرمود: رَأَيْتُهُ بِفُؤَادِي - با چشم دل او را دیدم.^۱
 شیوه دوم وحی این است که خداوند کلام خود را در چیزی ایجاد کند یعنی آن شیء واسطه شود برای رسیدن کلام به نبی و در نتیجه نبی آن وحی را به وسیله واسطه درک کند.
 از نمونه‌های این قسم از وحی می‌توان به سخن گفتن خداوند با حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به واسطه درخت اشاره نمود.
فَلَمَّا أَتَيْهَا نُوْدِي مِنْ شَاطِئِ الْعَوَادِ الْإِيمَانِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ.^۲

چون موسی به آتش نزدیک شد از جانب راست وادی در آن بارگاه مبارک ندایی رسید که‌ای موسی تنها منم پروردگار جهانیان.

بنابر این آیه، خداوند امواج صوتی را در درخت آفریده است.
 شیوه سوم از وحی، ارسال سفیر از ناحیه خداوند به سوی پیامبر می‌باشد در این صورت، رسول، کلام خداوند را از سفیر وحی می‌گیرد، این نوع از وحی خود شیوه‌های متعددی دارد و از جمله آنها
 ۱ - گاهی فرشته وحی کلام حق را در قلب پیامبر القاء می‌کند به این قسم از وحی آیات ذیل اشاره دارد.

وَإِنَّا لَنَنْزِلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْإِيمَانِ، عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ، بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ.^۳
 قرآن از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است روح الامین آن را به زبان عربی آشکار بر قلب تو نازل نموده تا مردم را انذار کنی.

آیه ۹۷ سوره بقره نیز همین معنا را می‌فهماند

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ.
 بگو آن کس را که دشمنی با جبرئیل می‌ورزد، که همانا او به اذن خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است، قرآنی که کتب آسمانی گذشته را تصدیق نموده و مایه هدایت مومنین است.

۲ - گاهی این عمل در خواب محقق می‌شود، کما اینکه آیه تصدیق رویای پیامبر در ورود به مکه و انجام اعمال حج، مؤید این شیوه از وحی است.

پیامبر انجام اعمال حج را در خواب مشاهده نمود و این خواب را برای مسلمانان بیان کرد، مسلمانانی که سالیان دراز از مکه رانده شده و یا مهاجرت نموده بودند. تصور کردند به زودی و در همان سال به مکه باز می‌گردند و خویشان خود را می‌بینند ولی وقتی حرکت پیامبر به سوی مکه به وسیله مشرکین قریش سد شد و منجر به عهد نامه حدیبیه گشت عده‌ای در رویای پیامبر تشکیک کردند، آیه ذیل نازل شد و رویای پیامبر را تصدیق نمود.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّوْبَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا.^۴

«خداوند آنچه را به پیامبرش در حال خواب داده تصدیق نمود، بخواست خداوند همه شما با سرهای تراشیده و ناخن‌های گرفته شده، بدون ترس و واهمه‌ای وارد مسجدالحرام خواهید شد، خداوند چیزهایی می‌دانست که شما نمی‌دانستید و قبل از آن برای شما فتح نزدیکی قرار داده است.»

طبق این آیه شریفه خبر رفتن به سوی مکه، در خواب به پیامبر القاء شده بود.

^۱ - بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۷.

^۲ - قصص، ۳۰.

^۳ - شعراء، ۱۹۲ تا ۱۹۵.

^۴ - فتح، ۱۹.

۳ - گاهی فرشته وحی به صورت انسانی در مقابل پیامبر می‌نشیند و آنان همدیگر را می‌بینند و در برخی موارد، دیگران نیز می‌توانند آنها را ببینند، همانطوریکه اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بارها وی را با جبرئیل امین که به صورت «دهیه کلبی» بر پیامبر نازل می‌شد، دیده‌اند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خود می‌فرمود هر گاه دهیه را نزد من دیدید (کسی را به شکل دهیه نزد من دیدید) بر من وارد نشوید.^۱

۴ - گاهی فرشته وحی به صورت اصلی خود در مقابل پیامبر حاضر می‌گشت و کلام حق را بر وی می‌خواند، بر طبق برخی تفاسیر، این نوع از نزول وحی تنها دوبار برای پیامبر اسلام اتفاق افتاده است، آیات زیر به این دو شیوه از نزول وحی اشاره می‌نماید:

«... وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى، ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى، مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى، أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَى، وَلَقَدْ رَأَوْا نَزْلَهُ أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ...»^۲

«...درحالیکه در افق اعلی بود، نزدیک و نزدیکتر شد، تا اینکه فاصله‌اش به اندازه دو کمان یا کمتر گشت، پس همانا خداوند آنچه را وحی کردنی بود بر بنده‌اش وحی نمود، قلب او در آنچه دیده بود دروغ نمی‌گفت، آیا با او در باره آنچه که دیده مجادله می‌کنید و بار دیگر او را مشاهده کرد نزد درخت سدره المنتهی».

جمعی از مفسران، ضماین اولیه این آیات را به حضرت جبرئیل عود می‌دهند و می‌گویند جبرئیل امین دوبار به صورت اصلی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دیدار داشته است.

بار اول در آغاز بعثت و در کوه «حرا» در «جبل النور» واقع شد و بار دوم در شب معراج صورت گرفت.

شیوه چهارم از اقسام وحی مخاطب قرار گرفتن پیامبر مکرم اسلام با خداوند متعال بدون واسطه است این حالت از وحی سخت‌ترین و سنگین‌ترین آنها می‌باشد.

اصحاب گاهی پیامبر را می‌دیدند که به یکباره تغییر می‌کرد، سرش پایین می‌انداخت، صورتش مایل به سیاه می‌شد، و عرق می‌ریخت و حالت اغماء به وی دست می‌داد.

به دو حدیث از امام صادق علیه‌السلام و حضرت امیر علیه‌السلام در این باره توجه فرمایید:

«سئل الإمام الصادق عن الفشية التي كانت تأخذ النبي إكانت عند هبوط جبرائيل؟»

فقال: لا إن جبرائيل إذا أتى النبي لم يدخل حتى يستأذنه، و إذا دخل عليه قعد بين يديه قاعدة العبد، و إنما ذلك عند مخاطبة الله عزو جل إياه بغير ترجمان و واسطة»^۳.

«از امام صادق علیه‌السلام سوال شد که حالت غشوه‌ای که پیامبر را فرا می‌گرفت آیا هنگام نزول جبرائیل بود؟ امام فرمود خیر، جبرائیل وقتی بر پیامبر وارد می‌شد اجازه می‌گرفت و مانند بندگان در مقابل پیامبر می‌نشست، آن حالت هنگامی بود که پیامبر بدون واسطه مورد خطاب خداوند متعال قرار می‌گرفت».

عن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام قال:

«...لقد نزلت عليه و هو على بغلة الشهباء و ثقل عليه المحى حتى وقفت و تدلى بطنها حتى رايت

سرتها تكاد تمس الارض و اغمى على رسول الله حتى وضع يده على نؤابة شيبية بن وهب الجحفي،

ثم رفع ذلك عن رسول الله فقرأ علينا سورة المائدة فعمل رسول الله و عملنا»^۴.

«این سوره هنگامی نازل شد که پیامبر بر قاطر شهبای خود سوار بود بواسطه ثقل وحی این مرکب ایستاد و چنان شکمش به زمین رسید که ناف وی را دیدیم به طوریکه با دست موهای جلو پیشانی شیبیه بن وهب جحفی را گرفت، وقتی این حالت مرتفع شد، پیامبر بر ما سوره مائده را تلاوت فرمود و او و همه به آن عمل کردیم».

^۱ - بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۳۲۶.

^۲ - نجم، آیات ۷ تا ۱۴.

^۳ - بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۰.

^۴ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۸ به نقل از بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۶۹.

اولین و آخرین آیات نازل شده

اختلاف نظرانی بین مفسرین قرآن کریم در اینکه اولین و آخرین آیه نازل شده کدام است وجود دارد اکثر مفسرین معتقدند اولین آیات نازل شده پنج آیه اول سوره علق است.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَطَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».

برخی دیگر از مفسرین سوره حمد و بعضی دیگر سوره مدثر را اولین آیات نازل شده می‌دانند. در اینکه آخرین آیات نازل شده کدام است نیز بین مفسرین اختلاف نظرانی وجود دارد ولی از چند آیه ذیل خارج نیست.

مشهور اقوال مفسرین این است که آخرین آیات نازل شده، آیات ۱۲۸ و ۱۲۹ سوره توبه است.
«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ وَفٍ حَكِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ».

برخی دیگر از مفسرین موارد ذیل را بعنوان آخرین آیات نازل شده برشمرده‌اند.
۱ - آیه ۲۸۱ سوره بقره «وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ».

۲ - آیه ۳ سوره مائده «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا».
۳ - آیات ۲۷۸ و ۲۷۹ سوره بقره «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تَابْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ».

۴ - آیه ۱۷۶ سوره نساء «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ... وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».
در اینکه آخرین سوره نازل شده کدام سوره است نیز اختلاف نظرانی وجود دارد ولی مشهور مفسرین بنا بر روایتی از ابن عباس عقیده دارند سوره نصر آخرین سوره نازل شده بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

مکی و مدنی

آیات قرآن به اعتبار محل نزول بر دو دسته مکی و مدنی تقسیم می‌شوند. شناخت آیات مکی و مدنی در تبیین آنها نقش مهمی ایفا می‌کند و مفسری که مکی و مدنی بودن آیه‌ای را تشخیص دهد، اگر آشنایی با فضای اجتماعی مکه و مدینه داشته باشد. با دید گسترده‌تری به آن می‌نگرد و مسیر آیه را بهتر تشخیص می‌دهد و مخاطبان اولیه آن را می‌شناسد و ناسخ از منسوخ آنرا ساده‌تر تشخیص می‌دهد علاوه اینکه با شناخت سوره‌های مکی و مدنی مراحل مختلف دعوت به اسلام آشکار می‌شود.

در تقسیم آیات به مکی و مدنی سه دیدگاه مختلف وجود دارد، ما در اینجا به بررسی اجمالی این سه دیدگاه بسنده می‌کنیم.

دیدگاه اول: تقسیم آیات و سوره‌ها به اعتبار مکان نزول است.

بر طبق این دیدگاه هر سوره‌ای که در مکه و حوالی آن نازل شده است مکی است ولو بعد از هجرت نازل شده باشد. و هر سوره‌ای که در مدینه و حوالی آن نازل شده باشد مدنی است. این روش نقائصی دارد و از جمله آنها نزول برخی از سوره‌ها در خارج از محیط مکه و مدینه است. می‌دانیم پیامبر مکرم حدود سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه بودند طبیعی است گاهی بواسطه مسافرتها، شرکت در غزوات، انجام عمل حج و... از شهر خارج می‌شدند و برخی مواقع آیاتی از قرآن کریم در آن ایام نازل می‌شده است، این دسته از آیات بنا بر این دیدگاه نه مکی شمرده می‌شوند و نه مدنی، از جمله این آیات می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد.

«وَسئَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلْنَا...»^۱

این آیه بنا بر برخی تفاسیر در شب معراج در بیت المقدس نازل شده است.

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ...»^۲

این آیه در تبوک و در مورد منافقین نازل شده است.

دیدگاه دوم: تقسیم آیات و سوره‌ها به اعتبار موضوعات آنهاست.

بنا بر این دیدگاه هر آیه‌ای که با خطاب «یا ایها الناس» آغاز می‌شود و هر سوره‌ای که در آن چنین آیه‌ای وجود دارد و نیز هر سوره‌ای که با کفار و مشرکین سخن می‌گوید مکی است حال در هر کجای حجاز و خارج از آن نازل شده باشد.

و هر آیه‌ای که با خطاب «یا ایها الذین آمنوا» شروع می‌گردد یا سوره‌ای که مشتمل بر چنین آیاتی باشد و نیز آیات و سوره‌هایی که پیرامون غزوات، منافقین و... سخن می‌گوید مدنی است حتی اگر در غیر مدینه نازل شده باشد.

این دیدگاه نیز خالی از نقص نیست.

زیرا اولاً: برخی آیات حاوی خطاب «یا ایها الناس» هستند در حالیکه باتفاق غالب مفسرین یا همه آنها مدنی شمرده می‌شوند.

^۱- زخرف، ۴۵.

^۲- توبه، ۶۵.

مثلاً: آیات «یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم»^۱.
یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب...»^۲.
که در سوره حج واقع شدند و این سوره باتفاق اکثر مفسرین مدنی است.
و نیز آیه «یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم...»^۳

در سوره بقره واقع شده و حال آنکه این سوره در سال دوم هجرت در مدینه نازل شده است.
دوم: علاوه اینکه در بسیاری از سوره‌ها این دو خطاب دیده نمی‌شوند مثلاً با اینکه سوره‌های هود،
نحل، اسراء، مریم، کهف و... مکی هستند اما خطاب «یا ایها الناس» ندارند و نیز با اینکه سوره‌های
رعد، بینه و فتح مدنی هستند اما خطاب «یا ایها الذین آمنوا» ندارند.

دیدگاه سوم: تقسیم آیات و سوره به اعتبار زمان نزول است.

مطابق این دیدگاه هر سوره‌ای که قبل از هجرت نازل شده باشد خواه در مکه یا هر جای دیگر، مکی
شمرده می‌شود و هر سوره‌ای که بعد از هجرت نازل شده باشد چه در مدینه و چه در محل دیگر،
مدنی نامیده می‌شود.

این دیدگاه بر دو شیوه قبل ترجیح دارد و مفسران شیعه و سنت بیشتر بر این شیوه تکیه دارند.
برطبق این شیوه ۸۶ سوره از سوره‌های قرآن مکی و ۲۸ سوره باقیمانده مدنی شمرده می‌شوند.
بنابراین دیدگاه که همانطوریکه گفتیم دیدگاه مشهور مفسرین است سوره‌های مکی و مدنی به ترتیب
نزول عبارتند از:

سوره‌های مکی به ترتیب نزول

اولین سوره نازل شده علق ×
دومین سوره نازل شده قلم
سومین سوره نازل شده مزمل
چهارمین سوره نازل شده مدثر
پنجمین سوره نازل شده فاتحه
ششمین سوره نازل شده مسد
هفتمین سوره نازل شده تکویر
هشتمین سوره نازل شده اعلی
نهمین سوره نازل شده لیل
دهمین سوره نازل شده فجر
یازدهمین سوره نازل شده ضحی
دوازدهمین سوره نازل شده انشراح
سیزدهمین سوره نازل شده عصر
چهاردهمین سوره نازل شده عادیات
پانزدهمین سوره نازل شده کوثر
شانزدهمین سوره نازل شده تکاثر
هفدهمین سوره نازل شده ماعون ×
هیجدهمین سوره نازل شده کافرون

^۱- حج، ۱.

^۲- حج، ۵.

^۳- بقره، ۲۱.

نوزدهمین سوره نازل شده فیل
 بیستین سوره نازل شده فلق
 بیست و یکمین سوره نازل شده ناس
 بیست و دومین سوره نازل شده توحید
 بیست و سومین سوره نازل شده نجم×
 بیست و چهارمین سوره نازل شده عبس
 بیست و پنجمین سوره نازل شده قدر
 بیست و ششمین سوره نازل شده شمس
 بیست و هفتمین سوره نازل شده بروج
 بیست و هشتمین سوره نازل شده تین
 بیست و نهمین سوره نازل شده قریش
 سیمین سوره نازل شده قارعه
 سی و یکمین سوره نازل شده قیامت
 سی و دومین سوره نازل شده همزه
 سی و سومین سوره نازل شده مرسلات×
 سی و چهارمین سوره نازل شده ق×
 سی و پنجمین سوره نازل شده بلد
 سی و ششمین سوره نازل شده طارق
 سی و هفتمین سوره نازل شده قمر×
 سی و هشتمین سوره نازل شده صاد
 سی و نهمین سوره نازل شده اعراف×
 چهلمین سوره نازل شده جن
 چهل و یکمین سوره نازل شده یس×
 چهل و دومین سوره نازل شده فرقان×
 چهل و سومین سوره نازل شده فاطر
 چهل و چهارمین سوره نازل شده مریم×
 چهل و پنجمین سوره نازل شده طه×
 چهل و ششمین سوره نازل شده واقعه×
 چهل و هفتمین سوره نازل شده شعراء×
 چهل و هشتمین سوره نازل شده نمل
 چهل و نهمین سوره نازل شده قصص×
 پنجاهمین سوره نازل شده اسراء×
 پنجاه و یکمین سوره نازل شده یونس×
 پنجاه و دومین سوره نازل شده هود×
 پنجاه و سومین سوره نازل شده یوسف×
 پنجاه و چهارمین سوره نازل شده حجر×
 پنجاه و پنجمین سوره نازل شده انعام×
 پنجاه و ششمین سوره نازل شده صافات
 پنجاه و هفتمین سوره نازل شده لقمان×
 پنجاه و هشتمین سوره نازل شده سبا×
 پنجاه و نهمین سوره نازل شده زمر×

شصتمین سوره نازل شده غافر ×
 شصت و یکمین سوره نازل شده فصلت
 شصت و دومین سوره نازل شده شوری ×
 شصت و سومین سوره نازل شده زخرف ×
 شصت و چهارمین سوره نازل شده دخان
 شصت و پنجمین سوره نازل شده جاثیه ×
 شصت و ششمین سوره نازل شده احقاف ×
 شصت و هفتمین سوره نازل شده ذاریات
 شصت و هشتمین سوره نازل شده غاشیه
 شصت و نهمین سوره نازل شده کهف ×
 هفتادمین سوره نازل شده نحل ×
 هفتاد و یکمین سوره نازل شده نوح
 هفتاد و دومین سوره نازل شده ابراهیم ×
 هفتاد و سومین سوره نازل شده انبیاء
 هفتاد و چهارمین سوره نازل شده مؤمنون
 هفتاد و پنجمین سوره نازل شده سجده ×
 هفتاد و ششمین سوره نازل شده طور
 هفتاد و هفتمین سوره نازل شده ملک
 هفتاد و هشتمین سوره نازل شده حاقه
 هفتاد و نهمین سوره نازل شده معارج
 هشتادمین سوره نازل شده نباء
 هشتاد و یکمین سوره نازل شده نازعات
 هشتاد و دومین سوره نازل شده انفطار
 هشتاد و سومین سوره نازل شده انشقاق
 هشتاد و چهارمین سوره نازل شده روم ×
 هشتاد و پنجمین سوره نازل شده عنکبوت ×
 هشتاد و ششمین سوره نازل شده مطففین
 سوره‌های مدنی به ترتیب نزول
 هشتاد و هفتمین سوره نازل شده بقره ×
 هشتاد و هشتمین سوره نازل شده انفال ×
 هشتاد و نهمین سوره نازل شده آل عمران
 نودمین سوره نازل شده احزاب
 نود و یکمین سوره نازل شده ممتحنه
 نود و دومین سوره نازل شده نساء
 نود و سومین سوره نازل شده زلزال
 نود و چهارمین سوره نازل شده حدید
 نود و پنجمین سوره نازل شده محمد صلی الله علیه و آله
 نود و ششمین سوره نازل شده رعد
 نود و هفتمین سوره نازل شده رحمن
 نود و هشتمین سوره نازل شده انسان
 نود و نهمین سوره نازل شده طارق

یکصدمین سوره نازل شده بیّنه
 یکصد و یکمین سوره نازل شده حشر
 یکصد و دومین سوره نازل شده نصر
 یکصد و سومین سوره نازل شده نور
 یکصد و چهارمین سوره نازل شده حج×
 یکصد و پنجمین سوره نازل شده منافقون
 یکصد و ششمین سوره نازل شده مجادله
 یکصد و هفتمین سوره نازل شده حجرات
 یکصد و هشتمین سوره نازل شده تحریم
 یکصد و نهمین سوره نازل شده جمعه
 یکصد و دهمین سوره نازل شده تغابن
 یکصد و یازدهمین سوره نازل شده صف
 یکصد و دوازدهمین سوره نازل شده فتح
 یکصد و سیزدهمین سوره نازل شده مائده×
 یکصد و چهاردهمین سوره نازل شده برائت×

۱ - برخی مفسرین سوره هود را بر یونس، صف را بر جمعه، برائت را بر مائده مقدم داشته‌اند.
 ۲ - عنوان مکی یا مدنی برای هر سوره به اعتبار غالب سوره است، و در برخی از سوره‌ها، آیاتی در غیر آن عنوان ذکر شده است. بعنوان مثال سوره مائده مکی می‌باشد ولی آیه «الیوم اکملت...» در مدینه نازل گشته است.

عناوینی که حاوی آیات مستثنیات هستند با علامت× مشخص شده‌اند.
 در پایان این بحث به ذکر برخی خصوصیات سور مکی و مدنی می‌پردازیم.

خصوصیات سور مکی

برخی از ویژگی‌های سوره‌های مکی را می‌توان در عناوین ذیل مطرح نمود.

- ۱ - این سوره‌ها حاوی براهین و ادله‌ای در اصول عقاید و از جمله توحید، نبوت و معاد هستند.
- ۲ - در این سوره‌ها از لحن شدیدی در مقابل مشرکین استفاده شده است.
- ۳ - اکثر قصص انبیاء گذشته در سوره‌های مکی دیده می‌شود.
- ۴ - سوره‌های مکی عمدتاً کوتاه و در عین کوتاهی دارای معانی وسیع و عمیقی هستند.
- ۵ - آیات سجده در این سوره‌ها دیده می‌شود.
- ۶ - تمام موارد استعمال لفظ «کلا» که ۳۳ مورد است در سور مکی مشاهده می‌شود.
- ۷ - سوگند در آیات مکی بیشتر دیده می‌شود.

خصوصیات سور مدنی

- ۱ - قوانین و دستورات عملی دین در این سوره‌ها عنوان شده است.
- ۲ - مسائل جهاد، قتال با دشمنان در سوره‌های مدنی رؤیت می‌شود.
- ۳ - حالات و روحیات منافقین حرکات و اعمال آنها همگی در سوره‌های مدنی دیده می‌شود.
- ۴ - مخاطب قرار گرفتن اهل کتاب دعوت آنها به ایمان آوردن کتمان آیتها توسط آنها در این سوره‌ها مشاهده می‌شود.
- ۵ - سوره‌های مدنی عموماً هر مسئله‌ای را با تفصیل بیشتر بیان می‌دارند و برخی شقوق مختلفه آن را ذکر می‌کنند.

تواتر قرآن

قرآن به وسیله حفظ و کتابت از سیل عظیمی از حفاظ وحی از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله دست بدست، به ما رسیده است.

بنابر این قرآن متواتر می‌باشد.^۱ و آحاد مسلمین هر کدام قرآن را به نسلهای بعدی منتقل می‌نمودند به صورتی که در طول تاریخ احدی ادعا ننموده است که قرآن دیگری دارد و یا این قرآن، آن وحی مُنَزَّل بر پیامبر نیست.

شکی نیست مردم هر منطقه بنابر اختلاف لهجه و نگارش خود، در شیوه قرائت قرآن دخل و تصرف می‌نمودند و هر کدام قرآن را به لهجه خاص خود می‌خواندند و این امری اجتناب‌ناپذیر بود.

از میان هر قوم و دسته، کسانی بوده‌اند که در قرائت قرآن سرآمد منطقه خود شمرده می‌شدند تاریخ این عده را به نام قراء سبعة یا عشرة یا اربعة عشر و... می‌شناسد که مشهورترین آنها همان قراء سبعة می‌باشند.

آنچه از این بیان استفاده می‌شود این است که متواتر بودن قرآن ارتباطی با قراء ندارد، و بحث از تواتر قرآن، و قراء سبعة، دو میحث از هم منفک می‌باشند.

قرآن قطعاً متواتر است. ولی نه به وسیله قراء سبعة، بلکه همه مسلمانان در انتقال آن سهیم بوده‌اند و قراء سبعة صرفاً سرآمدهای قرائت در منطقه خود بوده‌اند.

بدیهی است که قرائت قراء سبعة، خبر واحد می‌باشد نه متواتر، زیرا که همه قرائتهای يك منطقه منتهی به يك شخص از قراء سبعة می‌گردد.

پس بنابراین با اینکه قرائت قراء، اخبار آحاد می‌باشد ولی از آن نظر که قرآن بوسیله آنها بدست نسلهای بعد منتقل نشده است و در انتقال آن، همه مسلمین همت گماشته‌اند، قرآن متواتر شمرده می‌شود این مطلب چکیده بحث مفصلی در تاریخ قرآن است و بیان فوق پاسخ بسیاری از شبهات داده می‌شود.

مورخین اسامی قراء سبعة و راویان آنها را ضبط نموده‌اند، ما به جهت اختصار و نیز بخاطر عدم تأثیر آنها در رسیدن قرآن بدست ما از ذکر تاریخچه همه آنها خودداری می‌کنیم و تنها به گوشه‌ای از مشخصات مشهورترین آنها یعنی عاصم کوفی می‌پردازیم.

عاصم کوفی (عاصم بن ابی النجود بهدله کوفی)

در میان قراء سبعة، عاصم از همه مشهورتر است. شهرت وی به خاطر استناد قرائتش به دو نفر از

^۱ - متواتر به خبری می‌گویند که از کانالهای متفاوت و مختلف و بدون ارتباط با هم رسیده باشد بطوریکه امکان دروغ در آن مرتفع باشد، در مقابل خبر متواتر، خبر واحد قرار گرفته و آن خبریست که از يك کانال منتقل شده باشد.

اصحاب پیامبر یعنی علی علیه السلام و ابن مسعود می‌باشند، هر کدام از قراء سبعة راویانی داشته‌اند که قرائت استاد را برای دیگران نقل می‌نمودند، مشهورترین راوی عاصم، حفص بن سلیمان است.

گزیده‌ای از حالات عاصم و حفص

عاصم: نام وی عاصم بن ابی النجود کوفی اسدی است وی استاد قرائت در کوفه بوده است، استاد قرائت وی به ابو عبدالرحمن سلمی و زرّبن حبیش و ابو عمرو شیبانی و آنها از علی بن ابی طالب و ابن مسعود و آنها از پیامبر اکرم، می‌رسد.

عاصم متوفای سال ۱۲۰ هجری قمری است.

مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه می‌نویسد: عاصم بدون هیچ شکی شیعه بوده است و قاضی نورالله و عبدالجلیل رازی و ابن شهر آشوب در کتاب «نقض الفصایح» بر این مطلب تصریح نموده‌اند.^۱

حفص

نام وی حفص بن سلیمان دوری غاضری اسدی یزاز است وی ناپسری عاصم بوده است و روایت وی در میان شاگردان عاصم بواسطه دقت در حفظ قرائت از استاد، ملازمت زیاد با استاد، نزد تمامی مذاهب اسلامی و به اجماع مسلمین پسندیده‌تر است مرحوم شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب رجال خود او را از جمله اصحاب امام صادق علیه السلام معرفی نموده است.

حفص متولد سال ۹۰ و متوفی سال ۱۸۰ هجری قمری می‌باشد.^۲

جمع آوری قرآن

اهل سنت برای جمع آوری قرآن اخبار زیادی نقل کرده‌اند که از مجموع آنها استفاده می‌شود که عمر یا ابابکر (بنابر اختلاف در اخبار و احادیث اهل سنت) بعد از واقعه یمامه و قتل حفاظ به فکر جمع آوری قرآن که تا آن زمان کتاب مدونی نشده بود افتادند لذا شخصی بنام زید بن ثابت را معین نمودند و وی مجلسی تشکیل داد و هر کس هر چه از قرآن می‌دانست می‌خواند و او پس از تایید شهود می‌نوشت.

^۱ - اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۰۷.

^۲ - اسامی قراء عشر عبارتند از:

۱ -

۲ - ابو عمران الیحصبی معروف به عبدالله بن عامر دمشقی.

۳ - عبدالله بن کثیر المکی الفارسی معروف به ابن کثیر مکی.

۴ - زبان بن علاء المازنی البصری معروف به ابو عمرو بصری.

۵ - حبیب بن عماره کوفی تمیمی معروف به حمزه کوفی.

۶ - نافع بن عبدالرحمن اصفهانی معروف به نافع مدنی.

۷ - علی بن حمزه اسدی معروف به کسایی کوفی.

۸ - ابو محمد الاسدی البغدادی معروف به خلف بن هشام بزاز.

۹ - یعقوب بن اسحاق الخضرمی معروف به یعقوب بن اسحاق.

۱۰ - یزید بن قعقاع المدنی معروف به یزید بن قعقاع.

چنین اخباری را نمی‌توان به سهولت پذیرفت زیرا اولاً اخبار جمع قرآن متزلزل است و یکدست نیست، گاهی واقعه را مربوط به زمان عُمَر می‌داند و گاهی ابوبکر و گاهی عثمان در برخی اخبار مسئول جمع، زید بن ثابت است و در برخی دیگر خود ابابکر، علاوه اینکه با وجود بزرگانی از اصحاب پیامبر چه باعث شده است جمع قرآن را به جوانی که گویند از مهاجمین به خانه زهرا علیها السلام بوده است.^۱ بسپارند و...

ثانیاً اخبار زیادی باز هم از طریق اهل سنت وارد شده است در اینکه جمع قرآن به وسیله شش نفر از صحابه در زمان رسول خدا صورت پذیرفته است.

عن الشعبي: جمع القرآن على عهد رسول الله سنة من الانصار: ابي بن كعب و زيد بن ثابت و معاذ بن جبل و ابو الدرداء و سعد بن عبيد و ابو زيد.^۲
شعبي می‌گوید: قرآن را در زمان پیامبر، شش نفر که همگی از انصار بودند جمع کردند: ابی بن کعب...

ثالثاً: چگونه می‌توان پذیرفت که پیامبر در مدت ۲۳ سال قرآن را از لوح محفوظ اخذ نماید و آنگاه بدون هیچگونه تدوینی در سینه‌های مردم ره‌ایش نماید.

قرآن کریم بارها دعوت به تحدی و مبارزطلبی نموده است. تنها معجزه پیامبر خاتم است یکی از موارد اعجاز آن به فصاحت و بلاغت الفاظ و معانی آن می‌باشد. آیا با این اوصاف می‌شود این معجزه باقیه در میان استخوانها و پوستها و سینه‌های خلائق رها شود.

قطعاً چنین چیزی متصور نیست

بر همین اساس این نتیجه قطعی است که جمع قرآن بعد از ارتحال پیامبر قطعاً منتفی می‌باشد، بلکه بنابر آنچه که کثیری از مفسرین شیعه و سنت بدان اعتقاد دارند پیامبر خود در زمان حیات، قرآن و سوره‌های آن را تدوین نموده است و هر آیه‌ای که نازل می‌شد دستور می‌فرمود در کجا قرارش دهند، و کُتاب وحی تمام آیات نازل شده را می‌نوشتند و هر سوره را دسته دسته قرار می‌دادند.

علاوه اینکه ترتیب سوره‌ها نیز در زمان پیامبر صورت گرفته است و البته بصورت يك کتاب دوخته شده و دارای جلد و صفحه نبوده است. بلکه هر دسته از آیات بر پوست آهو یا استخوان شانه یا سنگ‌های پهن و یا شاخه درخت خرما^۳ تحت عنوان سوره‌ای مشخص نوشته شده و در کنار هم چیده شده بود.

بعد از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام این آیات و سوره‌ها را با تفاسیر و شأن نزول‌های آیات، جمع آوری نمود ولی مورد موافقت عمر و ابابکر قرار نگرفت.

با این توضیحات ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که اخبار وارده از طریق اهل سنت مبنی بر جمع قرآن توسط ابی بکر تنها در این حد قابل پذیرش است که در زمان وی همین آیات دسته دسته شده در يك کتاب جلد بندی و ته دوزی شده است اما اینکه در زمان وی آیات دوباره نگاشته شده باشد و ترتیب سوره‌ها و آیات به هم خورده باشد قطعاً منتفی است.

^۱ - علوم قرآن جعفر مرتضی به نقل از انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۷۵.

^۲ - منتخب کنز العمال، ج ۲، ص ۵۲.

^۳ - در صدر اسلام آیات قرآن را بر شاخه پهن خرما عَسْبُ سنگ نازک (لخاف) پوست و برگ (رقاع) استخوان شانه شتر (اکناف) چوبی که بر پشت شتر می‌گذاشتند (اقتاب) می‌نوشتند.

اختلاف قرانت

در مبحث گذشته بیان شد که ترتیب سوره‌ها و نیز آیات، توقیفی بوده و در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله انجام گرفته است ولی بصورت کتاب امروزی دارای جلد نبوده است. این دستجات مرتب شده آیات بعداً جلد بندی شد و بصورت کتاب درآمد.

در آن عصر بخاطر نبودن صنعت چاپ و دستنویس بودن مطالب از طرفی و نیز عنایت و توجه زیاد به محفوظات بیشتر از مکتوبات از طرف دیگر، در قرائت کلمات قرآن بین مسلمین بلاد مختلف وجود داشت در زمان عثمان این اختلافات بشدت بالا گرفت، وی دستور داد بار دیگر از روی نسخه اصلقرآن که نزد حفصه (یکی از زوجات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) بود چند نسخه نوشته شود و به همه بلاد ارسال گردد و تمام نسخه‌های موجود نابود گردد.^۱ عثمان وقتی مصاحف آماده شده را دید پسندید ولی باز در آنها اختلاف جزئی مشاهده کرد و چون این حد از اختلاف نسبت به گذشته قابل قیاس نبود گفت عرب بعداً اصلاح می‌کند.^۲

مصاحف عثمانی وقتی وارد بلاد مختلف می‌شد با لهجه اهل همان بلاد قرائت می‌گشت و طبیعتاً باز هم اختلافاتی هرچند نادر ایجاد می‌شد. این اختلافات جزئی هم اکنون در قرائت قراء سبعة و عشره دیده می‌شود، ولی چون این اختلاف تنها در شیوه قرائت است زبانی به اصل قرآن نمی‌رساند. ما در اینجا علل عمده این اختلاف در قرائت را بیان می‌نماییم.

۱ - خط عربی در مرحله ابتدایی خود قرار داشت و هنوز این خط تکمیل نشده بود. این خط خالی از هرگونه علامت، حرکت، نقطه و تشدید بود بنابراین مثلاً در کلمه «فسسسوا» چندین احتمال وجود دارد که از جمله آنها فتنبتوا - فتنبتوا و...

۲ - اعراب در هر منطقه‌ای لهجه‌ای خاص داشتند، مثلاً قبیله قیس حرف «ن» در نستعین را به فتح می‌خوانند و برخی دیگر از قبائل به کسر تلفظ می‌کنند.

۳ - در نسخه برداری از قرآن گاهی يك نفر می‌خواند و دیگران می‌نوشتند. برخی مواقع نویسندگان کلمه‌ای را درست نمی‌شنیدند و خیال می‌کرد کلمه‌ای دیگر املاء شده است لذا کلمه خیالی خود را می‌نگاشتند.

۴ - برخی از ادباء عرب به جای اینکه قرآن را محور قرار دهند و ادبیات خود را با این کتاب که

^۱ - در اینکه در زمان عثمان چند نسخه از قرآن نوشته شد اختلاف نظر وجود دارد، برخی چهار و شش و هفت نسخه را ذکر کرده‌اند. این نسخه‌ها به بلاد کوفه، بصره، شام، مکه، یمن و بحرین بابر اختلاف در تعداد نسخ ارسال شد و يك نسخه بعنوان نسخه امام (صلی) در مدینه باقی ماند.

^۲ - به بیان آیت الله خوبی ص ۳۴۵ به بعد رجوع شود.

عربی مبین است.^۱ اصلاح کنند بواسطه غلو در ادب خود، یا مشهور شدن می‌خواستند قرآن را باصطلاح، اصلاح ادبی کنند مثلاً نافع از قراء سبعة حرف «م» را در آیه «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ»^۲ بدون تشدید می‌خواند این قبیل از اجتهادات شخصی را از برخی دیگر از قراء مثل ابوبکر ابن مقسم، ابوبکر العطار، ابن شنبوذ و... نقل شده است.

۵ - گاهی قاری به کلمه‌ای بر می‌خورد و خیال می‌نمود نسخه اشتباه است و خود بدون در نظر گرفتن تبعات آن بر طبق نظر خود تغییراتی به کلمه می‌داد.

۶ - گاهی تفسیر قرآن با خود قرآن مخلوط می‌شد و کلمه‌ای که در بیان و توضیح و تفسیر آیه قرآن نوشته شده بود جزء متن اصلی شمرده می‌شد.

۷ - اهداف سیاسی را نیز می‌توان در اختلاف قرائت سهم دانست.

مثلاً در آیه شریفه «وَأَسَاقِفُونَ الْأَوْلَادَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...»^۳

برخی قراء، واو در «والانصار» را قرائت نموده‌اند، بدیهی است حرف «و» در معنای آیه تأثیر مهمی دارد اینک به ترجمه آیه به هر دو صورت توجه کنید.

ترجمه آیه با بودن حرف «و»: سبقت گیرندگان در ایمان از طایفه مهاجرین و از انصار و نیز کسانی که از مهاجرین و انصار تبعیت کرده‌اند، خداوند از همه آنها خشنود و آنها از خداوند خشنودند.

ترجمه آیه بدون حرف «و»: سبقت گیرندگان در ایمان از طایفه مهاجرین و نیز از انصار که از مهاجرین تبعیت کرده‌اند، خداوند از همه آنها خشنود و آنها از خداوند خشنودند.

در ترجمه اول همه انصار که بر ایمان سبقت گرفته‌اند مورد تأیید قرار گرفته‌اند ولی در ترجمه دوم انصار مؤمن دو دسته شده‌اند و تنها عده‌ای که از مهاجرین تبعیت کرده‌اند تأیید شده‌اند.

نکته مهم

شایسته است در ذیل این مبحث، اشاره‌ای به حدیث «سبعة احرف» بنماییم.

برخی از علماء اهل سنت روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل نموده‌اند مبنی بر اینکه قرآن بر هفت حرف نازل شده است.^۴

عن ابن عباس: ان رسول الله قال: اقرنی جبرئیل علی حرفٍ فراجعته فلم ازل استزیده، فبزیدنی، حتی انتهی الی سبعة احرف.^۵

جبرئیل بر من قرآن می‌خواند بر يك حرف من مراجعه کردم و دائماً طلب زیاده می‌نمودم و او زیاد می‌کرد تا به هفت حرف رسید.

این منقولات اولاً مبنای واضحی ندارند و مقصود از هفت حرف را بیان نمی‌کنند و لذا می‌توان معانی مختلفی را برای آن تصور نمود از جمله:

۱ - قرآن هفت معنا دارد.

۲ - قرآن بر هفت لغت نازل شده است.

۳ - قرآن هفت بخش مانند بخش اوامر، نواهی، قصص و... دارد.

^۱- نحل، ۱۱۰.

^۲- زمر، ۹.

^۳- توبه، ۱۰۰.

^۴- ر.ک: صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن ترمذی و...

^۵- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰۲ چاپ مصر و ج ۶ ص ۱-۱ چاپ دارالکتب بیروت.

۴ - قرآن به هفت شیوه قرائت می‌شود و دهها معنا و مفهوم دیگر بدون اینکه معلوم شود که کدامیک از این معانی مورد نظر است.
 ثانیاً: روایت ذکر شده و امثال آن از نظر سند بی اعتبارند چون همگی به صحابه پیامبر برمی گردند و بر فرض اینکه واسطه‌های این روایات همه اشخاص راستگویی باشند ولی چون حرف صحابه را نقل می‌کنند نه کلام معصوم را، اعتباری ندارند.
 ثالثاً: ما روایات صریحی داریم که قرآن بر يك حرف نازل شده است و از جمله آنها:
قال الباقر عليه السلام: «انَّ القرآنَ واحدٌ نزل من عند واحدٍ و لكنَّ الاختلافَ یجیء من قبَل الرّوایة»^۱
 امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: قرآن یکی است و از ناحیه یکی نازل شده است و اختلاف‌ها ناشی از اختلاف قرائت قاریان و راوی‌های آنهاست.
 بنابراین اگر از اشکالات سندی احادیث «سبعة احرف» بگذریم، نمی‌توان معانی آن را حمل بر ظواهر آنها نمود و شیوه‌های مختلف قرائت را بدین وسیله تصحیح کرد.

رسم الخط قرآن

زبان قرآن کریم، عربی مبین است و رسم الخط آن نیز مطابق قواعد ادبیات عرب است.
 در زمان نزول قرآن کریم، خط عربی مراحل ابتدایی خود را طی می‌کرد، شیوه نگارش حروف الفباء به خط کوفی بود. عدم وجود نقطه و حرکت اگر در کنار خط کوفی قرار گیرد سختی تلفظ حروف آن را واضح می‌سازد.
 البته عرب که بر فصاحت و بلاغت خود می‌بالید به آسانی می‌توانست حروف را از هم تشخیص دهد و هیچگاه دچار اشتباه نشود اما توسعه قلمرو اسلام به ایران و روم و نیز رفت و آمدهای بین مسلمین و دیگر سرزمینهای مجاور، بر زبان عربی بی تأثیر نبود، در کنار این مسئله اختلاف لهجه‌ها و... که در بحث اختلاف قرائت به آن اشاره شد مشکلاتی را در قرائت قرآن ایجاد نمود.
 براساس برخی وقایع تاریخی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام طی دستوری به ابوالاسود دلی قواعدها

^۱ - اصول کافی، کتاب فضل قرآن، باب نوادر، حدیث ۱۲.

ادبیات عرب را پایه گذاری فرمودند و او حروف قرآن را اعراب گذاری نمود. در سال ۳۱۰ قمری خط نسخ بوجود آمد و قرآن کریم بر اساس همان رسم الخط کوفی به خط نسخ نگاشته شد.

رسم الخط فعلی قرآن بر اساس همان رسم الخط اولیه قرآن است و مصاحف فعلی مطابق با مصاحف بصره و کوفه و شام و مصحف امام در مدینه می‌باشد بر این اساس هرگونه تغییر در رسم الخط قرآن ممنوع و حرام است مسلمان از صدر اسلام تا کنون برای حفظ کتاب خدای متعال از تحریف لفظی، از هرگونه دخالتی در ادبیات قرآن خودداری می‌نموده‌اند.

برخی مشخصه‌های رسم الخط قرآن

- ۱ - در رسم الخط قرآن حروف والی نوشته شده ولی خوانده نمی‌شوند مانند اولئك.
- ۲ - از نظر اشتقاق برخی کلمات بایستی به شکل دیگر نوشته شوند ولی در رسم الخط قرآن به شیوه دیگر است مثلاً یَبْصُطُ، بایستی با «سین» نوشته شود ولی در رسم الخط قرآن با «صاد» نوشته می‌شود.
- ۳ - افعال جمع در لغت عرب که به «واو» منتهی می‌شوند به آخر آنها «الف» ملحق می‌شود، ولی در رسم الخط قرآن گاهی الف ملحق شده و گاهی نشده است. مانند: قالوا - جاؤ.
- ۴ - به افعال مفرد در ادبیات عرب «الف» ملحق نمی‌شود ولی در رسم الخط قرآن گاهی الف ملحق شده است. مانند: أو یَعْفُوا.
- ۵ - «تا» مؤنث بایستی مدور(ة) باشد ولی در رسم الخط قرآن گاهی مدور و گاهی کشیده است. مانند: رحمة - رحمت.
- ۶ - گاهی «الف» در وسط کلمه نوشته می‌شود و گاهی نوشته نمی‌شود. مانند: طعام - تَبْرَكَ.
- ۷ - گاهی اِنَّمَا مقطوع «انّ - ما» و گاهی موصول «انَّمَا» نوشته می‌شود. مانند: اِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ^۱ - انّ ما توعدون لات^۲.
- ۸ - گاهی ابراهیم بدون «یاء» و گاهی با «یاء» نوشته می‌شود. مانند: ابراهم^۳ - ابراهیم^۴.
- ۹ - گاهی ساحر با الف و گاهی بدون الف نوشته می‌شود. مانند: ساحر^۵ سحر^۶.
- ۱۰ - در «مِنْ» گاهی ادغام و گاهی جدا از هم آمده است. مانند:

انفقوا من ما رزقناکم^۷

انفقوا ممّا رزقناکم^۸

^۱ - ذاریات، ۵.

^۲ - انعام، ۱۳۴.

^۳ - بقره، ۱۲۴.

^۴ - آل عمران، ۳۳.

^۵ - ذاریات، ۵۲.

^۶ - ذاریات، ۳۹ و موارد دیگر.

^۷ - منافقون، ۱۰.

^۸ - بقره، ۲۵۴.

و موارد دیگر که ما به ذکر نمونه‌های فوق بسنده می‌کنیم. اهل تحقیق لازم است برای تفحص بیشتر به کتاب «المقنع» نوشته «ابن سعد» و «بئثر المرجان فی رسم نظم القرآن» نوشته «محمد غوث بن ناصر الدین» مراجعه نمایند.

اعجاز

دنیا، گذرگاهی است برای امتحان انسان تا کامل و ناقص از هم باز شناخته شوند و راهیان راه هدایت از عقب ماندگان بیراهه ضلالت تمیز داده شوند. بر این اساس خداوند هم از درون خود انسان و هم از بیرون، هادیان و راهنمایی فرستاده است تا این دو راه را و همچنین عاقبت این دو راه را مشخص کنند و حجت را بر راهیان تمام نمایند. رسول درونی انسان عقل و خرد وی است که اگر خالی از غبار دنیا باشد صواب را از ناصواب باز می‌شناسد، رسول بیرونی همان انبیاء یعنی مبعوثین از جانب خداوند و جانشینان آنها هستند. **«قال موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام: ان الله علی الناس حجّتين، حُجَّةٌ ظاهِرةٌ و حُجَّةٌ باطنَةٌ فاما الظاهرة، فالرُّسل و الانبیاء و الائمة عليهم السلام و اما الباطنة فالعقول»**^۱. رسولان و انبیایی که از جانب خداوند مأمور ابشار و تنذیر و نشان دادن راه صحیح می‌باشند برای اثبات ادعای خود یعنی مبعوث بودن از جانب خداوند با خود معجزاتی را به همراه دارند. این معجزات در واقع امور خارق العاده و خارج از قدرت بشر عادی هستند و ارتباط آورنده آن را با مبدء فیض یعنی خداوند متعال اثبات می‌کنند چه اگر این ارتباط نبود، آوردن چنین چیزی البته از بشر عادی ممکن نبود. معجزات پیامبران یکنواخت نیست بلکه بستگی به زمان و مکان و نیز افکار انسانهای عصر بعثت دارد.

در زمان حضرت موسی سحر و جادو رواج داشت. بازار جادوگران و ساحران از همه بازارها گرم‌تر بود، لذا خداوند معجزه این پیامبر را چیزی قرار داد که همه ساحران و جادوگران از آوردن مثل آن عاجز شدند و همه بعنوان عجز گفتند: ما به خدای موسی ایمان آوردیم. **«و قالوا آمنا برب العالمین رب موسی و هارون»**^۲.

در زمان حضرت عیسی اطباء ماهری چون جالینوس و امثال وی بیماران صعب العلاج را مداوا می‌نمودند. خداوند معجزه این پیامبر را شفای امراض لاعلاج و زنده نمودن مردگان قرار داد تا همه

^۱ - بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۷.

^۲ - ساحران گفتند ایمان به خداوند جهانیان آوردیم همان پروردگار موسی و هارون. اعراف، ۱۲۱ و ۱۲۲.

اطباء سر خضوع فرود آورند.

«وَاذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْإِبْرَصَ بِأَذْنِي وَإِذْ نُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَذْنِي»^۱

در زمان پیامبر اسلام اشعار فصحاء و بلغاء عرب رواج خاص داشت شعر شاعرانی چون امرء القیس و لبیدبن ربیع و... بر سر زبانها بود و هر کس به وسیله کلامی فصیح و بلیغ مفاخر خود را برمی شمرد و آنها را چون تابلو بر کعبه می‌آویخت و بدان فخر می‌فروخت.

بنابر این خداوند معجزه آخرین رسولش را چیزی قرار داد که هم مطابق زمانه باشد و هم اینکه بتواند تا قیام قیامت محفوظ بماند. چون او تنها پیامبر نبود بلکه آخرین پیامبر بود و معجزه وی برخلاف معجزات سایر پیامبران بایستی محدود به زمان خاصی نباشد بلکه در هر زمانی و مکانی طراوت و تازگی و اعجاز آن باقی بماند.

هر چند پیامبر اسلام معجزات زیادی داشته است اما سرمد همه معجزات وی، کتاب وحی یعنی قرآن است.

ما در اینجا به گوشه‌ای از موارد اعجاز قرآن اشاره می‌کنیم.

۱ - قرآن نه شعر است و نه نثر، کلامی است غیر این دو، به صورتی که مخاطب را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد تأثیری که در هیچ شعری یافت نمی‌شود و معانی ژرف و عمیق آن در هیچ نثری دیده نمی‌شود.

بر اساس تاریخ صدر اسلام ابوجهل و دیگر معاندان سرسخت پیامبر بارها شبانه خود را به دیوار خانه پیامبر در مکه می‌رساندند تا صدای قرآن را بشنوند.

چنین انقلابی که قرآن در دل انسان ایجاد نمود در کدام کلام فصیح می‌توان یافت؟

۲ - قرآن کریم طی آیات عدیده‌ای و در چهار مرحله بارها دعوت به تحدی نموده.^۲ و مبارز طلبیده است. در مرحله اول اعلام می‌فرماید مثل این قرآن را قادر نیستید بیاورید یعنی اگر راست می‌گویید که قرآن ساخته بشر است مثل آن را بیاورید.

«قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^۳

«بگو اگر اجنه و انسانها همه جمع شوند تا مثل قرآن آورند قادر نخواهند بود و هر چند یکدیگر را یاری کنند».

در مرحله دوم می‌فرماید ده سوره مثل قرآن را بیاورید.

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مِنْ اسْتِطْعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۴

«گویند قرآن وحی نیست، ای پیامبر بگو اگر راست می‌گویید همه خلائق را به کمک گیرید و ده سوره، مانند قرآن بیاورید».

در مرحله سوم قرآن می‌فرماید يك سوره مانند قرآن بیاورید.

^۱ - و هنگامی که به فرمان من از گل چیزی بصورت پرنده می‌ساختی و در آن می‌دمیدی و پرنده می‌شد و کور مادر زاد و بیماری بیسی را به اجازه من شفا می‌دادی، و مردگان را به اذن من زنده می‌نمودی. مانده، ۱۱۰.

^۲ - تحدی به معنای دعوت به مبارزه است.

^۳ - اسراء، ۸۸.

^۴ - هود، ۱۳.

«ام يقولون افتريه قل فاتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم من دون الله ان كنتم صادقين»^۱.
«گویند قرآن وحی نیست بگو اگر راست می‌گویند از همه موجودات غیر از خداوند کمک بطلبید و يك سوره مثل قرآن بیاورید».

در مرحله چهارم قرآن عجز کامل انسانها را قطعی می‌داند و می‌فرماید هرگز قادر بر اتیان چنین معجزه‌ای نیستند.

«و ان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة أعدت للكافرين»^۲.

«و اگر شما شك دارید در قرآنی که ما بر بنده خود نازل نمودیم، اگر راست می‌گویند همه یاران خود را به کمک بطلبید و يك سوره مانند قرآن بیاورید و اگر این کار را ننمودید که هرگز نمی‌توانید. پس (به حق روی آورید) بپرهیزید از آتشی که مایه آن از انسانها و سنگهاست و برای کفار مهیا شده است».

طبیعی است اگر فصحاء و بلغاء عرب می‌توانستند حتی يك سوره مثل قرآن را بیاورند و بدینوسیله اعجاز قرآن را بر هم زنند در انجام این کار کوتاهی نمی‌کردند و برای همیشه اسلام را نابود می‌نمودند و راه را برای رسیدن به امیال خود باز می‌کردند و هیچگاه برای مقابله با اسلام دست به شمشیر نمی‌بردند و سران خود را غلطان در خون جهل خود نمی‌دیدند.

و چه زیبا قرآن کریم در این چهار مرحله عجز آنها را بیان نموده است و سرنوشت آنها را بیان کرده است. قرآن در هر مرحله از مرحله قبل گامی به جلو می‌رود و حلقه محاصره را تنگتر می‌نماید و مشرکان و کفار را عاجزتر و ناتوان‌تر می‌کند.

قرآن طی مراحل چهارگانه آثار روانی بس بزرگی در نابودی این ایده (قرآن ساخته بشر است) بر جای می‌گذارد به طوری که در همان سالیان اولیه بعثت، این ادعا بطور کلی مغلوب استدلال و برهان گشت و اثری از آن بر جای نماند.

در پایان این بحث لازم است چند نکته را متذکر شویم.

نکته اول: این چهار مرحله پشت سرهم صورت گرفته است زیرا سوره اسراء به حسب نزول سوره پنجاهم و سوره هود سوره پنجاه و یکم و سوره یونس سوره پنجاه و دوم و سوره بقره سوره هشتاد و هفتم قرآن است، البته مشهور مورخین سوره یونس را مقدم بر سوره هود ذکر نموده‌اند بنابراین قول، تحدی به يك سوره قبل از ده سوره قرار گرفته است و از آنجا که سوره‌های قرآن در کوتاهی و بلندی یکسان نیستند مشکلی ایجاد نمی‌کند زیرا چه بسا يك سوره از نظر کمیت چندین برابر ده سوره باشد.

نکته دوم: برخی به این وجه از اعجاز اشکال کرده‌اند که خداوند خود عرب را از آوردن مثل قرآن عاجز کرده است، در جواب این شبهه بایستی گفت چنین چیزی صحیح نیست زیرا عرب بارها به فکر آوردن مثل قرآن افتاده بود علاوه اینکه در صورتی که بپذیریم خداوند عرب را عاجز نموده است از اینکه مثل و مانند قرآن یا چیزی از آن را بیاورند، باز این خود دلیلی محکم بر اعجاز قرآن می‌شود زیرا باز هم اثبات می‌شود که قرآن از ناحیه خداوند است و خداوند برای حفظ آن و بقاء اعجاز آن خلاق را از آوردن مثل و مانند آن عاجز نموده است.

نکته سوم: تحدی در مرتبه نخست تنها در مورد فصاحت و بلاغت قرآن است تا سایر جهات اعجاز قرآن زیرا اولاً عرب آن زمان چیزی جز فصاحت و بلاغت نداشت و تنها بدان فخر می‌ورزید و در اشعار خود تنها وجه فصاحت و بلاغت را مهم می‌دانست ثانیاً تحدی در جمیع موارد اعجاز به نحو اطلاق، در يك سوره كوچك امکان‌پذیر نیست، چگونه می‌توان قوانین تشریحی مسائل اعتقادی و... در يك سوره كوچك گنجاند به صورتی که تمامی موارد و وجوه اعجاز را دارا باشد.

^۱ - یونس، ۳۸.

^۲ - بقره، ۲۳ و ۲۴.

نکته چهارم: تحدی مخصوص عرب زمان نزول قرآن نیست بلکه تمامی امم عرب و غیر عرب الی یوم القیمه را در برمی گیرد زیرا الفاظ تحدی عام است و از طرفی تحدی فقط در تعبیر لفظی نیست که خاص عرب باشد بلکه مراد از تحدی، مجموع کلمات و مفاد آنها است.

۳ - قرآن دارای معارفی بس عظیم و بلند است. چگونگی پیدایش زمین و آسمان کیفیت مراحل خلقت انسان از نطفه تا موجود کامل، پیدایش افلاک و گردش سیارگان، پیدایش نباتات و ابر و باد، خلقت همه چیز به صورت جفت، همه دلالت دارند بر اینکه يك انسان امی و درس نخوانده قادر به آوردن آن نخواهد بود و این معارف بایستی از ناحیه حکیمی باشد که به جزء جزء این علوم واقف بوده باشد. این وجه از اعجاز را می‌توان در جای جای قرآن ملاحظه نمود.

۴ - در قرآن بارها اخبار از آینده آمده است مانند اخبار به پیروزی مسلمین در جنگ بدر قبل از واقعه بدر در سوره انفال آیه ۷، اخبار به غلبه ارتش روم بر ارتش ایران ده سال قبل از واقعه در سوره روم آیات ۲ و ۳، اخبار از باقی ماندن ابولهب بر کفر و عناد و ایمان نیلوردن وی در سوره نیت و... چنین اخباری و امثال آن وقتی تحقق یابند برای هیچکس شبهه‌ای باقی نخواهد ماند که قرآن از ناحیه کسی که احاطه کامل به عالم هستی دارد صادر شده است.

۵ - در قرآن بارها اخبار از ضمیر انسانها آمده است در اینجا ما به يك نمونه اشاره می‌کنیم.

«فَأَصْدَقُ بِمَا تُوْمَرُ وَ أَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»^۱

«تو با صدای رسا مأموریت خود را ابلاغ نما و از مشرکین روی گردان، همانا ما تو را از شر استهزاء کنندگان محفوظ می‌داریم».

در شأن نزول این آیه آمده است که پیامبر از کوفه‌های مکه عبور می‌کردند عده‌ای از کفار و مشرکین مکه همین که پیامبر را دیدند با خود گفتند اینهمان کسی است که ادعای نبوت می‌کند. و سپس خداوند با نزول این آیات ضمیر آنها و آنچه را با خود می‌گفتند آشکار ساخت.

این موارد در میان آیات قرآن کریم بسیار است به طوری که ابوسفیان در فتح مکه می‌گفت می‌ترسم سنگ‌ها و سنگریزه‌ها سخنم را به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برسانند.

۶ - تمامی قوانین اجتماعی، فردی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، قضایی و... در قرآن کریم مطابق فطرت انسانی است؛ و هیچ حکمی که خلاف فطرت انسان باشد در قرآن نیامده است فطرت عدالت خواهی، آزادی، رعایت حقوق هم‌نوع، رعایت حقوق اجتماع، توجه به نیازها و غرایز فردی، همه در قرآن آمده است و با صراحت می‌توان گفت این کتاب سعادت دنیوی انسان را و تمامی نیازهای دنیایی انسان را به طور کامل برای عامل به دستورات آن تأمین می‌کند، نه چنان دنیا را پایمال می‌کند که اثری جز ریاضت و گوشه‌گیری بر جای نگذارد و غرائز انسانی را نادیده گیرد و نه چنان دنیا را هدف می‌پندارد که مایه دنیاطلبی گردد و نعمتهای سرمدی آخرت را نادیده گرفته باشد.

جمع شدن چنین قوانینی در همه ابعاد فردی و اجتماعی، از يك انسان عادی ممکن نیست، تدوین چنین قانون اساسی که قرن‌ها از عمر آن می‌گذرد و هنوز کوچکترین نقصی در آن احساس نشده است کاری از ناحیه غیر انسان است.

آخر مگر نه این است که قانونگذاران و سیاستمداران کارآمد هر مملکت، قانونی به نام قانون اساسی کشور خود تصویب می‌کنند و همه احاد آن کشور قانون را مطالعه می‌کنند و می‌پسندند و بدان رأی مثبت می‌دهند و هنوز چند سالی نگذشته نقاط ضعف آن آشکار شده و در فکر تدوین قانون دیگر می‌افتند.

آیا هرگز در تمام قوانین فردی و گروهی اسلام نقصی مشاهده شده است؟

۷ - یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن عدم اختلاف و تناقض در آیات است. قرآن کتابی است دارای بیش از شش هزار آیه و هر آیه‌ای حداقل يك و گاهی چندین نکته اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، فقهی،

^۱ - حجر، ۹۳ و ۹۴.

کلامی، اقتصادی و قصه و داستان را داراست اما با این وصف هیچگونه تناقضی بین مطالب آن دیده نمی‌شود.

این وجه از اعجاز با توجه به این مطلب که قرآن در مدت ۲۳ سال نگاشته شده است و جهی مهم تلقی می‌شود. گاه نویسنده‌ای کتابی را در مدتی چند می‌نگارد و بعد از طی مراحل چاپ متوجه اشتباهات خود می‌شود.

زیرا اصولاً بشر در حال ترقی و تکامل است و قطعاً افکار آخر عمر وی پخته‌تر از افکار آغاز حیات اوست. علاوه بر این که کثرت نکات مختلف، خود زمینه را برای پراکنده گویی و احیاناً نشئت در کلام ایجاد می‌کند و از اینها گذشته انسان موجودی است که فوق العاده نسبت به محیط اطراف حساس می‌باشد و عوامل مختلف در وی اثر می‌گذارد پیروزی وی موجب شادی و شکست موجب نگرانی او می‌شود، اندوه و ناراحتی، وجد و نشاط، غضب و خشم، ملایمت و ملاطفت از امور لاینفک در زندگی انسان هستند این امور قطعاً در گفتار، پندار، کردار و نوشتار انسان تأثیر می‌گذارد و موجب اختلاف و تناقض در آنها می‌گردد.

اما قرآن این کتاب آسمانی با این همه مطالب ریز و درشت و ورود در جزئیات مباحث، حتی با گذشت پانزده قرن هیچگونه تهافتی در آن یافت نمی‌شود. قرآن کریم خودچه زیبا به این نکته اشاره می‌فرماید: **«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا»**^۱.
«چرا (برای اثبات وحی بودن قرآن) در نفس قرآن تدبیر نمی‌کنند. که اگر از جانب غیر خداوند بود اختلاف زیادی در آن یافت می‌شد».

۸ - آخرین وجهی^۲ که از اعجاز قرآن بعنوان تکمیل این بحث عنوان می‌شود موسیقی جذاب قرآن است. آهنگ کلمات که از چینش حروف و ترکیب زیبا ایجاد می‌شود، وجد و نشاطی غیر قابل توصیف را در دل مخاطب ایجاد می‌کند.

بنابر شواهد تاریخی عده‌ای از کسانی که در صدر اسلام به دین اسلام پیوستند مات این موسیقی جذاب شده بودند، معاندان و دشمنان پیامبر وقتی که آیات قرآن را از زبان پیامبر می‌شنیدند مات و مبهوت می‌شدند.

روزی مشرکین دست نیاز به سوی ولید که قاضی و حکیم عرب بود دراز کردند تا وی در باره قرآن پیامبر حکم کند دانای عرب نزد پیامبر رفت و گفت «یا محمد انشدنی شعرك» مقداری از اشعارت را بر من بخوان.

پیامبر فرمود آنچه من می‌گویم شعر نیست. کلام خداست که آن را برای هدایت شما فرستاده است. ولید گفت مقداری از آن بخوان، پیامبر سیزده آیه از ابتدای سوره فصلت تلاوت فرمود وقتی به این آیه رسید.

«فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ»^۳.

«هرگاه روی بگردانند بگو من شما را از صاعقه‌ای چون صاعقه عاد و ثمود بر حذر می‌دارم».
ولید با شنیدن این آیات بر خود لرزید و موهای بدنش راست شد و چند روز در خانه نشست و خارج نشد.^۴

هم او بود که روزی سوره غافر را از پیامبر شنید. وقتی مشرکین از وی سؤال نمودند. گفت: «و ان

^۱- نساء، ۸۲.

^۲- وجه دیگری از اعجاز، اعجاز در انتخاب زبان است، این نوع از اعجاز را در ذیل بحث از صفت استعلاء و استفال بیان نموده‌ایم.

^۳- فصلت، ۱۳.

^۴- بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۱.

له حلاوة و ان عليه لطلاوة و ان اعلاه لثمر و ان اسفله لمغدق و انه يعلو و ما يعلى عليه».

«شیرینی خاصی و زیبایی مخصوصی دارد، شاخسار آن پر میوه و ریشه آن پر برکت است سخنی است برجسته و بالاتر از آن سخنی نیست»^۱.

سید قطب در تفسیر معروف «فی ظلال القرآن» به ذکر داستانی که برای وی پیش آمده است می‌پردازد، ما این داستان را بواسطه ارتباط آن با این بحث ذکر می‌نماییم.

«ما شش نفر بودیم که با يك كشتی مسافربری مصری از اقیانوس اطلس به سوی نیویورک می‌رفتیم. در میان مسافران تنها ما و عده‌ای از خدمه كشتی مسلمان بودند و همه ائین مسیحیت داشتند. يك كشیش مسیحی نیز در كشتی بود، وی در آنجا هم دست از تبلیغات خود بر نمی‌داشت. ما نیز تصمیم گرفتیم روز جمعه بر عرشه كشتی نماز جمعه بخوانیم. روز جمعه رضایت ناخدا را جلب کردیم و بر نماز ایستادیم. امامت را من به عهده داشتم. اطراف ما را مسافران حلقه زده بودند و ما در آن حال يك نماز حماسی اقامه کردیم، بعد از نماز زنی مسیحی از یوگسلاوی نزد ما آمد و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود به ما گفت هیچ يك از کلمات شما را نفهمیدم اما سخن شما آهنگ عجیبی داشت، در بین سخنان شما کلماتی بود که بر بدن لرزه می‌انداخت. من فهمیدم وی اشاره به آیات قرآن تلاوت شده در خطبه‌ها و نماز دارد»^۲.

مصونیت از تحریف

قرآن معجزه باقیه آخرین پیامبر خداوند متعال است و ایندو یعنی معجزه بودن قرآن و خاتمیت دین اسلام، می‌طلبد که قرآن بر خلاف کتب آسمانی دیگر هیچگاه در طول زمان دستخوش تحریف نگردد و هیچ حرفی از آن کاسته یا بدان اضافه نشود.

مبحث عدم تحریف قرآن از مباحث مهم علوم قرآن است، دشمنان اسلام که دین اسلام را یکه تاز میدان معارف و فرهنگ در جوامع بشری می‌دانند همیشه در تلاش بوده‌اند که با پیش آوردن بحث تحریف و نیز تحریف قرآن، اسلام را دینی چون ادیان راكد گذشته معرفی نمایند و از موج گرایش انسانهای طالب حقیقت به سوی این دین بکاهند از این رو ما با دقت بیشتری وارد این بحث می‌شویم.

تحریف معانی متعددی می‌تواند داشته باشد:

۱ - تحریف معنوی: یعنی تأویل آیات بر آراء و نظریات فاسده، ترجمه و تفسیر غیر صحیح از قرآن نمودن و حمل آن بر معانی دلخواه، شکی در وجود چنین تحریفی در قرآن نداریم و کم نیستند کسانی که آراء و نظریات خود را در قرآن دخیل داشته و آیات را به میل خود تفسیر و تأویل نموده‌اند، این تفاسیر باطل در آیات دال بر امامت با معاد جسمانی و یا اوصاف خداوند و امثال آنها خود موجی برای ایجاد تفرقه بین امت اسلامی و تشکیل فرقه‌های مختلف کلامی شده است.

^۱ - تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸۷.

^۲ - تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۴۲۲.

۲ - تحریف لفظی: به کاسته شدن یا ازدیاد حروف یا اعراب، چنین تحریفی نیز در قرآن صورت گرفته و اختلاف قرائت قراء شاهد بر آنست.

۳ - تحریف لفظی به کاسته شدن یا ازدیاد بسم الله الرحمن الرحيم: چون تحریفی در این آیه صورت پذیرفته به طوری که برخی از مسلمین آن را جزء سوره‌های قرآنی می‌دانند و برخی آن را از قرآن نمی‌دانند.

۴ - تحریف لفظی به ازدیاد آیه یا کاسته شدن آن: تحریف به زیاده قطعاً صورت نگرفته و هیچ فرقه‌ای از فرق اسلامی قائل به ازدیاد چیزی بر قرآن نیست اما در تحریف به نقیصه یعنی کاسته شدن چیزی از قرآن که در واقع غرض از انعقاد بحث تحریف همین قسم است بین فرق اسلامی بحث و گفتگویی واقع شده است. معروف و مشهور بین تمامی فرقه‌های اسلامی این است که تحریف در قرآن واقع نشده است بزرگان شیعه چون مرحوم صدوق، شیخ طوسی، سید مرتضی، طبرسی و دیگران رحمة الله علیهم مبسوطاً وارد این بحث شده‌اند و اعتقاد شیعه را در عدم تحریف قرآن توضیح داده‌اند. دانشمندان اهل سنت نیز تحریف را در قرآن نمی‌پذیرند و مشهور نزد آنان نیز عدم تحریف قرآن است هر چند برخی از آنان به نوعی از نسخ (نسخ در تلاوت) معتقدند، این عده از اهل سنت ناخواسته قائل به نوعی از تحریف شده‌اند.

اینک ما به ذکر برخی از دلایلی که تحریف نشدن کتاب آسمانی را اثبات می‌کنند می‌پردازیم.

دلایل عدم وجود تحریف اصطلاحی (تحریف به کاسته شدن چیزی از قرآن)

۱ - حافظ قرآن، خداوند است و او کتاب وحی را از هرگونه تحریفی محافظت می‌فرماید: **«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»**^۱

«همانا ما قرآن را نازل کردیم و ما نیز حافظ آن خواهیم بود».

۲ - تحریف موجب بطلان قرآن است و قرآن از هرگونه بطلانی مصون است و این کتاب هرگز باطل نمی‌شود زیرا که کتاب نبی خاتم می‌باشد.

«و إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»^۲

«این همان کتاب عزت است و هیچ باطلی از آینده و گذشته بر وی وارد نمی‌شود زیرا که آن فرستاده خداوند حکیم و حمید است».

۳ - بارها قرآن دعوت به تحدی نموده است و به کرات اعلام می‌دارد اگر توانایی دارید مثل قرآن بیاورید.

«أَمْ يَقُولُونَ نَقَوْلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ»^۳

«یا می‌گویند قرآن را خود بافته، آنان ایمان نمی‌آورند، اگر راست می‌گویند کلامی مانند قرآن بیاورند».

همانطوری که در بحث اعجاز گذشت با مطالعه تاریخ در می‌یابیم که فصحاء و بلغاء عرب جاهلی اگر قدرت داشتند سوره‌های مثل قرآن بیاورند تا بدان وسیله ادعای اسلام را باطل کنند، کوتاهی نمی‌کردند و طبیعی است اگر قرآن تحریف می‌گشت آوردن مثل قرآن کاری سخت نبود.^۴

۴ - پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، رغبت شدیدی به حفظ کلمات قرآن داشت، هنگامی که فرشته وحی آیات را بر پیامبر تلاوت می‌کرد پیامبر با شتاب زبان خود را حرکت می‌داد و با وی به قرائت کلمات نازل شده می‌پرداخت، در سوره قیامت با اینکه محور بحث آن قیامت است در آیات ۱۶ تا ۱۹، این محور

^۱ - حجر، ۹.

^۲ - فصلت، ۴۱ و ۴۲.

^۳ - طور، ۳۳ و ۳۴.

^۴ - البته این دلیل تحریف به زیاده را نفی می‌نماید.

عوض می‌شود و خداوند متعال به پیامبر تذکر می‌دهد که در فراگیری قرآن شتاب منما، همانا جمع قرآن و قرائت آن با ماست.

این تذکر خود دلیل محکمی است بر اینکه حافظ و نگهبان قرآن خداوند است و او بر خود لازم فرموده است که قرآن را از کم و کاست یا از دیداد، حفظ بفرماید.

اینک به آیات مذکور توجه فرمایید:

«لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانِكَ لِتَعْجَلَ بِهِ، إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ، فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ».

«زبان‌ت را بخاطر عجله در خواندن قرآن حرکت مده زیرا که جمع و قرائت آن با ماست، هنگامی که ما آنرا خواندیم از آن پیروی نما پس از آن همانا بیان و توضیح آن با ماست».

۵ - حدیث ثقلین گویای این مطلب است که دو ثقل قرآن و عترت، تا روز قیامت باقی خواهند بود.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ تَارِكًا فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ».^۱

«پیامبر اکرم فرمودند: همانا دو چیز گرانمایه را نزد شما گذاشتم، آن دو قرآن و عترت من است، بدانید که آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا زمانیکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

۶ - با نگاهی به تاریخ درمی‌یابیم که... شور و اشتیاق اصحاب پیامبر برای شنیدن و حفظ آیات قرآن در تاریخ صدر اسلام وصف ناشدنی است، یاران پیامبر سعی و آفری در حفظ آیات قرآن داشته به طوری که جمع کثیری از اصحاب حافظ قرآن بوده‌اند هر چند تاریخ در بیان تعداد حافظ قرآن مطلب دقیقی ندارد ولی واقعه بئر معونه و یمامه تا حدودی گستردگی حفظ قرآن در میان صحابه را آشکار می‌نماید.

در جنگ بئر معونه که در ماه صفر سال چهارم هجری روی داد چهل نفر از رجال علمی و حافظ قرآن از طرف پیامبر اسلام مأمور شدند تا به «نجد» بروند و احکام اسلام را تبلیغ کنند.

این سپاه در «بئر معونه» به محاصره کفار و مشرکین درآمدند و همگی جزء یک نفر بنام «کعب بن زید» به شهادت رسیدند وی خود را با بدن مجروح به مدینه رساند و جریان را اطلاع داد.

در جنگ «یمامه» که در سال دوازدهم هجرت با مسیلمه کذاب روی داد به نقل تاریخ تنها از حافظ قرآن تعداد چهارصد نفر به شهادت رسیده‌اند.

با بیان این دو نکته تاریخی این مطلب کاملاً واضح میشود که تعداد حافظ قرآن در صدر اسلام قابل شمارش نبوده است.

از سوی دیگر گروهی از نویسندگان به دستور پیامبر مأمور نوشتن آیات قرآن بودند.

این عده که مشهورترین آنها امیرالمؤمنین و زیدین ثابت است، آیات قرآن را بر چوب و پوست و استخوان سینه و... می‌نوشتند.

قرآنهاى نوشته شده چه در زمان پیامبر و چه در دوران خلافت ابوبکر و عمر به سرعت در جامعه اسلامی پخش می‌شد و اختلاف قرائتها خود گویای کثرت قرآنهاى نوشته شده و در دسترس مسلمین می‌باشد.

با بیان این مقدمات، این نتیجه قطعی به نظر می‌رسد که تفکر تحریف قرآن به هر شکل و به هر نحو، تفکری بی‌مورد است و قرآن یعنی آخرین کتاب آسمانی درخشندگی خود را برای همیشه بر قلب‌های مستعد جهانیان می‌تاباند.

در پایان این مبحث ذکر این نکته لازم است که:

برخی از محدثین شیعه با توجه به ظواهر برخی از اخبار و احادیث، بدون توجه به معانی واقعی آن اخبار قائل به تحریف به نقیصه و کاسته شدن آیات زیادی از قرآن شده‌اند.

برای اینکه بطلان عقیده این عده روشن شود قبل از پاسخگویی به ذکر یکی از این اخبار و احادیث که

^۱ - مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸.

مورد استدلال این عده واقع شده است می‌پردازیم.
عن رسول الله صلی الله علیه و آله: یجیء یوم القیمة ثلاثة یشکون: المصحف والمسجد والعترة، یقول المصحف یا رب حرقونی و مرقونی، و یقول المسجد یا رب عطلونی و ضیقونی و تقول العترة یا رب قتلونا و طردونا و شردونا.^۱

«پیامبر می‌فرماید سه عده روز قیامت چون وارد می‌شوند شکایت می‌کنند و آنها عبارتند از کتاب، مسجد، اهل البیت. کتاب می‌گوید خدایا مرا تحریف کردند و پاره نمودند. مسجد می‌گوید خدایا مرا تعطیل کردند و حقوقم را ضایع نمودند اهل البیت می‌گویند خدایا ما را کشته و طرد نمودند و اسیر ساختی».

بدیهی است این دسته از روایات تنها تحریف معنوی را بیان می‌دارند و آن تحریف آیات امامت مانند آیه اکمال، آیه تطهیر، آیه اطعام و... و نیز آیات معاد جسمانی و دهها آیه دیگر است کما اینکه «مرقونی» پاره شدن ظاهری را بیان نمی‌کند بلکه به معنای اخذ برخیز دستورات قرآن و دور گذاشتن بعض دیگر می‌باشد و البتہ در باب شکایت مسجد نیز همین نکته نهفته است و طبیعی است مراد از آن قفل زدن بر درب مسجد به تنهایی نمی‌باشد بلکه معنایی اعم دارد و آن تعطیل شدن حدود الهی و یا انجام اموری غیر مطابق با شأن مسجد را شامل می‌شود. و البتہ همین نکات نیز در شکایت اهل البیت می‌آید به عنوان مثال مراد از قتل تنها قتل به شمشیر یا زهر نیست بلکه قتل شخصیت ائمه اطهار و هتک حرمت آنها و پایمال نمودن دستورات آنها هر چند بعد از عصر ائمه، نوعی قتل و بلکه نوع شدیدتر آنست.

محکم و متشابه

یکی از بحثهای علوم قرآنی که از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است بحث محکم و متشابه است زیرا از يك طرف شناخت آیات متشابه به سادگی امکان ندارد و از طرف دیگر تفسیر صحیح آن آیات زحمتی بیش از تفسیر سایر آیات می‌طلبد.

^۱ - خصال شیخ صدوق، ج ۱، باب ثلاثه، حدیث ۲۳۲.

ما بعد از بیان معانی محکم و متشابه، و موارد استعمال آنها در قرآن به ذکر نمونه هایی از آیات متشابه می‌پردازیم.

محکم از ماده حکم و به معنای منع است و در اصطلاح یعنی کلامی که در مفهوم آن شبهه‌ای نیست، البته این کلمه در معانی ذیل در قرآن استعمال شده است.

۱ - به معنای حساب شده

«كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ نَمَّ فَصَلْتُ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»^۱.

احکام در اینجا به معنای «حساب شده» است یعنی آیات قرآن حساب شده، نازل شده است هر آیه‌ای با محاسبات دقیق از ناحیه خداوند حکیم آمده است و لذا گفتار حساب نشده‌ای نیست که پایدار نماند.

۲ - به معنای حکم و واسطه و داوری

«وَإِذَا حَكَّمْتُمُ النَّاسَ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»^۲.

«هنگامی که بین مردم داوری می‌کنید با عدالت داوری کنید».

۳ - به معنای احکام و دستورات الهی

«...ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَخُكِّمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۳.

در این آیه بعد از اینکه احکامی پیرامون زنان مهاجر ذکر می‌نماید بدنبال آن می‌فرماید «اینها احکام و حدود الهی است که در میان شما حکم می‌کند و هم او دانا و حکیم است».

۴ - به معنای نبوت

«يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»^۴.

«ای یحیی کتاب خدا را بقوت بگیر، و ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم».

۵ - به معنای حکومت و سلطنت

«كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۵.

«همه چیز جز او فانی شدنی است، حکومت از آن اوست و بسوی او باز می‌گردید».

۶ - به معنای حکمت

«...يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۶.

«آیات الهی را بر شما تلاوت می‌نماید و شما را تزکیه می‌کند و کتاب و حکمت را به شما یاد می‌دهد».

۷ - به معنای غیر منسوخه

«...فَإِذَا أَنْزَلْتُ سُورَةً مُحْكَمَةً...»^۷

«...هرگاه مطلبی غیر قابل نسخ در مورد جهاد فرا می‌رسد...».

۸ - سخنانی مقابل متشابه

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»^۱.

^۱ - هود، ۱.

^۲ - نساء، ۵۸.

^۳ - ممتحنه، ۱۰.

^۴ - مریم، ۱۲.

^۵ - قصص، ۸۸.

^۶ - بقره، ۱۵۱.

^۷ - محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۰.

«اوست خدایی که بر تو قرآن را نازل نمود برخی آیات آن محکم و بدون شبهه هستند و برخی دیگر متشابه»
متشابه یعنی شبیه بودن چیزی به چیز دیگر و در اصطلاح یعنی آیاتی که معنای صریحی ندارند، و
وجوه مختلفی را می‌توان در معنای آنها تصور کرد و تفسیر صحیح آنها احتیاج به دقت مضاعف
دارد.

این کلمه در موارد ذیل در قرآن استعمال شده است.

۱ - به معنای مثل و شبیه

«... وَ جَنَاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّمَانَ مَشْنُبَهَا وَ غَيْرَ مَثَابِهِ»^۱.

«... و باغها از انواع انگور و زیتون و انار شبیه یکدیگر و بی شباهت...».

۲ - به معنای یکنواخت و یکدست

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَفْشَعُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ...»^۲.

«خداوند بهترین سخن را نازل نمود کتابی که آیاتش یکدست و یکنواخت است، آیاتی تکراری دارد که اندام کسانی که در
مقابل خداوند خاشعند را به لرزه درمی‌آورد...».

۳ - به معنای مبهم در مقابل محکم

«... إِنَّ الْبَقْرَةَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا...»^۳.

«این گاو بر ما مبهم است».

و به همین معنا، آیه شریفه ۷ از سوره آل عمران است که مورد بحث ماست.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...»^۴.

بعد از بیان معنای محکم و متشابه در قرآن لازم به ذکر است که محکم در ابیات علوم قرآنی به این
معناست که ثابت و استوار بوده و شبهه‌ای در آن راه ندارد برخلاف متشابه که معنای مختلفی برای آن
متصور است.

بر طبق آیه ۷ از سوره آل عمران که بیان آن گذشت، قرآن هر دو دسته از آیات را داراست. هم آیات
محکمه دارد و هم آیاتی که معنای مختلفی را می‌تواند حمل کند، البته کسانی که ایمان در دل‌های آنها
رسوخ نکرده است به متشابهات قرآن تمسک می‌جویند و از معانی متفاوت آنهاف معنایی که به
مذاقشان خوش باشد می‌پسندند، این عده در تمامی دوران‌های تاریخی کم نیستند، بارزترین مصداق این
گروه از منافقین خوارج نهروان است که با استدلال به آیه شریفه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۵ به مخالفت با امام
معصوم برخاستند و مظلومیت او را حتی در زمان خلافت، در تاریخ ثبت نمودند.

عوامل تشابه در قرآن

۱ - نخستین و مهمترین عامل وجود تشابه در قرآن این است که مبانی ژرف و عمیق قرآن در قالب
الفاظ و عبارات نمی‌گنجد.

الفاظ و عبارات در هر زبانی محدود است، و کسی که می‌خواهد به زبان خاص سخن بگوید، بایستی

^۱ - آل عمران، ۷.

^۲ - انعام، ۹۹.

^۳ - زمر، ۲۳.

^۴ - بقره، ۷۰.

^۵ - آل عمران، ۷.

^۶ - انعام، ۷۵؛ یوسف، ۴۰ و ۶۷.

فقط همان الفاظ مصطلح در آن زبان را بکار گیرد، استفاده از الفاظ دیگر زبانها یا استفاده از الفاظی که هنوز وضع نشده‌اند صحیح نیست.

قرآن کریم که به زبان عربی نازل شده است از این مقوله مستثنی نیست، قرآن از سویی می‌خواهد با زبان عربی مبین باشد و از سویی دیگر معانی بس عمیق و ژرفی دارد که در قالب الفاظ زبان عرب نمی‌گنجد. بناچار بایستی از صراحت آن معانی کاسته شود و الفاظی استعمال شود که در رساندن معانی اصلی نارسا باشند. از آیاتی که چنین نوعی از تشابه را دارند آیه ذیل است.

«وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۱.

«تو تیر نیفکندی هنگامی که تیر افکندی بلکه خدا افکند».

این آیه مربوط به جنگ بدر است، خداوند می‌فرماید ای پیامبر تو باعث نابودی کفار نشدی وقتی که باعث شدی، بلکه خداوند باعث نابودی آنها گشت، حال چگونه متصور است که هم پیامبر علت باشد و هم نباشد. در پاسخ به این سؤال گوئیم: در واقع علت نابودی کفار خداوند است هرچند به دست پیامبر صورت گرفته است، ولی این معانی چون بسیار قوی است، الفاظ ساده‌ای چون «رمی» توان حمل آن را ندارند.

۲ - برخی آیات قرآن برای مخاطبی در صدر اسلام کاملاً واضح و روشن بود اما با پدید آمدن مکتب‌های عقیدتی همانند جبر و تقویض و آراء و نظریات معتزله و اشاعره و نیز ریاست‌طلبی و مقام‌طلبی عده‌ای باعث انزوای سیاسی فرزندان پیامبر گشت، همگی موجب شدند معانی بسیاری از آیات مربوط به اوصاف خداوند، امامت و معاد در پس پرده ابهام قرار گیرد. از آیاتی که چنین نوعی از تشابه را دارند آیات ذیل است.

۱ - «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۲.

«دست خداوند بالای دست آنهاست».

در اینجا مراد از دست، دست اصطلاحی نیست بلکه قدرت خداوند است.

۲ - «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»^۳.

«همانا خداوند شنوا و بیناست».

مرادبینایی و شنوایی با چشم و گوش ظاهری نیست.

۳ - «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»^۴.

«و خداوند و ملائک صف در صف می‌آیند».

مراد آمدن حکم خداوند و جریان آن است.

۴ - «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ، الی رَبِّهَا نَاضِرَةٌ»^۵.

«امروز (قیامت) صورت برخی برافروخته است آنان به خدای خود می‌نگرند».

مراد نگاه به رحمت و عطوفت خداوند و چشمداشت به اوست.

۵ - «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۶.

۱- فتح، ۱۰.

۲- فتح، ۱۰.

۳- مجادله، ۱.

۴- فجر، ۲۲.

۵- قیامت، ۲۲ و ۲۳.

۶- طه، ۵.

«خدای رحمنی که بر عرش محیط است».

منظور استیلا خداوند به جهان آفرینش با علم و قدرت و تدبیر اوست.

۶ - «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۱.

«همه از خداوند که فوق آنهاست می‌ترسند و به هر چه مأمورند اطاعت می‌کنند».

منظور از فوق بودن خداوند از نظر مکانی نیست که جایگاه خداوند بالا باشد بلکه مراد فوق بودن به غلبه و قدرت است.

در انتهای این مبحث لازم می‌بینیم که این سؤال را بی پاسخ نگذاریم که فایده آیات متشابه در قرآن چیست؛ و اصولاً چرا در قرآن بایستی آیات متشابه وجود داشته باشد.

پاسخ به این سؤال، بحثی وسیع را می‌طلبد و ما در حد و وسع نوشتار به چهار پاسخ اشاره می‌کنیم.

۱ - معنای متشابه این نیست که اصلاً معنای آیه واضح نشود. بلکه متشابه آیه‌ای را گویند که مراد آن بسادگی روشن نباشد و با جد و جهد و رجوع به آیات دیگر یعنی محکامات معنای آن واضح گردد.

۲ - ما موجودی مادی و محصور در طبیعت هستیم و از طرفی می‌دانیم جهان ماوراء ماده، جهانی بسیار وسیع و غیر قابل قیاس با جهان ماده است، اطلاعات ما از آن جهان تنها از طریق دوربین قرآن و اخبار و احادیث امکان دارد و لذا تنها مفاهیمی از جهان ماوراء را می‌توانیم درک کنیم که مستند به کلام خداوند و یا معصومی علیه‌السلام باشند.

بنابراین چه بسا برخی از آیات بواسطه ارتباطشان با جهان خارج از ماده برای ما قابل درک و فهم نباشند.

۳ - وجود آیات متشابه در قرآن باعث می‌شود اندیشه‌ها بارور گردد تا با تتبع در آیات محکم پی به برخی رازهای آیات متشابه برده شود. و این خود یعنی ایجاد حرکت در فکر انسان و بالندگی در آن، مهم‌ترین فایده وجود متشابهات در قرآن می‌باشد.

۴ - وجود آیاتی که فهم آن برای بشر به سادگی امکان نداشته باشد خود تائیدی بر خبر «تقلین» است، به بیان دیگر وجود متشابهات در قرآن موجب می‌گردد انسان خود را از عدل دیگر قرآن یعنی عترت بی نیاز نبیند و در فهم متشابهات به مصداق اکبر راسخون در علم یعنی ائمه اطهار علیهم‌السلام مراجعه نماید و تفسیر روایی یعنی تفسیر برگرفته از روایات معصومین علیهم‌السلام در کنار تفسیر قرآن به قرآن و جزء لاینفک آن محسوب کند.

^۱ - نحل، ۵.

^۲ - آل عمران، ۷.

تفسیر برای

همانطور که بیان شد فهم آیات متشابه به آسانی ممکن نیست و علاوه بر مقدماتی که ذکر شد آشنایی به احکام و قوانین اسلامی اعم از اصول و فروع را لازم دارد تا مبدا آیه قرآن به شیوه‌ای متضاد با اصول مسلم برگرفته از آیات محکم تفسیر گردد.

متأسفانه برخی که آگاهی چندانی به این معارف ندارند ظاهر الفاظ را مدرک قرار می‌دهند و آن را با پندارهای خود ممزوج می‌کنند و حاصل آن را تفسیر قرآن می‌نامند در حالی که در واقع تفسیر قرآن به رأی و نظر شخص اوست نه تفسیر کلام خداوند به آنچه که خداوند متعال اراده فرموده است. برخی نیز قدم فراتر نهاده‌اند و گاهی برای استدلالی کردن مطلب خودآیه‌ای با دهها توجیه به مطلب خود مربوط می‌کنند و به عنوان مستند کلام خود برمی‌گزینند.

البته تفسیر به رأی تنها در آیات متشابه صورت نمی‌پذیرد بلکه آیات محکم نیز از تفسیر به اندیشه شخصی مصون نمانده است اینگونه تفسیر که در واقع معارف غنی قرآن را در پرده حجاب قرار می‌دهد و تنها به بیان الفاظ و عباراتی ساختگی و دور از مراد و مقصود قرآن بسنده می‌کند، در اخبار و احادیث به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است.

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله، قال الله جل جلاله ما آمنَ بيمينَ فسَّرَ برأيه كلامي»^۱.

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می‌فرماید: کسی که با رأی خودش کلام مرا تفسیر کند به من ایمان نیاورده است».

«قال الصادق علیه السلام: مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ لَمْ يُوجِرْ وَإِنْ أَخْطَأَ كَانَ إِثْمُهُ عَلَيْهِ»^۲.

«امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کسی که تفسیر به رأی نماید اگر تفسیر وی مطابق مراد قرآن بود، اجر و پاداشی ندارد و اگر برخلاف مقصود قرآن بود گناه آن بر دوش اوست».

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ مَا عَلَّمَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مُلْجَمًا بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ»^۳.

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بدون آگاهی چیزی از قرآن بگوید روز قیامت در حالی محشور می‌شود که بر دهانش لجامی از آتش زده شده است».

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أَكْثَرَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ يَضَعُهُ عَلَى غَيْرِ مَوْضِعِهِ»^۴.

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیشترین چیزی که بعد از خودم بر امت هر اسانم این است که کسی قرآن را تأویل برد و بر معنای غیر مقصود قرارش دهد».

^۱ - میزان الحکمه، ج ۸، ص ۹۵.

^۲ - همان.

^۳ - همان.

^۴ - همان، ص ۹۶.

تفسیر و تأویل

تفسیر یعنی پرده برداری از لفظ مبهم برای فهم معنا و مفهوم آن لفظ، در اصطلاح علوم قرآن، علم تفسیر به علمی اطلاق می‌شود که ابهام از آیات قرآن را برداشته و مقصود خداوند را از آیات روشن می‌سازد.

لفظ مبهم به کلامی گویند که گویا و صریح نباشد و البته با متشابه فرق دارد چون در لفظ مبهم شبهه‌ای راه ندارد و تنها معنای آن واضح نیست.

عوامل ابهام

۱ - غریب بودن کلمه:

گاهی کلمه‌ای را در منطقه‌ای خاص استعمال می‌کنند، ذکر آن کلمه در قرآن برای سایر مناطق و دیگر لهجه‌ها مبهم به نظر می‌رسد مانند املاق که این لغت در میان برخی قبایل به معنای گرسنگی است و نزد برخی دیگر از قبایل عرب در چنین معنایی استعمال نشده است.

۲ - عدم شناخت شأن نزول آیات:

برخی آیات اگر توأم با شأن نزول نباشند معنای آنها واضح نیست مانند «عدم ورود به خانه از پشت منزل».

«وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا»^۱

«...نیکی آن نیست که از پشت خانه وارد شوید...».

این آیه اگر بدون شأن نزول در نظر گرفته شود مفهوم خاص خود را ندارد اما اگر بدانیم عرب جاهلی در ایام حج ورود به خانه را از طریق درگاه خانه حرام می‌دانست و هرگاه حاجت به این کار می‌شد از پشت خانه وارد می‌گشت معنای آیه واضح گشته و رفع ابهام می‌شود.

۳ - وجود تعابیر عام در قرآن

مانند تعبیر به کوثر که معانی متعددی دارد.

بعد از بیان برخی از عوامل ابهام این نکته واضح می‌شود که تفسیر با رفع این ابهامات، معنای لفظ را آشکار ساخته و مقصود را می‌سازد.

علم تفسیر برای نیل به این مهم مقدماتی دارد و از جمله آنها، ریشه یابی لغات، تسلط کامل به ادبیات عرب، آگاهی از تاریخ جاهلیت و صدر اسلام و زمانه نزول قرآن و هنگام نزول آیات، توجه به آیات دیگر با توجه به حجیت ظواهر قرآن، توجه به احادیث و اراده معصومین علیهم‌السلام چه اینکه قرآن به خانه آنها نازل شده است و صاحبخانه به آنچه که در خانه‌اش می‌گذرد آگاه‌تر است، و در نهایت استفاده از حکم عقل به عنوان رسول باطنی انسان است.

تأویل از ماده أوَّل و به معنای رجوع است و در اصطلاح به معنای رجوع آیه‌ای که احتمالات زیادی دارد به معنای صحیح آن می‌باشد و به همین جهت گفته‌اند تأویل خاص آیات متشابه است، آیتی که وجوه مختلفی را می‌تواند حمل کند و معانی مختلفی را می‌تواند بپذیرد بایستی به معنای صحیح و مراد واقعی خداوند برگردانده شود. این عمل را تأویل گویند.

البته ناگفته نماند تأویل به معنای دیگری هم استعمال شده است و آن بطن و درون و مافی‌الضمیر آیات است. بنابر این معنا، تأویل خاص آیات متشابه نیست بلکه هر آیه‌ای ممکن است معنای درونی داشته باشد، این معنا را همه نمی‌توانند درک کنند.

^۱- بقره، ۱۸۹.

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۱.

از آنچه که گفتیم معلوم شد که تأویل آیات دقیق‌تر و مهم‌تر از تفسیر است، این اهمیت از نکته ذیل نیز به دست می‌آید.

در آیه ۷ از سوره مبارکه آل عمران که بحث آن خواهد آمد، علم تأویل خاص خداوند و راسخون در علم عنوان شده است، از انحصار تأویل در خداوند و راسخان در علم، نیز اهمیت علم تأویل بدست می‌آید.

آیا تأویل آیات برای بشر امکان دارد؟

برای پاسخ به این سؤال بایستی به بررسی آیه ۷ از سوره آل عمران بپردازیم.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٍ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ».

«اوست خدایی که قرآن را بر تو نازل نمود، قسمی از آن آیات محکم است و آنها اساس قرآنند و قسم دیگر آیات متشابه است، آنهایی که در قلوبشان انحراف است برای فتنه انگیزی و تفسیر نادرست به متشابهات چنگ می‌زنند. در حالی که تأویل آنها را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند، آنکه می‌گویند ما به قرآن ایمان آوردیم و همه قرآن از جانب خداوند است و البته تنها عاقلان متذکر می‌شوند».

تفسیر این آیه شریفه جای دیگری را می‌طلبد و ما فقط در مقام بیان پاسخ به پرسش فوق هستیم.

برخی از مفسرین جمله «والراسخون فی العلم...» را جمله‌ای مستقل حساب نموده‌اند به طوری که با عبارت قبل هیچ ارتباطی ندارد و عبارت قبل با عبارت «وما یعلم تأویلہ الا الله» پایان می‌پذیرد.

صاحبان این نظریه که عمدتاً از اهل سنت هستند آیه را چنین تفسیر می‌کنند که تأویل آیات قرآن را جزء خداوند هیچکس نمی‌داند اما جمع کثیری از مفسرین شیعه و سنت بر این عقیده‌اند که حرف «و» حرف عطف بوده و جمله «والراسخون فی العلم...» دنباله جمله قبل است و لذا تفسیر آیه چنین می‌شود که تأویل قرآن را جزء خداوند و راسخین در علم نمی‌دانند.

نظریه اول از چند جهت مردود است:

۱ - قرآن کتاب هدایت و خطاب قرآن به انسانهاست. مگر می‌شود در قرآن آیاتی باشد که مخاطبین آن را نفهمند و جزء خداوند بدان آگاه نباشد. طبعاً فایده چنین خطابی که مخاطب از آن بیگانه باشد، هدایت مخاطبین نخواهد بود و غرض خداوند از انزال مصاحف تکمیل نخواهد شد.

۲ - در تاریخ صدر اسلام و عصر ائمه علیهم‌السلام هیچگاه دیده نشده است که معصومین از تفسیر آیه‌ای خودداری کنند و بگویند این آیه را جزء خدا، هیچکس نمی‌داند بلکه همیشه در کشف اسرار قرآن کوشیده‌اند و مفسرین بزرگی را تربیت نموده‌اند.

۳ - اگر «راسخون فی العلم» آغاز جمله بعد بود مناسب این بود که گفته شود «والراسخون فی الایمان» زیرا بحث بعد در مورد ایمان است و علم ارتباط به مبحث قبل آیه دارد.

۴ - بنابر اینکه جمله «والراسخون فی العلم» جمله‌ای جدای از جمله قبل باشد، باز به این معنا نیست که تأویل آیات اختصاص به خداوند داشته باشد، زیرا انحصار تأویل در خداوند «حصر اضافی» است، خداوند حتماً تأویل آیات را می‌داند و این منافاتی ندارد با اینکه کسانی نیز از جانب خداوند علم تأویل آیات را داشته باشند.

راسخان در علم کیانند؟

بعد از رد نظریه اول و تقویت آراء اکثر مفسرین مبنی بر اینکه مراد از عبارت «والراسخون فی العلم» انحصار تأویل در خداوند نیست و بنابراین راسخان قادر به تأویل می‌باشند حال جای این سؤال هست که راسخان در علم کیان هستند.

^۱- واقعه، ۷۹.

اخبار کثیره‌ای داریم که می‌فرمایند راسخون در علم آل محمد علیهم‌السلام هستند که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

«**عن الصادق** علیه‌السلام:...والراسخون فی العلم هم آل محمد علیهم‌السلام».^۱

«امام صادق علیه‌السلام: راسخون در علم آل محمد علیهم‌السلام هستند».

«**عن الصادق** علیه‌السلام:...نحن الراسخون فی العلم فنحن نعلم تأویله».^۲

«امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل قرآن را می‌دانیم».

امام باقر علیه‌السلام پیرامون آیه شریفه «**و ما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم**» می‌فرماید: «**نحن نعلمه**».^۳ «ما تأویل قرآن را می‌دانیم».

علاوه اینکه عبارت راسخین در علم در آیه ۱۶۲ سوره نساء نیز آمده است.

«**لكن الراسخون فی العلم منهم والمؤمنون يؤمنون بما أنزل اليك و ما أنزل من قبلك والمقيمین الصلوة والمؤتون الزکاة والمؤمنون بالله والیوم الآخر أولئك سنوتیهم اجرا عظیما**».

«ولی آن دسته از آنها که در علم راسخند و مؤمنون که به تمام آنچه که بر تو و نیز پیش از تو نازل شده ایمان دارند و آنان که نماز بیای داشته و زکاة می‌دهند و آنان که به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند. بزودی به همه آنها پاداش عظیمی خواهیم داد».

این آیه به منزله تفسیری برای کلمه راسخ در آیه ۷ سوره آل عمران است، بنابر این راسخ همان مؤمنین واقعی هستند که علاوه بر ایمان ظاهری عامل به دستورات الهی نیز باشند و ثر کنار ایمان به مسائل اعتقادی، فروع دین خود را نیز تکمیل نموده‌اند طبیعی است مصدداق اکمل این دسته معصومین علیهم افضل الصلوه المصلین است و بعد از آنها علماء عامل چنین منصبی را دارا هستند.

«**قال رسول الله** صلی‌الله‌علیه‌وآله‌العلماء اماناء الله علی خلقه».^۴

«پیامبر مکرم اسلام فرمود: علماء اماناء خداوند بر مردم هستند».

شان نزول

^۱ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۳.

^۲ - همان.

^۳ - همان.

^۴ - میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۹۴.

یکی از مسائلی که در فهم آیات قرآن دخالت عمده‌ای دارد فضای نزول آیات است. شبهه‌ای نیست که قرآن کریم بتدریج و در طول ۲۳ سال نازل گشته است، چنانچه در سوره مبارکه اسراء به این نزول اشاره شده است.

«وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا»^۱.

«قرآن را بصورت آیات مجزا بر تو نازل کردیم تا به تدریج آنها را بر مردم بخوانی و این کتاب از تنزیلات بزرگ است».

نزول هر آیه یا هر دسته از آیات بدنبال واقعه و حادثه‌ای بوده است و طبیعی است شناخت آن حوادث و وقایع در تفسیر صحیح قرآن و حکمت نزول قرآن و تبیین موارد اطلاق و تقیید، نقش مهمی ایفاء می‌کند و گاه تفسیر آیه بدون ملاحظه آن واقعه نه تنها مراد آیه را روشن نمی‌سازد بلکه عکس مقصود را بیان می‌دارد.

به عنوان مثال در آیه: «...و شاورهم فی الامر...»^۲.

ظاهر آیه دلالت بر وجوب مشورت پیامبر با مردم دارد، زیرا لفظ «شاور» امر است و وجوب رامی فهماند، پس بایستی پیامبر در کلیه امور با مردم مشورت کند و نظر آنها را بکار گیرد.

در حالی که با ملاحظه شأن نزول آیه و اینکه آیه در واقعه احد نازل شده است و مشورت پیامبر در آن جنگ با مردم موجب شکست ظاهری مسلمانان گشت، آشکار می‌شود که آیه دلالتی بر وجوب مشورت ندارد بلکه آنچه که از آیه استفاده می‌شود این است که پیامبر نبایستی بخاطر شکست ظاهری نظریه مشورتی در جنگ احد، از مشورت نمودن در امور دیگر، دست بردارد بلکه همچنان می‌تواند با مردم مشورت کند. نهایت مطلب اینکه آیه دلالت بر وجوب مشورت ندارد بلکه تنها جواز مشورت را بیان می‌فرماید.

و نیز در آیه: «...فلا جناح علیه ان يطوف بهما...»^۳.

ظاهر این آیه بدون ملاحظه شأن نزول این است که سعی بین صفا و مروه جایز است ولی با توجه به اینکه عرب جاهلیت بر دو قله صفا و مروه دو بت گذاشته بودند و هنگام سعی آنها را لمس می‌نمودند و لذا مسلمانان در اعمال حج اکراه داشتند که سعی را انجام دهند. بر این اساس آیه می‌فرماید شما را باکی نیست در انجام سعی، یعنی شما اکراه نداشته باشید، سعی خود را انجام دهید، و این تنها بیان جواز سعی نیست بلکه از این بیان وجوب سعی استفاده می‌شود.

همچنین در آیه: «انما النسيء زيادة في الكفر...»^۴.

از ظاهر این آیه هم مطلب واضحی عاید ما نمی‌گردد (معنای ظاهری آیه این است که: تاخیر انداختن، افزایش در کفر است) ولی اگر به این نکته آگاه باشیم که عرب جاهلی برای ادامه جنگ با انجام اعمال حج، ماههای حرام و ایام حج را تغییر می‌داد مثلاً در جنگها هنگامی که هلال ماه رجب را رویت می‌نمود و خود را در آستانه پیروزی بر طرف مقابل می‌دید اعلان می‌نمودند این ماه را شوال و ماه بعدی را رجب قرار می‌دهیم و یا اعمال حج را هر سال ده روز عقب می‌بردند زیرا حج تنها برای آنها عبادت نبود بلکه اقتصاد سالانه آنها بر حج استوار شده بود و واقع شدن ایام حج در برخی اوقات از

۱- اسراء، ۱۰۶.

۲- آل عمران، ۱۵۹.

۳- بقره، ۱۵۸.

۴- توبه، ۳۷.

رونق اقتصادی آنها می‌کاست، با این بیان درمی‌یابیم که نسیء به معنای تأخیر انداختن ماههای حرام و ایام حج است و معنای آیه این است که تأخیر انداختن ماههای حرام و ایام حج زیادی در کفر می‌باشد.

تا اینجا اهمیت و مدخلیت شأن نزول را در فهم آیات قرآن کریم دانستیم. اینک لازم است از این نکته بحث کنیم که شأن نزول‌های ذکر شده برای آیات و سوره‌ها تا چه حد قابل اعتماد هستند در این باره به چند نکته توجه شود:

۱ - می‌دانیم تفاسیر شیعه و سنت پیرامون بسیاری از آیات قرآن شأن نزول‌های مختلفی نقل کرده‌اند این شأن نزول‌ها اگر مستند به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا معصومین علیهم‌السلام باشند به منزله اخبار و احادیث می‌باشند و بنابر این تا تمامی سلسله اسناد آنها در کتب رجال توثیق نشده باشند قابل اعتماد نبوده و مطلبی را اثبات یا نفی نمی‌کنند و البته اگر مستند به آنان نباشند بدون تردید به عنوان دلیل و مدرک، قابل اعتماد نخواهند بود.

۲ - علاوه بر توجه به اسناد شأن نزول‌ها، نکته مهم دیگر اختلاف شأن نزول‌های ذکر شده با هم است گاهی برای یک آیه، چندین شأن ذکر شده است که با هم تهاافت دارند. شأن نزول‌های مخالف و متهاافت گویای این مطلب است که اینها در واقع شأن نزول نبوده‌اند بلکه حوادث و وقایعی بوده‌اند که بعدها اتفاق افتاده‌اند و چون آنها را مطابق آیات دیده‌اند، در کنار همان آیه ذکر نموده‌اند.

۳ - برخی از شأن نزول‌ها از طریق علماء و دانشمندان یهودی وارد شده‌اند و بدیهی است که اینها قصدی جزء ضربه زدن بر پیکر معانی آیات قرآن نداشته‌اند، آنها از این راه می‌خواسته‌اند ذهن مسلمین را از معنای اصلی آیه منحرف کنند و افکار مسلمانان را با مفاهیم جزئی مشغول نمایند و حداقل در فهم معنای حقیقی آیات تشکیک ایجاد کنند.

۴ - در زمان حکومت بنی امیه، عناد با اهل البیت علیهم‌السلام شدت گرفته بود تا حدی که برخی از به ظاهر مسلمانان، لعن و سب مولای موحدان حضرت علی علیه‌السلام را واجب شرعی می‌شمردند در آن عصر عده‌ای بر این تلاش بودند تا آیاتی را که در شأن اهل بیت نازل شده بود، تفسیر به رأی نموده و احادیثی را به عنوان شأن نزول جعل کنند تا حداقل اتقان شأن نزول اصلی را بشکنند، لذا می‌بینیم در کنار بسیاری از آیاتی که در شأن حضرت امیر علیه‌السلام نازل شده است این کلمات نیز گنجانده شده است «نزلت فی ابی بکر» «نزلت فی عمر» یعنی این آیه در مورد ابی بکر و عمر نازل شده است.

در این رابطه داستان سمره بن جندب شاهد خوبی است وی از معاویه ۴۰۰/۰۰۰ در هم اخذ می‌نماید تا آیه ۲۰۷ بقره که در شأن علی علیه‌السلام آمده در شأن عبدالرحمن ابن ملجم اعلام کند و آیه ۲۰۴ بقره که در شأن اخنس بن شریق منافق وارد شده در شأن علی علیه‌السلام معرفی نماید این شأن نزول جعلی هر چند مورد قبول هیچکس قرار نگرفت ولی از تلاش وسیع معاندان اهل البیت علیهم‌السلام در تفسیرهای باطل از آیات قرآن خبر می‌دهد.

۵ - یکی از مدرک‌های پذیرفتن شأن نزول‌ها عقل است در برخی از شأن نزول‌های نقل شده از طریق اهل سنت ضروریات دینی نادیده گرفته شده و مقدسات مذهبی هتک گردیده است، طبیعی است شأن نزولی که چنین اوصافی داشته باشد از جعلیات و موضوعات است و بایستی دور ریخته شود. اکنون به دو نمونه از این شأن نزول‌های ساختگی اشاره می‌کنیم.

۱ - طبرانی و ابن ابی شیبیه و واحدی از مفسرین و علماء اهل سنت آورده‌اند که: چهار روز بر پیامبر وحی نازل نشد و علت آن مردن توله سگی در زیر رختخواب یا بالشت پیامبر بود وقتی پیامبر آن را یافته و بیرون انداختند در پی آن سوره ضحی از ابتدای سوره تا آیه ۵ «ولسوف یعطیک ربک فترضی» نازل گشت.

بطلان این شأن نزول ساختگی و اضحتر از آن است که احتیاج به بحث داشته باشد.

۲ - در شأن نزول آیه «مَا كَانَ لِنَبِيِّ وَأَٰلِدِينَ أَمْنُوَانٍ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ...»^۱
«پیامبر و مؤمنین حق ندارند برای مشرکین هرچند از خویشان آنها باشند استغفار کنند...».

بخاری و مسلم از محدثین اهل سنت آورده‌اند که پیامبر مکرم هنگام مرگ ابوطالب در کنار وی حاضر شدند و فرمودند بگو لا اله الا الله، ابوجهل و عبدالله بن ابی نذر او بودند، گفتند: ای ابوطالب از دین گذشتگان دست بردار، پیامبر فرمود: برای تو استغفار می‌کنم پس این آیه نازل شد که پیامبر نمی‌تواند برای مشرکین استغفار کند.

این شأن کاملاً بی اساس است زیرا ابوطالب چند سال قبل از هجرت از دنیا رفته در حالی که این آیه مربوط به سوره توبه است و در سال نهم هجری نازل شده است. اهل سنت به خاطر عجز خود در مقابله با فضائل علی بن ابی طالب به این وسیله می‌خواهند خدش‌های به عظمت پدر بزرگوار وی وارد کنند در حالی که هیچکس از اهل حق و دقت تردیدی در ایمان ابوطالب ندارد حتی متفکرین و اندیشمندان اهل سنت نه تنها ایمان ابوطالب را انکار نکرده‌اند بلکه در پی اثبات آن بوده‌اند.

ابن سعد در طبقات می‌نویسد: روزی ابوطالب، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را چند ساعت دیرتر دید روز بعد بر محفل قریشیان وارد شد و گفت دیروز چند ساعت محمد از ما غائب شد من تصور کردم شما او را کشته‌اید لذا تصمیم گرفتم با جوانان وارد مسجد شوم. به هر یک دستور داده بودم در کنار هر یک از شما بنشینند و با بلند شدن صدای من همگی برخیزند و شما را هلاک کنند ولی خوشبختانه او را زنده یافتم. در نهایت کلام خود را با این جمله پایان داد:

«وَاللَّهِ قَتَلْتُمُوهُ مَا بَقِيَتْ مِنْكُمْ أَحَدًا...»^۲

«بخدا سوگند اگر او را می‌کشید احدی از شما را زنده نمی‌گذاشتم».

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «لو وضع ایمان ابی طالب فی کفة میزان و ایمان هذا الخلق فی الكفة الاخری لرجح ایمانه»^۳

«اگر ایمان ابی طالب در کفه‌ای از ترازو و ایمان این خلق همه، در کفه دیگر قرار دهند ایمان ابی طالب سنگین‌تر است».

امام رضا علیه‌السلام در پاسخ کسی که به وی می‌نویسد در ایمان ابی طالب شك دارم نوشتند: «أَنَّكَ إِن لَّمْ تَقْرَ بِإِيمَانِ أَبِي طَالِبٍ كَانَ مَصِيرَكَ إِلَى النَّارِ»^۴

«اگر به ایمان ابی طالب اقرار نکنی سرنوشت تو آتش است»^۵.

^۱- توبه، ۱۱۳.

^۲- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۰۲.

^۳- الغدير، ج ۷، ص ۳۸۰ و ۳۸۱.

^۴- همان.

^۵- در این رابطه می‌توانید به الغدير، ج ۸، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۱۴، و سيره حلبی، ج ۱ مراجعه کنید.

حروف مقطعه

در آغاز ۲۹ سوره از قرآن حروفی دیده می‌شود که با تقطیع و با اسم هر حرف خوانده می‌شوند. این حروف از نظر تعداد حروف پنج دسته‌اند. دسته اول تنها يك حرف دارند.

ص در سوره صاد

ق در سوره ق

ن در سوره قلم

دسته دوم دو حرف دارند.

حم در سوره‌های غافر، فصلت، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف

طه در سوره طه

طس در سوره نمل

یس در سوره یس

دسته سوم سه حرف دارند.

الم در سوره‌های بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمان و سجده

الر در سوره‌های یونس، هود، یوسف، ابراهیم و حجر

طسم در سوره‌های شعرا و قصص

دسته چهارم چهار حرف دارند.

المص در سوره اعراف

المز در سوره رد

دسته پنجم پنج حرف دارند.

کهيعص در سوره مریم

حمعسق در سوره شوری

نکته پیرامون حروف مقطعه

۱ - این حروف در پنج بنا یعنی يك حرفی، دو حرفی، سه حرفی، چهار حرفی، پنج حرفی می‌باشند و تمام کلمات عرب از این پنج حالت خارج نیست.

۲ - این حروف با حذف مکررات، چهارده حرف می‌شوند و عبارتند از «ا. ح. ر. س. ص. ط. ع. ق. ك. ل. م. ن. ه. ی»

و این چهارده حرف دقیقاً نصف حروف الفبای عربی است.

۳ - تقریباً نصف حروف مهموسه، مجهوره، مشدده، رخوه، مطبقة، مفتحه، مستعلیه، مستقله، مصمته در حروف مقطعه دیده می‌شوند.

۴ - در ۲۴ مورد از ۲۹ حروف مقطعه بر سوره‌های قرآن وارد شده بعد از این حرف، اشاره به عظمت قرآن شده است مانند سوره بقره، هود، نمل، لقمان و اعراف.

۵ - ۲۶ سوره از سوره‌هایی که با حروف مقطعه شروع می‌شوند مکی هستند و اولین آنها سوره قلم و آخرین آنها سوره عنکبوت بنا بر ترتیب نزول است و تنها سه سوره از سوره‌هایی که حروف مقطعه دارند مدنی می‌باشند و آنها به ترتیب نزول عبارتند از بقره، آل عمران، رد.^۱

حروف مقطعه نزد مفسرین

آراء و نظریات مفسران درباره حروف مقطعه در تفاسیر مختلف شیعه و اهل سنت بالغ بر بیست

^۱ - برخی سوره رد را مدنی و بعضی آن را مکی می‌دانند، بنا بر مشهور این سوره مکی است ولی بنا بر اخباری که از قول عکرمه از اسحاق بن ابی الحسن و نیز هشام از قتاده نقل شده است، مدنی می‌باشد.

- نظریه است. ما برخی از آنها را بصورت مختصر بیان می‌کنیم.
- ۱ - این حروف از منشابهات قرآن است و علم آن بر هیچکس آشکار نیست.
 - ۲ - هر حرفی از حروف مقطعه اشاره به اسمی از اسماء خداوند دارد مثلا کهیعص اشاره است به کریم، هادی، حکیم، علیم، صادق.
 - ۳ - هر کدام از فواتح سور معنای جمله‌ای است مانند الر به معنای «انا الله اری» (من خدایی هستم که می‌بینم) می‌باشد.
 - ۴ - فواتح سور، اسم سوره‌ها است مثلا اسم سوره بقره، «الم» است.
 - ۵ - فواتح سوره‌ها، اسماء مختلفی برای قرآن می‌باشند، یعنی یکی از اسماء قرآن مثلا: «الم» است.
 - ۶ - کلمات فواتح سور، اسم اعظم خداوند می‌باشند، و می‌توان از چینش آنها به نحوی اسم اعظم خداوند را بدست آورد.
 - ۷ - فواتح سور، سوگندهای آغاز سوره می‌باشند که خداوند بدانها قسم یاد فرموده است.
 - ۸ - هر حرفی از حروف مقطعه آغاز یکی از اسماء خداوند است مثلا «الم» اشاره به حرف اول در سه اسم: «الله، لطیف، محسن» می‌باشد.
 - ۹ - هر حرفی اشاره به مدت زمان مشخصی دارد و بر طبق محاسبات اجدد آجال و اعمار قومی را مشخص می‌سازد.
 - ۱۰ - تمام حروف مقطعه بجز سه مورد بر سور مکی آمده است و به معنای هشدار باش و بیدار باش به کفار و مشرکین می‌باشد تا هنگام قرائت سوره ساکت شوند و حروف مقطعه تنها در ابتدای سه سوره مدنی (بقره، آل عمران و رعد) دیده می‌شود و آن بخاطر وجود آیاتی در آنها پیرامون اهل کتاب است.
 - ۱۱ - حروف مقطعه، مجرد اسماء اصوات هستند و معنای مشخص ندارند.
 - ۱۲ - حروف مقطعه، اشاره به این مطلب است که قرآنی که شما از آوردن آن عاجزید از حروف معمولی بوجود آمده است.
 - ۱۳ - هر سوره‌ای که حروف مقطعه دارد نشان می‌دهد که از آن حروف در آن سوره بیشتر از سایر سوره‌ها استفاده شده است. بر اساس تحقیقاتی که در این زمینه با استفاده از رایانه صورت گرفته مثلا تعداد حروف «ق» در سوره «ق» نسبت به سایر سوره‌ها با توجه به حجم سوره بیشتر و همینطور تعداد حرف «ص» در سوره «ص» نسبت به سایر سوره‌ها با توجه به حجم آن سوره بیشتر است. و یا از پنج حرف کهیعص در سوره مریم بیشتر از هر سوره دیگر استفاده شده است و... علاوه اینکه حروف مقطعه يك شکل که در آغاز چند سوره آمده‌اند (مانند الم که در آغاز شش سوره آمده است) تعداد آن حروف در تمام شش سوره بیشتر از سایر سوره‌ها می‌باشد و همینطور حروف مقطعه دیگر.
 - ۱۴ - حروف مقطعه رموزی بین خداوند و پیامبر می‌باشند و هیچکس را یارای فهم آنها نیست چه اگر فهم آنها امکان می‌داشت به صورت رمز بیان نمی‌گشت. در میان تفاسیر مختلفی که برای حروف مقطعه ذکر شده است، آخرین تفسیر ذکر شده وجیه‌تر به نظر می‌رسد.

مَثَلٌ

قرآن در موارد زیادی برای تفهیم مطلبی آن را به چیز دیگر تشبیه نموده است. عوامل استفاده قرآن از مثل را بایستی در فوائد آن جستجو کرد ما در اینجا به ذکر چند نمونه از فواید مثل می‌پردازیم.

۱ - تمثیل مطلب را ساده و روان می‌کند و فهم آن را آسان می‌سازد، استدلالی که در آن از مثل بهره گرفته نشده باشد خشک و خسته کننده است و قابل فهم برای همگان نیست علاوه اینکه استدلال چوبین هر چند بتواند مطلبی را اثبات کند اما گاه نمی‌تواند اطمینان نفس برای مخاطب ایجاد نماید. قرآن کریم کیفیت خلقت حضرت عیسی علیه‌السلام بدون اینکه پدری داشته باشد با ذکر يك مثل چنان ساده و روان می‌سازد که دل هر صاحب خردی را بدان اطمینان می‌بخشد. «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱

«داستان عیسی مانند داستان آدم است خداوند او را از خاک خلق نمود و با امر خدا ایجاد گشت». یعنی همانطوری که حضرت آدم بدون پدر و مادر خلق شد، خلقت حضرت عیسی بدون پدر برای خداوند سهل‌تر است.

۲ - استفاده از مثل موجب می‌شود که مطلب در ذهن بماند و بسادگی فراموش نشود قرآن مثل را مایه تذکر و یادآوری می‌داند.

«... وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۲.
خداوند برای مردم مثل می‌زند تا شاید متذکر شوند».

^۱- آل عمران، ۵۹.

^۲- ابراهیم، ۲۵.

۳ - مثل موجب تعقل و تدبر بیشتر در مطلب شده و باعث می‌گردد مخاطب بسادگی از کنار آن نگذرد و در آن تعقل و تفکر نماید قرآن بعد از تشبیه کسانی که غیر خداوند را بعنوان ولی برگزیده‌اند به کسانی که برای خود خانه‌ای مثل خانه عنکبوت سست و بی پایه بنا می‌کنند می‌فرماید:

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ»^۱.

«این مثلها را برای مردم می‌زنیم و جز عالمان آن را درک نمی‌کنند».

و نیز می‌فرماید:

«وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۲.

«این مثلها را برای مردم می‌زنیم شاید فکر کنند».

۴ - مثل نقش زیادی در آرام نمودن انسان‌های لجوج و بهانه جو دارد و البته عاملی برای هدایت مؤمنین است.

قرآن در این باره می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقُونَ»^۳.

«خداوند از مثل زدن به موجودات کوچک مانند پشه و بالاتر باکی ندارد، مؤمنین آن را از ناحیه خداوند می‌دانند و کفار می‌گویند منظور از آوردن این مثل چه بوده است، خداوند جمعی را گمراه و عده‌ای را با آنها هدایت می‌کند و البته تنها فاسقان را گمراه می‌نماید».

۵ - مواردی که خداوند بدانها مثل زده است خود از جهاتی قابل تأمل و دقتند. مثلاً در آیه قبل خداوند می‌فرماید خداوند باکی ندارد که به پشه مثال بزند، اگر به زوایای بسیار لطیف زندگی این موجود ریز پی برده باشیم حقانیت تمثیل را و نیز عظمت خدای متعال در خلقت این موجود، درمی‌یابیم.

حضرت امیر علیه‌السلام در این رابطه می‌فرماید:

«و لو اجتمع جميع حيوانها من طيرها و بهائمها و ما كان من مراحلها و سائمها و اصناف اسناحها و اجناسها و متبلدة اممها و اكياسها على احداث بعوضة ما قدرت على احداثها، و لا عرفت كيف السبيل الي ايجادها، و لتحيرت عقولها فيعلم ذلك و تاهت، و عجزت قواها و تناهت، و رجعت خاسنة حسيرة عارفة بانها مقهورة مقرة بالعجز عن انشائها مذعنة بالضعف عن افنائها»^۴.

«اگر همه موجودات زنده جهان اعم از پرندگان و چهارپایان و آنها که به جایگاه خود برمی‌گردند و آنها که مشغول چرا هستند همه و همه، آنها که ابله هستند و آنها که باهوشند جمع شوند، هرگز نمی‌توانند پشه‌ای خلق کنند و راه ایجاد آن را نمی‌فهمند عقول آنها در یافتن اسرار آفرینش آن متحیر و توان آنها خسته و پایان گیرد و در نهایت شکست خورده و ناتوان باز گردند و به عجز خود اقرار کنند و حتی خود را قادر به نابودی وی هم نبینند».

موارد استعمال مثل در قرآن

مثل در قرآن در معانی ذیل استعمال شده است.

۱ - به معنای تمثیل و تشبیه چنانچه گذشت

۲ - به معنای سؤال و پرسش

^۱ - عنکبوت، ۴۳.

^۲ - حشر، ۲۱.

^۳ - بقره، ۲۶.

^۴ - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۲۸، صبحی صالح ۱۸۶.

«وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا»^۱.

«آنان هیچ سخنی و پرسشی نزد تو نمی‌آورند مگر اینکه ما حق و تفسیر بهتر نزد تو می‌آوریم».

۳ - به معنای عقوبت

«وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ»^۲.

«آنان قبل از رحمت از تو تقاضای عذاب می‌کنند با اینکه قبل از آنان عقوبت‌های عبرت‌انگیز نازل شده است».

۴ - به معنای عبرت

«فَجَعَلْنَاهُمْ سَفَافًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ»^۳.

«آنان را پیشگامان در عذاب و عبرت قرار دادیم».

۵ - به معنای وصف و حالت

«سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَانفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ»^۴.

«چه بد مثلی دارند کسانی که آیات ما را تکذیب کردند آنان به خود ظلم نمودند».

۶ - به معنای الگو و نمونه

«إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ»^۵.

«همانا مسیح تنها بنده‌ای بود که ما به او نعمت دادیم و او را الگو و نمونه بنی اسرائیل قرار دادیم».

۷ - به معنای عالی و افضل

«قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكَ مِنْ أَرْضِكَ بِسِحْرِهِمَا وَيُدْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى».

«فرعونیان گفتند موسی و هارون دو ساحرنده که می‌خواهند به وسیله سحر، شما را از سرزمین خودتان اخراج کنند و آئین و الای شما را از بین ببرند».

برخی از مثل‌های قرآنی

۱ - تمثیل منافقین به بی پناه ماندن در شب ظلمانی و تاریک همراه با غرش آسمان.^۶

۲ - تمثیل منافقین به حرکت افتان و خیزان تحت پرتو نور رعد و برق.^۷

۳ - تمثیل بذل مال همراه با ریا و منت گذاری و اذیت نمودن به کاشت بذر بر صخره.^۸

۴ - تمثیل بذل مال همراه با ریا و منت گذاری و اذیت نمودن به باغ آتش گرفته.^۹

۵ - تمثیل بذل مال بدون منت و ریا و آزار به باغی که باران مفید بر آن ببارد و ثمر مضاعف دهد.^{۱۰}

^۱ - فرقان، ۳۳.

^۲ - رعد، ۶.

^۳ - زخرف، ۵۶.

^۴ - اعراف، ۱۷۷.

^۵ - زخرف، ۵۹.

^۶ - بقره، ۱۸.

^۷ - بقره، ۱۹.

^۸ - بقره، ۲۶۴.

^۹ - بقره، ۲۶۶.

^{۱۰} - بقره، ۲۶۱ و ۲۶۵.

- ۶ - تمثیل باطل به کف آب و تمثیل حق به آب.^۱
 ۷ - تمثیل عالم بی عمل به سگ.^۲
 ۸ - تمثیل عالم بی عمل به الاغ.^۳
 ۹ - تمثیل انسان ناپاک به درخت بی ریشه.^۴
 ۱۰ - تمثیل کسی که غیر خدا را بعنوان ولی برگزیند به کسی که خانه‌ای مثل خانه عنکبوت می‌سازد.^۵
 ۱۱ - تمثیل مدعیان خدایی به عاجزین در مقابل پشه.^۶
 ۱۲ - تمثیل نور خداوند به نور ایمان.^۷

تشبیه

تشبیه یعنی مانند نمودن چیزی به چیز دیگر جهت تفهیم فایده ای تشبیه چهار رکن دارد و آنها عبارتند از:
 مشبّه: یعنی چیزی که آن را تشبیه می‌کنند.

^۱ - رعد، ۱۷.

^۲ - اعراف، ۱۷۶.

^۳ - جمعه، ۵.

^۴ - ابراهیم، ۲۶.

^۵ - عنکبوت، ۴۱.

^۶ - حج، ۷۳.

^۷ - نور، ۳۵.

مشبه به: یعنی چیزی که به آن تشبیه می‌کنند.
وجه شبه: یعنی صفت مشترکی که بین مشبه و مشبه به وجود دارد که همان سبب و عامل تشبیه شده است.

ادات تشبیه: یعنی کلمات و حروفی که در تشبیه بکار می‌روند مانند «مِثْلُ» «ك»، البته گاهی در تشبیه از ادات تشبیه استفاده نمی‌شود.

فایده تشبیه

گاهی مخاطب مشبه به را می‌شناسد، فایده چنین تشبیهی تفهیم مشبه است. ولی اگر مشبه به برای مخاطب ناآشنا باشد فایده تشبیه قرین بودن مشبه و مشبه به در کنار هم بواسطه عنایتی خاص بوده است.

اصولا تشبیه انواع و اقسام گوناگون دارد و برای هر قسم فایده‌ای متصور است، بیان انواع تشبیه و ذکر همه فوائد آن در این مختصر نمی‌گنجد. محققان برای تحقیق مطلب بایستی به محل خود رجوع کنند.

تشبیه در قرآن

تشبیه در قرآن معمولا با حروف و کلمات ذیل صورت گرفته است.

«ك» مانند: «طَلَعُوا كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ»^۱.

شکوفه درخت زقوم در جهنم تشبیه به سرهای شیاطین شده است. وجه شبه در این تشبیه شاید تنفر و انزجارآمیز بودن شیاطین است و حرف تشبیه «ك» می‌باشد.

«مِثْلُ» مانند: «...ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا...»^۲.

معاندان وقتی حرمت ربا را شنیدند، معامله را به ربا تشبیه نمودند.

«ك» و «مِثْلُ» مانند: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^۳.

در این آیه از دو حرف «ك» و «مِثْلُ» استفاده شده است، و تشبیه خداوند به هر چیز دیگر بواسطه فعل ناقص «لَيْسَ» نفی شده است.

گاهی تشبیه را در قرآن بدون ادات تشبیه، می‌بینیم.

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ...»^۴.

در این آیه وسعت بهشت تشبیه شده است به وسعت آسمانها و زمین و از ادات تشبیه استفاده نشده است.

همین آیه (با تغییر چند کلمه) در سوره حدید آیه ۲۱ با ادات تشبیه «ك» آمده است.

«سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...».

^۱- صافات، ۶۵.

^۲- بقره، ۲۷۵.

^۳- شوری، ۱۱.

^۴- آل عمران، ۱۳۳.

کنایه

کنایه یعنی استعمال لفظ و عبارتی در غیر معنای اصلی. یکی از وجوه بلاغت استفاده از الفاظ و عباراتی است که در معنای صریح و واضح آنها استعمال نشده باشند و هدف از ذکر آنها معانی غیر صریح و باصطلاح، لازمه‌های معانی آنهاست. استفاده از کنایه در جای خودش، اثر زیادی در فهم دقیق معنا و تداوم آن در ذهن دارد. و لذا گفته شده است «الکنایة ابلغ من التصريح» کنایه از تصریح رساتر است. در قرآن کریم موارد زیادی می‌بینیم که از کنایه به جای الفاظ و عبارات صریح استفاده شده است. اینک به نمونه هایی از آنها اشاره می‌شود:

- ۱ - بخاطر قبیح بودن ذکر آمیزش جنسی، قرآن کریم در موارد متعدد از این عمل تعبیر به سرّ^۱ غشیان^۲ رَفَتْ^۳ مباشرة^۴ لباس^۵ حرث^۶ لمس^۷؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟
- ۲ - در قرآن نام هیچ زنی جزء حضرت مریم آورده نشده است و این بواسطه حرمت و عفت اسم زنان است، و بجای نام از لفظ کلی نسوة^۸ امرئه^۹ یا از ضمائر^{۱۰} استفاده شده است (ذکر صریح اسم حضرت مریم شاید به این جهت باشد که قرآن کریم خواسته است با بیان صریح اسم وی، هرگونه آلودگی از او زدوده شود زیرا بعید نبود در صورت عدم ذکر صریح نام او فتنه جویان، توجیّهات هولناکی را عنوان نمایند).
- ۳ - در قرآن از قضاء حاجت و بول و ادرار نامی به میان نیامده و به جای آن از کلمه «غائط»^{۱۱} زمین مطمئن استفاده شده است.

^۱ - بقره، ۲۳۵.

^۲ - اعراف، ۱۸۹.

^۳ - بقره، ۱۸۷.

^۴ - همان.

^۵ - همان.

^۶ - بقره، ۲۲۳.

^۷ - نساء، ۴۳؛ مائده، ۶.

^۸ - یوسف، ۳۰ و ۵۰.

^۹ - تَبَّتْ، ۴.

^{۱۰} - یوسف، ۲۳ به بعد.

^{۱۱} - مائده، ۶.

سجده قرآن

در پانزده آیه از آیات قرآن کریم، سجده وارد شده است، از این تعداد، در چهار مورد سجده واجب و در بقیه موارد سجده مستحب است. موارد وجوب سجده عبارتند از:

- سوره سجده آیه ۱۵.
- سوره فصلت آیه ۳۷.
- سوره نجم آخرین آیه.
- سوره علق آخرین آیه.
- موارد استحباب سجده عبارتند از:
 - سوره اعراف آیه آخر.
 - سوره رعد آیه ۱۵.
 - سوره نحل آیه ۴۹.
 - سوره اسراء آیه ۱۰۷.
 - سوره مریم آیه ۵۸.
 - سوره حج آیه ۱۸.
 - سوره فرقان آیه ۶۰.
 - سوره نمل آیه ۲۵.
 - سوره ص آیه ۲۴.
 - سوره انشقاق آیه ۲۱.

احکام سجده

به دنبال بحث از موارد سجده واجب و مستحب در قرآن، بواسطه مناسبت مطلب، برخی از احکام سجده را یادآور می‌شویم.

۱ - هر انسان مکلفی که آیات سجده را بشنود یا بخواند بر وی واجب است بعد از اتمام آیه، سجده نماید.

۲ - اگر هنگام قرائت آیه سجده، این آیه را از دیگری هم بشنود، در صورتی که به قرائت وی گوش داده است بر او دو سجده واجب است ولی اگر به قرائت کسی گوش نداده و صرفاً به گوش او رسیده

- تنها برای قرائت خودش سجده واجب است.
- ۳ - شنیدن آیه سجده از دستگاهی که اصوات گذشته را پخش می‌کند واجب نیست هر چند که مطابق احتیاط است.
- ۴ - بر کسی که آیه سجده را می‌بیند یا تصور می‌کند یا می‌نویسد، سجده واجب نیست.
- ۵ - شنیدن یا خواندن همه آیه سجده، سجده واجب دارد و خواندن یا شنیدن برخی از آن حکم وجوب ندارد هر چند بهتر است اگر کلمه سجده قرائت شد یا شنید، سجده کند.
- ۶ - سجده بر مکلفی که آیه سجده را از غیر بالغ می‌شنود واجب است به شرطی که وی قصد قرائت قرآن داشته باشد.
- ۷ - در شنیدن ترجمه آیه سجده، سجده واجب نیست.
- ۸ - در سجده واجب قرآن، طهارت، استقبال، واجب نیست ولی باقی شرایط مانند گذاشتن اعضا سجده بر زمین، گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده به آن صحیح است، مسطح بودن زمین، غصبی نبودن مکان و مباح بودن لباس لازم است رعایت شود.
- ۹ - گذاشتن پیشانی بر محل سجده کافی است حتی اگر هیچ زکری نگویید ولی اگر ذکر بگویید بهتر است، و شایسته‌تر این است که یکی از دو ذکر ذیل را به زبان آورد.
- ۱ - لا اله الا الله حَقًّا حَقًّا، لا اله الا الله تعبدًا و رِقًّا، لا اله الا الله ايمانًا و تصديقًا.
- ۲ - لا اله الا الله حَقًّا حَقًّا لا اله الا الله ايمانًا و تصديقًا لا اله الا الله عبوديةً و رِقًّا سجدتُ لك يا ربَّ تعبدًا و رِقًّا لا مستكفًا و لا مستكبرًا بل انا عبدٌ دليلٌ ضعيفٌ خائفٌ مستجيرٌ.
- ۱۰ - کسی که چند سجده بر وی واجب است، واجب نیست که بین هر سجده بنشیند بلکه همینکه سر از محل سجده بردارد و دوباره بگذارد کافی است هر چند بهتر است بنشیند و دوباره به سجده برود.
- ۱۱ - وجوب سجده فوری است و تأخیر جایز نیست، اگر فراموش کرد هر وقت متوجه شد بر وی واجب فوری است و با تأخیر عمدی یا سهوی وجوب آن، ساقط نمی‌شود.^۱

اسماء قرآن

قرآن به تناسب آیات مختلف و موضوعات گوناگون آن، اسماء زیادی را به خود اختصاص داده است این اسماء که همه برگرفته از کلمه‌ای از آیات قرآن می‌باشند گاهی به وجه‌های از وجوه قرآن اشاره می‌کنند و گاهی وصف تمام قرآن شمرده می‌شوند.

ما در اینجا به تعدادی از اسماء قرآن و ذکر آیات مربوط به آن اشاره می‌کنیم.

۱ - قرآن «شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن...»^۲.

^۱ - احکام سجده مأخوذ از عروه الوثقی مرحوم سید کاظم یزدی رضوان الله علیه است، و تقریباً مورد اتفاق علماء و فقهاء بعد از عصر وی می‌باشد، البته بواسطه اهمیت احکام دین، مقلدین بایستی به مراجع تقلید خود رجوع کنند.

^۲ - بقره، ۱۸۵.

- این نام با اوصافی نیز آمده است که از جمله آنها
 الف) «قرآن مبین» سوره حجر آیه ۱ - سوره یس، آیه ۶۹.
 ب) «قرآن عظیم» سوره حجر، آیه ۸۷.
 ج) «قرآن حکیم» سوره یس، آیه ۲.
 د) «قرآن مجید» سوره ق، آیه ۱ - سوره بروج، ۲۱.
 ه) «قرآن کریم» سوره واقعه، آیه ۷۷.
 و) «قرآن عجیب» سوره جن، آیه ۱.
 ز) «قرآن عربی» سوره زمر، آیه ۲۸، این وصف بارها تکرار شده است.

۲ - کتاب «تلك آیات الكتاب الحكيم»^۱

- این نام نیز با اوصافی آمده است و از جمله آنها
 الف) «کتاب حکیم» همان آیه.
 ب) «کتاب مبین» سوره مائده، آیه ۱۵، این وصف بارها تکرار شده است.
 ج) «کتاب عزیز» سوره فصلت، آیه ۴۱.
 د) «کتاب مفصل» سوره انعام، آیه ۱۱۴.
 ه) «کتاب منیر» سوره فاطر، آیه ۲۵.
 و) «کتاب مبارک» سوره ص، آیه ۲۹.
 ز) «کتاب مصدق» سوره احقاف، آیه ۱۲.
 ح) «کتاب مسطور» سوره طور، آیه ۲.

۳ - کلام الله «حتى يسمع كلام الله»^۲

- ۴ - نور «و انزلنا اليكم نوراً مبيناً»^۳
 ۵ - هدايت «...و هدى و رحمة للمؤمنين»^۴
 ۶ - رحمت «...و هدى و رحمة للمؤمنين»^۵
 ۷ - فرقان «تبارك الذى نزل الفرقان على عبده»^۶
 ۸ - موعظه «قد جائكم موعظة من ربكم و شفاء لما فى الصدور»^۷
 ۹ - شفا «قد جائكم موعظة من ربكم و شفاء لما فى الصدور»^۸

^۱ - یونس، ۱؛ لقمان، ۲.

^۲ - توبه، ۶.

^۳ - نساء، ۱۷۴.

^۴ - یونس، ۵۷.

^۵ - یونس، ۵۷.

^۶ - فرقان، ۱.

^۷ - یونس، ۵۷.

^۸ - همان.

١٠ - ذكر «إنا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون»^١ اين نام با وصف مبارك نيز آمده است «هذا ذكر مبارك».

- ١١ - تنزيل «و انه لتنزيل رب العالمين»^٢.
- ١٢ - روح «و كذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا»^٣.
- ١٣ - قول فصل «انه لقول فصل»^٤.
- ١٤ - بصائر «هذا بصائر»^٥.
- ١٥ - بيان «هذا بيان للناس»^٦.
- ١٦ - تذكره «و انه لتذكرة للمتقين»^٧.
- ١٧ - حكمت بالغه «حكمة بالغه فما تغن النذر»^٨.
- ١٨ - على حكيم «و انه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم»^٩.
- ١٩ - حبل «واعتصموا بحبل الله...»^{١٠}.
- ٢٠ - احسن الحديث «الله نزل احسن الحديث»^{١١}.
- ٢١ - برهان «...قد جانكم برهان من ربكم»^{١٢}.

^١ - حجر، ٩.

^٢ - شعراء، ١٩٢.

^٣ - شوري، ٥٢.

^٤ - طارق، ١٣.

^٥ - اعراف، ٢٠٣.

^٦ - آل عمران، ١٣٨.

^٧ - حاقه، ٤٨.

^٨ - قمر، ٥.

^٩ - زخرف، ٤.

^{١٠} - آل عمران، ١٠٣.

^{١١} - زمر، ٢٣.

^{١٢} - نساء، ١٧٤.

اسامی سوره‌ها

همانطوری که در بحث جمع قرآن بیان کردیم، قرآن کریم در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله کاملاً جمع شده و تحت عناوین مشخص در کنار هم قرار گرفته بوده است و حداکثر کاری که بعد از حیات وی انجام شده این بوده که همان سوره‌های در کنار هم چیده شده بصورت کتابی جلد بندی گشته است. بنابراین اساس نام سوره‌ها را نیز پیامبر خود انتخاب نموده‌اند.

علاوه بر این ما می‌بینیم برخی از اسامی برای سوره‌ها مناسبیت ضعیفی با سوره دارد و نیز برخی از مناسبیت‌های مهم در سوره‌هایی وجود دارند ولی سوره به آن مناسبیت اسم گذاری نشده است. بعنوان مثال تنها ذکر دو بار کلمه «عنکبوت» و یا ذکر يك بار کلمه «شعراء» باعث نام گذاری سوره‌هایی به این اسامی گشته است در حالی که در بسیاری از سوره‌ها بحث حضرت آدم علی نبینا آله و علیه السلام به میان آمده ولی سوره‌ای بنام او نداریم، نتیجه‌ای که از این استدلال بدست می‌آوریم این است که اگر نامگذاری سوره‌ها بعد از ارتحال پیامبر و با اجتهاد صورت پذیرفته باشد بایستی اصحاب در همه سوره‌ها به يك صورت عمل می‌کردند یعنی یا اسامی سوره‌ها را از آیات اول آنها می‌گرفتند، و یا بر اساس موضوعات مطرح شده همه سوره‌ها را نامگذاری می‌کردند پس همین که يك رویه یکسان اعمال نشده است، ما را متوجه این نکته می‌کند که پیامبر عظیم الشان بر اساس حکمت‌هایی که برخی از آنها بر ما پوشیده می‌باشد، خود شخصا اسامی سوره‌ها را معین فرموده است.

مضافاً اینکه مرحوم مجلسی در بحار الانوار روایات عدیده‌ای پیرامون فضائل قرائت سوره‌های قرآن و یا قرائت سوره‌ای خاص در نماز مخصوصه‌ای، به نقل از پیامبر عظیم الشان - صلی الله علیه و آله و سلم - بیان می‌فرماید:

از آنجا که در این اخبار و احادیث، نام سوره‌ها بیان شده است، متوجه این نکته می‌شویم که اسامی سوره‌ها در زمان پیامبر مکرم نیز معمول بوده و او خود هر سوره‌ای را به نام مشخصی نامیده است. از جمله این روایات:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: تعلموا سورة البقرة و آل عمران فانهما زهراوان.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سوره بقره و آل عمران را فرا گیرید که آنها زهراوان هستند.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: من صلى يوم الجمعة اربع ركعات قبل الفريضة يقرء فى الاولى فاتحة الكتاب...

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که روز جمعه قبل از نماز واجب چهار رکعت نماز بگذارد و در نماز اول سوره فاتحة الكتاب و...

در پایان این مبحث برای آشنایی علاقمندان، آن دسته از سوره هایی که بیش از يك نام دارند برشمرده و ضمناً گوشه‌ای از علل نامگذاری آنها را بیان می‌کنیم.

۱ - حمد (در این سوره ذکر حمد و ستایش خداوند شده است) فاتحة الكتاب (قرآن به آن آغاز می‌شود) ام القرآن و ام الكتاب (مقدم بر همه سوره‌های قرآن است) سبع (هفت آیه دارد) مثنائی (دوبار، نازل شده یا چون در هر نماز دو بار قرائت می‌شود) وافیه (معنای همه قرآن است) کافیه (غیر این سوره در قرائت نماز کافی نیست و همان کافی از قرائت هر سوره‌ای دیگر است) اساس (اساس قرآن این سوره است) شفا (قرائت آن برای شفای مریض سفارش شده است) صلاة (صحت صلاة متوقف بر قرائت آن است).^۱

۲ - بقره (داستان گاو بنی اسرائیل در این سوره آمده است) فسطاط قرآن (فسطاط به معنای خیمه است و در این سوره بسیاری از احکام ذکر شده است و لذا این سوره به منزله خیمه احکام دین است) سنام قرآن (سنام به معنای کوهان شتر است و در اینجا به معنای بلندترین نقطه قرآن است).

۳ - آل عمران (داستان آل ابراهیم در آیات ۳۳ به بعد ذکر شده است) طیبیه (این کلمه در آیه ۳۸ آمده است).

(دو سوره آل عمران و بقره را «زهر اوین» نیز گفته‌اند. پیامبر در حدیثی می‌فرماید دو سوره بقره و آل عمران را بخوانید که آن دو زهر اوین هستند و در روز قیامت رفیق خود را چون دو پاره از ابر می‌پوشانند).^۲

۴ - مائده (در این سوره از مائده یاران حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام سخن به میان آمده است) عقود (آیه اول این سوره در مورد وفای به عقود است) منقذة (نقذ یعنی نجات دادن و کسی که با این سوره مأنوس باشد این سوره وی را از عذاب قیامت نجات می‌دهد).

۵ - اعراف (این کلمه دو بار در آیات ۴۶ و ۴۸ آمده است) المص (برگرفته از حروف مقطعه اول سوره).

۶ - انفال (آیه اول این سوره بحث از انفال «ثروت‌های عمومی» نموده است) بدر (در این سوره از غزوه بدر سخن به میان آمده است).

۷ - توبه (از توبه بحث شده است) فاضحه (رسواگر بسیاری از مسلمان نماها است) عذاب (بحث از عذاب جهنم شده است). برائت (این سوره با کلمه برائت... شروع می‌شود) مِثْقَلَة (به معنای بری کننده از نفاق است) مُنْقَرَه (آنچه را در قلوب مشرکین است جستجو می‌کند) بَحُوث (یعنی جستجوگر، از احوال و اسرار منافقین در این سوره بحث شده است) حافرة (حفر کننده محتویات قلوب منافقین است) مُثْبِرَة (به معنای خبر دهنده از اسرار دل منافقین و یا به معنای ایجاد انقلاب در دل مشرکین است) مُبْعَثَرَة (به معنای زیر و رو شدن اسرار دل منافقین است) مُدْمَمَة (دَمْدَمَة یعنی سخن همراه با خشم و غضب، این اسم بواسطه ذکر برائت از مشرکان در این سوره است).

۸ - یوسف (داستان حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام در این سوره آمده است) احسن القصص (در آیه ۳، این داستان احسن القصص نامیده شده است).

۹ - نحل (از وحی به زنبور عسل سخن به میان آمده است) نِعْم (برخی نعمتهای خداوند به بندگان در

^۱ - سیوطی در اتقان تا ۲۵ اسم برای این سوره حمد ذکر نموده است.

^۲ - تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۰۵.

- این سوره آمده است).
- ۱۰ - اسراء (سیر و حرکت پیامبر مکرم اسلام از مکه به مسجدالاقصی و از آنجا به معراج در آیه اول این سوره آمده است) بنی اسرائیل (داستان حضرت موسی در این سوره نیز آمده است). سبحان (از اولین کلمه این سوره اخذ شده است).
- ۱۱ - کهف (از غار اصحاب کهف بحث شده است) اصحاب کهف (به همان علت) حائله (جدا کننده و حائل بین قاری این سوره و عذاب قیامت است).
- ۱۲ - طه (از حروف مقطعه ابتدای سوره اخذ شده است) کلیم (داستان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام در این سوره به صورت مبسوط آمده است).
- ۱۳ - شعراء (این کلمه در آیه ۲۲۴ ذکر شده است) جامعه (بسیاری از قصص انبیاء در این سوره ذکر شده است) طسم (برگرفته از حروف مقطعه اول سوره).
- ۱۴ - نمل (به معنای مورچه - داستان حضرت سلیمان علیه السلام در این سوره آمده است) سلیمان (بواسطه ذکر داستان حضرت سلیمان در این سوره).
- ۱۵ - قصص (بواسطه ذکر قصص انبیاء در این سوره) موسی و فرعون (به علت ذکر داستان آن دو در کنار هم در آیه ۳).
- ۱۶ - سجده (بواسطه وجود آیه سجده) مضاجع (این کلمه در آیه ۱۶ در ضمن وصفی از اوصاف مؤمنین آمده است «مؤمنین شبها پهلو از بستر خواب حرکت دهند و با ناله و اشتیاق در نماز شب خدا را می خوانند») الم تنزیل (ذکر این دو کلمه در آیات اولیه سوره).
- ۱۷ - فاطر (به معنای آفریننده و برگرفته از آیه اول) ملائکه (در این سوره برخی اوصاف فرشتگان بیان شده).
- ۱۸ - یس (برگرفته از حروف مقطعه ابتدای سوره) قلب قرآن (این اسم از حدیثی منقول از پیامبر مکرم اسلام استفاده شده است) معمه (عمومیت آفرین - خیر دنیا و آخرت در قرائت این سوره جمع است) دافعه (قرائت این سوره دفع از بلا می نماید) قاضیه (قرائت این سوره موجب رسیدن به حاجات مشروع است) ریحانه القرآن (این سوره در قرآن به منزله گیاهی معطر است).
- ۱۹ - زمر (به معنای دسته دسته است این کلمه دو بار در آیات ۷۱ و ۷۳ ذکر شده است) غرّفه (غرفه - این کلمه دوبار، در آیه ۲۰ آمده است).
- ۲۰ - غافر (توبه پذیرنده، این کلمه در آیه ۳ آمده است) مؤمن (این کلمه در آیه ۲۸ ذکر شده است و مراد مؤمن آل فرعون است) طؤل (کلمه ذی الطول به معنای صاحب نعمت و رحمت در آیه ۳ آمده است).
- ۲۱ - فصلت (تفصیل داده شده این کلمه در آیه ۳ آمده است) سجده (حاوی آیه سجده واجب است) مصابیح (چراغها - این کلمه در آیه ۱۲ آمده است).
- ۲۲ - شوری (بحث از مشورت در آیه ۳۸ آمده است) حمسوق (برگرفته از حروف مقطعه اوایل سوره).
- ۲۳ - جائیه (به معنای ضعیف است این کلمه در آیه ۲۶ آمده است) شریعه (به معنای آئین می باشد این کلمه در آیه ۱۸ آمده است).
- ۲۴ - محمد صلی الله علیه و آله (برگرفته از آیه ۲) قتال (این کلمه در آیه ۲۰ آمده است).
- ۲۵ - ق (برگرفته از حرف مقطعه اول سوره) باسقات (به معنای مرتفع می باشد، این کلمه در آیه ۱۰ آمده است).
- ۲۶ - قمر (در آیه اول آمده است) اقتربت (به همان دلیل) مبیضه (قاری این سوره در روز قیامت سفیدرو خواهد بود).
- ۲۷ - الرحمن (برگرفته از آیه اول) عروس قرآن (در روایتی از امام کاظم علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که هر چیزی عروسی دارد و عروس قرآن سوره رحمن است).

- ۲۸ - مجادله (برگرفته از آیه اول) ظهار (حکم ظهار در آیه ۳ آمده است، ظهار آن است که کسی به همسر خود بگوید حکم مادر وی را دارد، ظهار کننده بایستی یکی از کفارات سه گانه را به نحو ترتیب، اداء کند).
- ۲۹ - حشر (به معنای سوق دادن می‌باشد، در این سوره سخن از اخراج طایفه بنی نضیر آمده است) بنی نضیر (به همان علت).
- ۳۰ - ممتحنه (امتحان شده، صفت زنی است که قصد جاسوسی از مسلمین برای کفار و مشرکان مدینه داشت) ممتحنه (صفت سوره است در این سوره بحث از امتحان و آزمایش کسانی می‌شود که از مکه بسوی مدینه می‌آمدند، بنابر شواهد تاریخی برخی از این عده جاسوسان مشرکان بوده‌اند) امتحان (به همان علت) مودّه (برگرفته از آیه اول، یعنی کفار را دوست خود نگیرید) مرثه (بواسطه ذکر داستان زن جاسوس در این سوره).
- ۳۱ - صف (برگرفته از آیه ۴) حواریین (این کلمه به یاران حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام اطلاق می‌شود و در آیه ۱۴ ذکر شده است) عیسی (در این سوره داستان حضرت عیسی مسیح علیه السلام ذکر شده است).
- ۳۲ - طلاق (برخی احکام طلاق در این سوره بیان شده است) قُصری، نساء القصری (قصری به معنای آخر و پایان کار آمده است و شاید مراد از انتخاب این اسم برای این سوره این باشد که بحث از زنانی می‌نماید که نهایت کار آنها به طلاق منجر شده است).
- ۳۳ - تحریم (برگرفته از آیه اول) متحرّم، لم تحرّم، یایهاالنبی (به همان علت).
- ۳۴ - تبارک، ملک (برگرفته از آیه اول) مانعه، واقعیه، واقعیه، مانعه (طبق احادیث زیادی قرائت آن مانع و نگهدارنده از عذاب قبر و قیامت است) مجادله (طبق حدیثی در قبر با نکیر و منکر به سود قاری خود مجادله می‌نماید).
- ۳۵ - قلم، ن (برگرفته از آیه اول).
- ۳۶ - معارج (بلندیها، عظمت شأن، برگرفته از آیه ۳) سأل، واقع (برگرفته از آیه اول).
- ۳۷ - دهر، انسان، هل اتی (این کلمات در آیه اول ذکر شده است) ابرار (ذکر اوصاف ابرار از آیه ۵ به بعد آمده است).
- ۳۸ - مرسلات، عُرْف (برگرفته از آیه اول).
- ۳۹ - نبأ، عمّ، تسائل (برگرفته از آیه اول) سوره علی علیه السلام (بر طبق اخبار و احادیثی که از طریق شیعه و سنت نقل شده، نبأ عظیم، ولایت علی علیه السلام است).
- ۴۰ - عبس، اعمی (برگرفته از آیه اول و دوم به ترتیب به معنای عبوس و کور آمده‌اند).
- ۴۱ - تکویر، کورت (برگرفته از آیه اول، کورت در آن آیه ذکر شده و تکویر مصدر آن ماده است).
- ۴۲ - انفطار، انفطرت (برگرفته از آیه اول، انفطرت در آن آیه ذکر شده و انفطار مصدر آن ماده است).
- ۴۳ - مطفین، تطفیف (برگرفته از آیه اول، مطفین در آن آیه ذکر شده و تطفیف مصدر آن ماده است).
- ۴۴ - انشقاق، انشقت (برگرفته از آیه اول، انشقت در آن آیه ذکر شده و انشقاق مصدر آن ماده است).
- ۴۵ - فجر (برگرفته از آیه اول) سورة الحسین علیه السلام (بنابر روایتی از امام صادق علیه السلام سوره فجر سوره امام حسین علیه السلام نامیده شده است).
- ۴۶ - شمس (برگرفته از آیه اول) ناقه (برگرفته از آیه ۱۳) صالح (ذکر داستان حضرت صالح).
- ۴۷ - انشراح، انشراح، شرح، الم نشرح (برگرفته از آیه اول و ذکر شرح صدر در این سوره).
- ۴۸ - علق، اقرء (برگرفته از آیه اول و دوم).
- ۴۹ - قدر، انا انزلنا (هر دو کلمه در آیه اول آمده است).
- ۵۰ - بیّنه، لم یکن، انفکاک (برگرفته از آیه اول) بریّه (گرفته شده از آیه ۶ و ۷) اهل کتاب (گرفته شده

- از آیه ۴).
- ۵۱ - قیامت (از قیامت در این سوره بحث شده است) لا اقسام (برگرفته از آیه اول).
- ۵۲ - زلزله، زلزال (هر دو کلمه در آیه اول آمده است).
- ۵۳ - همزه، لمزه (هر دو کلمه در آیه اول آمده است).
- ۵۴ - قریش، ایلاف (هر دو کلمه در آیه اول آمده است).
- ۵۵ - ماعون (گرفته شده از آیه آخر) اَرَأَيْتَ، دین (برگرفته از آیه اول).
- ۵۶ - کافرون (برگرفته از آیه اول) عبادت (مشتقات این کلمه هشت بار در این سوره ذکر شده است) جحد (بحث از انکار کفار محور این سوره است) مِقْسِقِشَةُ طبق روایتی این سوره دور کننده از شرک است).
- ۵۷ - نصر (برگرفته از آیه اول) تودیع (وداع - بنابر مشهور مفسرین این سوره آخرین سوره نازل شده است).
- ۵۸ - تَبَّتْ، لَهَب، مسد (برگرفته از کلمات این سوره در آیه اول و آخر).
- ۵۹ - توحید (این سوره مشتمل بر شعار توحید است) اخلاص (در وجه نامگذاری این سوره به اخلاص سه وجه گفته شده است).
- ۱ - توحید همان اخلاص است.
- ۲- کسی که به این سوره معتقد باشد مخلص است.
- ۳ - کسی که با خشوع این سوره را قرائت کند خداوند وی را مخلص می‌گرداند (قل هو الله، صمد (برگرفته از کلمات این سوره) نسبة الرب (نسب به معنای وصف است و در این سوره برخی اوصاف خداوند بیان شده است) مِقْسِقِشَةُ (قرائت این سوره طبق روایتی موجب بری شدن از شرک است).

ترتیب نزول سوره‌ها

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بنابر مصالحی که خود تشخیص داده‌اند شیوه قرار گرفتن آیات را تحت یک عنوان و نیز شیوه قرار گرفتن سوره‌ها را بر خلاف ترتیب نزول، در زمان حیات خود معین فرموده‌اند. ترتیب فعلی در قرآن مطابق ترتیب نزول قرآن نیست، بنابر ترتیب نزول، تعداد ۸۶ سوره در مکه نازل شده و در پی آن تعداد ۲۸ سوره، بعد از هجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکه به مدینه نازل شده است بعنوان مثال سوره بقره مدنی است و در مدینه نازل شده و سوره توحید مکی می‌باشد ولی در ترتیب فعلی سوره بقره دومین سوره و سوره توحید یکصد و دوازدهمین سوره است.

مشخص شدن ترتیب نزول فوایدی دارد از جمله: مخاطبان اولیه قرآن را معین می‌سازد و فضای نزول و جو نزول آیه و سوره را تعیین می‌کند و تناسب آیات و سوره را با قبل و بعد آشکار می‌نماید و... که همگی در فهم معانی و تفسیر قرآن نقش بسزایی دارد و لذا ما در اینجا ترتیب نزول سوره‌های قرآن را برای علاقمندان به این مبحث ذکر می‌نماییم.

فعلیسوره نزولی فعلیسوره نزولی ۱ حمد ۱۲۲ حج ۱۰۴ + ۱ بقره ۸۷ + ۲۳ مومنون ۷۴۳ آل عمران ۸۹۲۴ نور ۳۴ ۱۰۳ انساء ۹۲۲۵ فرقان ۴۲ + ۵ مائده ۱۱۳ + ۲۶ شعر ۴۷۱ + ۶ انعام ۵۰ + ۲۷ نمل ۸۷۴ اعراف

۳۹+۲۸ قصص ۴۹+۸ انفال ۲۹+۸۸ عنکبوت ۸۵+۹ توبه ۱۱۴+۳۰ روم ۸۴+۱۰ یونس ۵۱+۳۱ لقمان
 ۵۷+۱۱ هود ۳۲+۵۲ سجده ۷۵+۱۲ یوسف ۵۳+۳۳ احزاب ۱۳+۹۰ رعد ۴۶۳+۹۶ سیبأ ۵۸+۱۴ ابراهیم
 ۷۲+۳۵ فاطر ۳۱+۴۳ حجر ۵۴+۳۶ یس ۴۱+۱۶ نمل ۷۰+۳۷ صافات ۱۱۷+۵ اسراء
 ۵۰+۳۸ ص ۳۸+۱۸ کهف ۶۹+۳۹ زمر ۵۹+۱۹ مریم ۴۴+۴۰ غافر ۶۰+۲۰ طه ۴۵+۴۱ فصلت
 ۱۱۲+۱ انبیاء ۴۲+۷۳ شوری ۶۲+ فعلسوره نزولی فعلسوره نزولی ۴۳ زخرف ۶۳+ ۶۴ تغابن ۱۱۰
 ۴۴ دخان ۶۵+۶۴ طلاق ۹۹+۴۵ جائیه ۶۵+۶۶ تحریم ۸۴+۱۰ الحاقف ۶۶+۶۷ ملک ۷۷+۷۷ محمدص
 ۹۵+۶۸ قلم ۲+۴۸ فتح ۶۹+۱۱۲ احاقه ۹۸+۷۸ حجرات ۷۷۰+۱۰ معارج ۹۵۰+۳۴ ق ۷۱+۷۱ نوح ۷۱+۷۱ ذاریات
 ۷۲+۶۷ جن ۵۲+۴۰ طور ۷۳+۷۶ مزمل ۳۵۳+۲۳ نجم ۷۴+۷۴ مدثر ۴۵+۳۷ قمر ۳۷+۷۵ قیامت ۳۱+۳۱
 ۷۶+۹۷ انسان ۵۶+۹۸ واقعه ۴۶+۷۷ مرسلات ۳۳+۵۷ حدید ۷۸+۹۴ نباء ۵۸+۸۰ مجادله ۶۹+۱۰ نازعات
 ۵۹+۸۱ حشر ۱۸۰+۱۰ عیس ۶۰+۲۴ ممتحنه ۱۸۱+۹۱ تکویر ۶۱+۷۱ صف ۸۲+۱۱۱ انفطار ۲۲+۸۲ جمعه
 ۸۳+۱۰ مطففین ۶۶۳+۸۱ منافقون ۵۸۴+۱۰ انشقاق ۸۳ فعلسوره نزولی فعلسوره نزولی
 ۸۵+۲۷ بروج ۱۰۰+۲۷ عادیات ۸۶+۴۸ طارق ۱۰۱+۳۶ قارعه ۸۷+۳۰ علی ۱۰۲+۸۱ تکاثر ۸۸+۱۶ غاشیه
 ۳+۶۸ عصر ۸۹+۱۳ فجر ۱۰۴+۱۰ همزه ۲۹۰+۳۲ بلده ۵۱۰+۳۵ فیل ۹۹۱+۱ شمس ۶۱۰+۲۶ قریش
 ۹۹۲+۲۹ لیل ۱۰۷+۹۱ ماعون ۱۷+۹۳ ضحی ۱۱۰+۱۱ کوثر ۹۴+۱۰ انشراح ۱۰۹+۱۲ کافرون
 ۹۵+۱۸ تین ۱۱۰+۲۸ نصر ۲۹۶+۱۰ علق ۱۱۱+۱۱ تبت ۶۹۷+۶۹ قدر ۱۱۲+۲۵ توحید
 ۲۲۹۸ بینه ۱۱۳+۱۰ فلق ۹۹+۲۰ زلزال ۱۱۴+۹۳ ناس ۲۱

برخی تقسیمات در سوره‌های قرآن

سوره‌های قرآن با عنایت به آغاز آنها به عناوین ذیل تقسیم می‌شوند.

- ۱ - برخی از سوره‌های قرآن کریم با حروف مقطعه آغاز می‌شوند و آنها مجموعاً ۲۹ سوره‌اند:
 بقره - آل عمران - اعراف - یونس - هود - یوسف - رعد - ابراهیم - حجر - مریم - طه - شعراء -
 نحل - قصص - عنکبوت - روم - لقمان - سجده - یس - ص - مؤمن - فصلت - شوری - زخرف -
 دخان - جائیه - احقاف - ق - ن .
- این دسته خود تقسیماتی دارند که در مبحث حروف مقطعه گذشت.
- ۲ - برخی از سوره‌های قرآن با تحمید (الحمد لله) آغاز می‌شوند، این سوره‌ها را اصطلاحاً حامدات
 خوانند و عبارتند از: حمد - انعام - کهف - سبا - فاطر.
- ۳ - برخی از سوره‌های قرآن با تسبیح آغاز می‌شوند اصطلاحاً آنها را مسبّحات گویند و آنها هفت
 سوره‌اند:
 اسراء - حدید - حشر - صف - جمعه - تغابن - علی.
- ۴ - برخی از سوره‌های قرآن با نداء شروع می‌شوند و آنها مجموعاً ده سوره‌اند:

در برخی از این سوره ها مخاطب پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله است. مانند سوره های احزاب - طلاق - تحریم - مزمل - مدثر.

و در برخی دیگر مخاطب مردم می باشند مانند سوره های نساء و حج.

در بعض دیگر مخاطب مؤمنین می باشند مانند سوره های مائده - حجرات - ممتحنه.

۵ - برخی از سوره ها با قسم آغاز می شوند و آنها هفده سوره اند:

صافات - ذاریات - طور - نجم - قیامت - مرسلات - نازعات - بروج - طارق - فجر - بلد - شمس - لیل - ضحی - تین - عادیات - عصر.

۶ - برخی از سوره ها با ادات شرط آغاز می گردند و آنها هفت سوره اند:

واقعه - منافقون - تکویر - انفطار - انشقاق - زلزال - نصر.

۷ - برخی از سوره ها با قل آغاز می شوند و آنها پنج سوره اند:

جن - کافرون - اخلاص - فلق - ناس.

۸ - برخی از سوره ها با استفهام آغاز می شوند و آنها شش سوره اند:

نباء - انسان - غاشیة - انشراح - فیل - ماعون.

۹ - برخی از سوره ها با اعلام انزجار و تنفر آغاز شده اند و آنها پنج سوره اند:

برائت - محمد صلی الله علیه و آله - مطفین - همزه - تبت.

۱۰ - برخی از سوره ها با تبریک شروع شده اند و آنها دو سوره اند:

فرقان - ملک.

سور قرآن از نظر کوتاه و بلندی به عناوین ذیل تقسیم می شوند

- ۱ - سبع طوال (هفت سوره طولانی) و آنها عبارتند از: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف، انفال توبه^۱
- ۲ - مؤنن (سوره هایی که قریب به صد آیه دارند) و عبارتند از یونس، هود، یوسف، حجر، نحل، اسراء، کهف، طه، انبیاء، حج، مؤمنون.
- ۳ - مثانی (سوره هایی که بعد از مؤنن می آیند) این سوره ها از سوره «نور» آغاز و تا سوره حجرات ادامه می یابند.
- ۴ - مفصلات (سوره های کوتاه)^۲ این سوره ها بر سه دسته اند
طوال (بلند) این سوره ها از سوره حجرات آغاز و تا سوره بروج امتداد دارند.
اوساط (متوسط) این سوره ها از سوره طارق آغاز و تا سوره بینه را شامل می شوند.
قصار (کوتاه) از سوره زلزال تا آخر قرآن قصار نامیده می شود.
برخی سوره های قرآن تحت عناوین خاص دیگری جمع شده اند که عبارتند از:
عتاق: به سوره هایی گویند که در ابتدا نازل شده اند و عبارتند از: اسراء، کهف، مریم، طه، انبیاء.
عزایم: به سوره هایی گویند که آیه سجده واجب دارند و عبارتند از: سجده، فصلت، نجم، علق.
سجده: به سوره هایی می گویند که مشتمل بر آیه وجوب یا استحباب سجده می باشند و عبارتند از: اعراف، رعد، نحل، اسراء، مریم، حج (در دو آیه)، فرقان، نمل، سجده، ص، فصلت، نجم، انشقاق، علق.

^۱ - بنا بر این تقسیم بندی، انفال و توبه يك سوره شمرد می شود.

^۲ - در علت نامگذاری این دسته از سوره ها به مفصلات و جوهی گفته شده است از جمله:

۱ - این سوره ها فصول متعدد دارند و هر «بسمله» آغاز فصل دیگر است.
۲ - این سوره ها از حکمات قرآن می باشند و به همین جهت آنها را مفصلات نامیده اند.
۳ - آیات این سوره ها نسخ نشده اند.

زَهرَاوِين: به سوره هايي گویند که احکام و فروع دینی بیشتری در خود جای داده‌اند و عبارتند از: بقره، آل عمران. قرینتین: به دو سوره در کنار هم که برخی مفسرین آنها را يك سوره ذکر کرده‌اند عنوان شده‌اند و عبارتند از: انفال و توبه. قوارع: به سوره هايي گویند که موجب ایمنی از اجنه و شیاطین می‌شوند و آنها عبارتند از: ناس و فلق. البته آیه‌الکرسی را هم جزء این دسته شمرده‌اند.

فواصل آیات

کلمات انتهایی آیات قرآن کریم در هر سوره‌ای، آهنگی خاص و جذاب به قرآن می‌دهد این لحن جذاب به صورتی است که مخاطب با شنیدن آن حتی اگر آشنایی به مفهوم آن آیه نداشته باشد پی به آخر آیه می‌برد.

علاوه اینکه آخر هر آیه‌ای مناسبتی با صدر آیه و موضوع آیه دارد.

به انتهای چند آیه ذیل از سوره انفال آیات ۶۶ تا ۷۲ دقت کنید:

آیه ۶۶ «...وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ» صدر آیه پیرامون یاری خدا از مجاهدین فی سبیل الله است و در پایان می‌فرماید خداوند با کسانی است که صبر پیشه کنند.

آیه ۶۷ «...وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ» صدر آیه پیرامون دستوری در مورد جهاد است و می‌فرماید شما دنیا را می‌خواهید و خداوند آخرت را سپس در ذیل آیه می‌فرماید اراده الهی برتر است.

آیات ۶۹ و ۷۰ «...اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ» «وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ» صدر آیات پیرامون استفاده از خوردنیها و آشامیدنیها و نیز بخشش اسرای جنگ است و در ذیل می‌فرماید خداوند بخشنده و مهربان است.

آیه ۷۱ «...وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ» صدر آیه پیرامون احتمال خیانت اسرای بخشوده شده است و در ذیل می‌فرماید خداوند علیم و حکیم است.

آیه ۷۲ «...وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ» صدر آیه پیرامون ستایش از مهاجرین و مذمت کسانی است که هجرت نکرده‌اند و در ذیل می‌فرماید خداوند به عمل شما آگاه است.

به انتهای آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ سوره مائده هم دقت کنید:

آیه ۴۴ «...فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْكَافِرُوْنَ» صدر آیه در مورد اصول عقاید است و در ذیل می‌فرماید هر کسی آنچه از ناحیه خداوند نازل شده نپذیرد کافر است.

آیه ۴۵ «...فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ» صدر آیه در مورد قصاص است و در ذیل می‌فرماید هر کس قصاص را رعایت نکند ستمگر است، او به خود و دیگران ظلم نموده است.

آیه ۴۷ «...فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ» صدر آیه در مورد رعایت احکام الهی است و در ذیل می‌فرماید کسی که احکام دین را رعایت نکند فاسق است و فاسق کسی را گویند که علنا احکام دین را رعایت نکند.

در اینجا يك سؤال مطرح می‌شود و آن اینکه:

اگر انتهای هر آیه مناسبی با کلمات قبل و صدر آیه دارد پس چرا برخی آیات صدر آنها مثل هم ولی انتهای آنها مختلف است و یا در برخی آیات، صدر متفاوت می‌باشد ولی انتهای آنها یکی است.

در جواب این سؤال بایستی متذکر شد که این اختلاف خود برای تفهیم معانی جدید است اگر آیه‌ای که صدر آنها مثل هم است دارای ذیل همانند باشند معنای جدیدی را نمی‌فهمانند و نیز آیه‌ای که ذیل واحد دارند اگر صدر آنها نیز مثل هم باشد مطلب جدیدی را القاء نمی‌نمایند، علاوه بر این موارد هم با دقتی بیشتر نوعی تناسب در ابتدا و انتهای آیات ملاحظه می‌شود.

انواع فواصل

الف) انتهای هر آیه با ابتدای همان آیه

کلمات آخر آیات قرآن نسبت به آغاز آیات از نظر معنا و مفهوم بر چهار صورتند.

۱ - گاهی انتهای آیه لازمه ابتدای آیه است یعنی صدر آیه مقدمه‌ای است برای ذیل آیه، این صورت را اصطلاحاً «تمکین» (مقدمه سازی) می‌نامند. مثلاً:

«أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ... أَفَلَا يَسْمَعُونَ»^۱

آغاز آیه در مورد هدایت است و یکی از موجبات هدایت گوش دادن به مواظ می‌باشد و کسانی که هلاک شده‌اند بواسطه گوش ندادن آنها به پندها و مواظها بوده است پس لازمه گوش ندادن به اندرزها، هدایت نشدن و در نتیجه هلاکت بوده است.

«لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ... وَهُوَ النَّظِيْفُ الْخَبِيْرُ»^۲

خداوند قابل رؤیت نیست زیرا او جسم نیست بلکه لطیف است و لطیف قابل رؤیت نمی‌باشد و حواس مادی آن را درک نمی‌کند، علاوه بر این که خبیر نیز می‌باشد یعنی بر همه چیز آگاه است.

سیوطی در اتقان می‌نویسد:

کسی قرآن تلاوت می‌نمود و چون به آیه ۲۰۹ بقره رسید، این آیه را به اشتباه چنین قرائت کرد.

«فَاِنْ زَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتِ فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ» «عَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ».

شخصی اعرابی چون این تلاوت را شنید تعجب کرد که چگونه خداوند حکیم در قرآن غفران و بخشش را بعد از لغزش آورده است، چنین انتهایی برای این آیه مناسب ندارد زیرا موجب می‌شود گناه زیادتیر گردد و باعث ترغیب در معصیت شود زیرا معنای آیه چنین می‌شود که اگر بعد از آمدن بیّنات

^۱ - سجده، ۲۶.

^۲ - انعام، ۱۰۳.

لغزش نمودید خداوند بخشنده است.
و این شبهه را بر دانشمندی عرضه کرد
او گفت قاری اشتباه قرائت کرده و آنچه در قرآن در انتهای این آیه آمده است «عزیز حکیم» می‌باشد.
اعرابی گفت حکیم باید چنین سخن گوید، و این انتها برای آیه مناسب است.^۱
۲ - گاهی آخر آیه از جنس اول آیه است، این وجه را اصطلاحاً «تصدیر» (صدر ذیل از صدر) گویند مانند:

«و هَبْنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».^۲

دو کلمه «و هاب» و «هَبْ» از يك ماده مشتق شده‌اند.

«بِحَذْرٍ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ... إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ».^۳

دو کلمه «یحذر» و «تحذرون» از يك ماده هستند.

۳ - گاهی آخر آیه نتیجه ابتدای آیه است این صورت را اصطلاحاً «توشیح» (زینت دادن انتهای نوشته) گویند.

«وَ آيَةٌ لَهُمْ اللَّيْلُ نَسَخَ مِنْهُ النَّهَارَ فَاذَا هُمْ مُظْلِمُونَ».^۴

نتیجه گرفتن نهار (یعنی روشنایی) از شب (یعنی ظلمت)، تاریکی و ظلمت است و اخذ نور ظلمت را در پی دارد.

۴ - گاهی آخر آیه معنای صدر آیه را تأکید می‌نماید و معنای تازه‌ای را افاده نمی‌کند این صورت را در اصطلاح «ایغال» یا «امعان» گویند. مانند:

«... يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ».^۵

«هم مهتدون» هدایت یافتن پیامبران را تأکید میکند نه اینکه اثبات هدایت کند زیرا پیامبران خداوند قطعاً هدایت شده هستند.

(ب) انتهای هر آیه با انتهای آیه دیگر

کلمات آخر آیات قرآن نسبت به آیات دیگر بر شش وجهند.

۱ - گاهی کلمات آخر آیات از نظر وزن هماهنگ هستند ولی سجع متفاوتی دارند، این وجه را اصطلاحاً «متوازن» گویند. به این دو مثال توجه کنید:

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ، وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ».^۶

در این دو آیه «رجع» و «صدع» هم وزنند ولی سجع متفاوت دارند.

«وَ نَمَارِقٍ مَصْفُوفَةٍ، وَ زُرَابِيٍّ مَبْنُوثَةٍ».^۷

در این دو آیه «مصفوفه» و «مبنوثة» هم وزنند ولی سجع متفاوت دارند.

^۱ - اتقان، ج ۳، ص ۳۴۷.

^۲ - آل عمران، ۸.

^۳ - توبه، ۶۴.

^۴ - یس، ۳۷.

^۵ - یس، ۲۰ و ۲۱.

^۶ - طارق، ۱۱ و ۱۲.

^۷ - غاشیه، ۱۵ و ۱۶.

۲ - گاهی کلمات آخر آیات از نظر وزن متفاوتند ولی سجع یکسان دارند این وجه را اصطلاحاً «مُطَرَّفٌ» گویند.

«وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ، وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ»^۱.

«مَالِكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً، وَلَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً»^۲.

۳ - گاهی کلمات آخر آیات از نظر وزن و سجع یکسان هستند ولی از نظر معنا متضاد می‌باشند، این وجه را اصطلاحاً «مُرْصَعٌ» گویند.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ»^۳.

«إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»^۴.

۴ - گاهی کلمات آخر آیات از نظر وزن و سجع یکسان هستند و معنای هماهنگی دارند این وجه را اصطلاحاً «متوازی» گویند.

«فِيهَا سُرُورٌ مَرْفُوعَةٌ، وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ»^۵.

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَيْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ»^۶.

۵ - گاهی کلمات آخر آیات از نظر وزن و سجع یکسانند علاوه اینکه در تعداد کلمات مساوی می‌باشند این وجه را اصطلاحاً «متماثل» می‌نامند.

«كَأَلَا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ، وَمَا أَدْرِيكَ مَا سِجِّينٌ»^۷.

«فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ، وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ»^۸.

۶ - گاهی کلمات آخر آیات سجع یکسان دارند و علاوه اینکه از حروف نزدیک بهم ایجاد شده‌اند این وجه را اصطلاحاً «متقارب» گویند. مانند:

«قِ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ... فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ»^۹.

در پایان این مبحث لازم است به این سؤال پاسخ داده شود که: آیا در قرآن سجع وجود دارد؟ سجع در اصطلاح علم بدیع، نثری را گویند که وزن و آهنگی یکنواخت داشته باشد. برخی وجود سجع در قرآن را نمی‌پذیرند و آن را عیب می‌پندارند و می‌گویند در سجع معنا تابع لفظ است، به عبارت دیگر در نثر مسجع، اصل الفاظ است، نویسنده در مرحله اول، الفاظ متن خود رامی آراید و در مراحل بعد به معانی آن توجه دارد. و چنین چیزی در قرآن محال است، زیرا قرآن کلام وحی است و

^۱ - انشقاق، ۱۷ و ۱۸.

^۲ - نوح، ۱۳ و ۱۴.

^۳ - انفطار، ۱۳ و ۱۴.

^۴ - غاشیه، ۲۵ و ۲۶.

^۵ - غاشیه، ۱۳ و ۱۴.

^۶ - غاشیه، ۱۷ و ۱۸.

^۷ - مطففین، ۷ و ۸.

^۸ - ضحی، ۹ و ۱۰.

^۹ - ق، ۱ و ۲.

دارای عمیق‌ترین معانی است. به نظر می‌رسد هم اساس این برهان و هم نتیجه آن صحیح نباشد. زیرا:

اولاً وجود سجع در نثر هر چند گاهی مستلزم تبعیت معنا از لفظ است ولی همیشه چنین نیست. در قرآن کریم مسئله برعکس است، کتاب وحی بالاترین و ژرف‌ترین معانی را در قالب الفاظی جذاب قرار داده است، عمق معنا و جذابیت الفاظ در قرآن موجب پدید آمدن اثری شده است که تا قیام قیامت تأثیر خود را در قلوب انسان‌های هر عصر باقی می‌گذارد، و این خود یکی از موارد اعجاز قرآن است.

ثانیاً: موارد سجع در قرآن کریم کم نیستند و بهترین دلیل برای اثبات هر چیز، وقوع آنست. ما به برخی از موارد سجع اشاره کردیم، اینک به این آیات نیز توجه فرمایید:

«وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْفُفًا مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٍ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى».

«قَالَتِ السَّحْرَةُ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى».^۱

«قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ».

«رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ».^۲

می‌دانیم حضرت موسی علیه‌السلام یکی از پیامبران بزرگ الهی است. وی برای دعوت فرعون به سوی حق، يك همکار از خداوند می‌طلبید، و خداوند وزارت هارون را تأیید می‌کند:

«وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي»».^۳

هارون هر چند بعد از ارتحال حضرت موسی خود راسا هدایت قوم را عهده دار بود اما در زمان حیات وی، در مرتبه‌ای بعد از او قرار داشت، لذا علی القاعده بایستی اسم او همواره بعد از حضرت موسی قرار گیرد همانطوری که در آیات سوره شعراء، این قاعده جاری شده است، ولی ما می‌بینیم در آیات سوره «طه» برخلاف این قاعده، نام «هارون» مقدم شده است.

چرا؟

یکی از علل این تقدیم و تأخیر شاید این جهت باشد که در سوره طه فاصله «الف مقصوره» است و لذا موسی مؤخر شده است. «اتی - موسی» و در سوره شعراء، فاصله «نون» است و به همین جهت موسی مقدم شده است «العالمین - هارون».

^۱- طه، ۶۹ و ۷۰.

^۲- شعراء، ۴۷ و ۴۸.

^۳- طه، ۲۹ و ۳۰.

تناسب بین آیات و سوره‌ها

قرآن کریم در طول ۲۳ سال بر پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله نازل گشت پیامبر در زمان حیات شریف خود، شخصا سوره‌های قرآن را معین فرموده و جایگاه هر سوره را تعیین نموده بود. طبیعی است عنایت او به چنین کاری بی دلیل نبوده است، وی انسانی صاحب حکمت است، بواسطه ارتباط با ماوراء طبیعت به آینده آگاه است، علم و آگاهی وی هرگز اجازه نمی‌دهد که عملی بدور از حکمت از او صادر شود بر این اساس آنچه او در مورد معجزه باقیه یعنی قرآن کریم انجام داده است بر اساس حکمتی خاص بوده است.

با توجه به این دو مقدمه بر ما روشن می‌گردد که آیات و سوره‌ها در هر کجای قرآن بر طبق حکمتی خاص تنظیم گردیده است و بنابر این بایستی هر آیه و سوره با قبل و بعد خود از جهت یا جهاتی در ارتباط بوده و تناسبی خاص داشته باشد.

این تناسب که بر سراسر قرآن حاکم است گاه به سهولت آشکار و هویدا می‌گردد و گاه دقتی ژرف و شناختی مفصل از تمام احکام شریعت و مخصوصا ابعاد مورد نظر در آن آیات و سوره‌ها را می‌طلبد.

برای تکمیل این میحث ما به ذکر چند نمونه از جهات تناسب بین آیات و سوره‌ها می‌پردازیم.

۱ - «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهِلَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ تَقَى وَآتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱.

«پیرامون هلال‌های ماه از تو می‌پرسند بگو اینها برای تعیین اوقات و معین شدن موسم حج است، نیکی آن نیست که از پشت خانه وارد شوند بلکه نیکی آن است که تقوی پیشه کنید و از درگاه خانه وارد شوید و از مخالفت خدا بپرهیزید شاید که رستگار شوید».

ظاهر آیه عدم وجود تناسب بین هلال ماه و اوقات حج با ورود به منزل از پشت درگاه است. ولی با توجه به اینکه عرب جاهلیت هنگام انجام اعمال حج ورود به منزل را بر خود حرام می‌دانست و هرگاه مجبور و مضطر می‌شد تنها مجاز بود سوراخی در پشت خانه ایجاد کند و از آن محل وارد گردد، مناسبت ورود به خانه با اعمال حج و موسم آن در ابتدای آیه آمده است آشکار می‌شود.

۲ - «وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تَقْسُطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكحُوا مَا تَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...»^۲.

«و اگر می‌ترسید رعایت عدالت بین یتام نکنید بازنان پاکدامن ازدواج کنید...»

ظاهر عدالت با یتام که در این آیه و آیه قبل آمده است با ازدواج و تعداد زوجات ارتباطی ندارد. اما بادقت بیشتر در می‌یابیم که این آیه می‌فرماید در صورتی که با دختران یتیم ازدواج می‌کنید عدالت کامل در حق آنها اجرا کنید، در مهریه آنها تصرف بیجا ننمایید، اموال آنها را تصاحب نکنید... و اگر قادر به رعایت عدالت نیستید با آنها ازدواج نکنید بلکه دختران غیر یتیم را به نکاح خود در آورید.

طبق این تفسیر، تناسب در آیه شریفه کاملا آشکار می‌شود.

۳ - «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۳.

خطاب به زنان پیامبر است

«در خانه‌های خود بمانید و چون جاهلیت ظاهر نشوید... خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل البیت دور کند و

^۱- بقره، ۱۸۹.

^۲- نساء، ۳.

^۳- تفاسیر دیگری از این آیه به ذهن می‌رسد ولی بنابر هر تفسیر تناسب در آیه کاملا مشهود است.

شما را کاملاً پیراسته نماید».

ظاهر این آیه این است که تمام کلمات آیه همانند آیات قبل اشاره به زنان پیامبر است. اما با دقت در شواهد تاریخی در می‌یابیم که ذیل آیه مربوط به آنان نیست زیرا اگر مراد از تطهیر، حفظ عفت و پاکدامنی باشد فضلی برای زنان پیامبر به حساب نمی‌آید چون چنین زینتی خاص آنها نیست، زنان پاکدامنی که در جامعه هیچگاه دامن خود را آلوده نکرده‌اند بسیارند و اگر منظور از تطهیر، تطهیر نفس و معادل عصمت باشد، چنین فضیلتی از بهترین فضائل است ولی متأسفانه بنابر آنچه که در تاریخ صدر اسلام به ثبت رسیده است وجود گناهانی چون غیبت، حسد، لشکرکشی و قیام علیه «خلیفه وقت» به تعبیر اهل سنت و «امام برحق» به تعبیر شیعه و... در زندگی برخی از زوجات پیامبر مشاهده می‌شود با توجه به این مطالب در می‌یابیم که قطعاً غیر زوجات پیامبر در ذیل این آیه مورد نظر است و لذا مصادیق واقعی اهل البیت بر طبق احادیث که از اهل سنت و شیعه نقل شده است. خمسه طیبه یعنی حضرت زهرا و پدر و همسر و دو فرزند او علیهم السلام است.

اما حکمتی که باعث شده است این قسمت از آیه در ذیل آیه مربوط به زنان پیامبر بیاید بواسطه حفظ آیه و حفظ قرآن از تحریف بوده است چه بسا دشمنان خاندان پیامبر همانطوری که صدها حدیث جعلی می‌ساختند و بر مناره‌ها آنان را نفرین می‌نمودند تا نور ولایت را خاموش سازند، آیات قرآن را دستخوش تحریف گردانند و به این وسیله امکان تمسک به قرآن را الی الابد از بین ببرند.

۴ - «حَرِّمَتْ عَلَيْكَ الْمَيْتَةَ وَالِدَّمَ وَ لَحْمَ الْخُنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ... أَلْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ...»^۱

«بر شما حرام گشت مردار و خون و گوشت خوک و هر حیوانی که به غیر نام خدا ذبح گردد... امروز کفار مأیوس شدند از دین شما، از آنها نهراسید بلکه از من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را بعنوان دین شما پذیرفتم ولی کسانی که مضطر باشند اگر متمایل به گناه نمی‌شوند مانعی ندارد از گوشت‌های حرام تغذیه کنند...».

ظاهر آیه این است که ارتباطی بین اکل مردار و خون و گوشت خوک که در آغاز آیه آمده است و یا حکم جواز خوردن آنها در حال اضطرار که در پایان آیه آمده است، با مأیوس شدن کفار و اكمال دین وجود ندارد. اما با دقت در تاریخ صدر اسلام در می‌یابیم که با توجه به تحریف بسیاری از وقایع تاریخی، تقریباً حتمی بود که وجود آیات صریح دال بر امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قطعاً موجب تحریف قرآن یعنی معجزه باقیه می‌گشت بنابر این وجود این آیات در ضمن آیات احکام به جهت حفظ و صیانت این آیات و همه‌ی قرآن بوده است علاوه اینکه وجود آیه اثبات امامت در بین آیات احکام ما را متوجه این نکته می‌کند که قرآن یعنی کتاب قوانین بایستی در کنار عترت پیامبر قرار گیرند و این دو با هم ضمیمه‌اند و از هم جدا نمی‌شوند، عترت مفسر احکام شریعت است و عمل به احکام شریعت زمانی محقق می‌شود که با اعتقاد به عترت همراه باشد.

آنچه تا کنون گفتیم پیرامون تناسب آیات با هم بود، ناگفته نماند که آیات هر سوره نیز يك نوع تناسب کلی دارند به عبارت دیگر، يك دیدگاه کلی بر هر سوره‌ای از سوره‌های قرآن حاکم است و هر سوره‌ای با طی مراحل و مقدماتی يك نتیجه خاصی را دنبال می‌کند.

به دو مثال توجه فرمایید:

۱ - سوره حمد: در سوره حمد، بعد از تسبیح و تقدیس خداوند و ذکر برخی از صفات وی، استعانت و عبادت را خاص او می‌داند و با تکمیل این مرحله حاجتها و نیازهای بنده را می‌فرماید و طلب دعا می‌کند این مراحل در تمام ادعیه ائمه طاهریین وجود دارد.

معیار کلی همه دعاها بعد از تحمید و تقدیس خداوند و اشاره به صفات، مخصوصاً صفات رحمت و

^۱ - مانده، ۳.

عطوفت او و اظهار عجز به درگاهش، نوبت به ذکر نیازها و درخواست حاجت‌ها می‌رسد.

۲ - سوره غاشیه: این ارتباط تنگاتنگ و تناسب آشکار در سوره غاشیه نیز کاملاً هویداست. در این سوره ابتدائاً برخی از اوصاف اهل جهنم و بهشت ذکر می‌شود، سپس انسان را متوجه مخلوقات اطراف و تفکر در آنها می‌نماید تا با تفکر و تدبیر یکی از دو راه را پیشه خود کند بعد از آن بحث از عدم اجبار در دین می‌نماید، که هیچکس مجبور به پذیرش راه بهشت نیست و در پایان سوره مرجع هر دو گروه را خداوند ذکر می‌کند یعنی شما هر راهی از دو راه ذکر شده در آغاز سوره را بپذیرید، بالاخره بسوی خداوند برمی‌گردید.

این دو نمونه را بعنوان مثال ذکر کردیم چنین هماهنگی بر همه سُورُ قرآنی حاکم است. محققان به کتب مفصل در این رابطه مراجعه نمایند.

سوگند در قرآن

سوگند که معمولاً جهت تأکید مطالبی بواسطه اهمیت آن به نام مقدسی یاد می‌شود بر اقسام ذیل است.

۱ - سوگند لغو
مراد از آن سوگندی است که بدون قصد و نیت قبلی آورده شود چنین سوگندی در دل رسوخ ننموده و صرفاً لقلقه زبان است و اثر تکلیفی ندارد.

قرآن در این باره می‌فرماید: «لَا يُؤْخَذُكُمْ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤْخَذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱

«خداوند شما را بخاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می‌کنید مؤاخذه نخواهد کرد اما آن دسته از سوگندهایی که از قلوب شما برمی‌آید مؤاخذه دارد و خداوند آمرزنده و بردبار است».

۲ - سوگند غموس
سوگندی که بر حبس اموال یا حقوق دیگران به دروغ یاد می‌شود، اصطلاحاً «یمین غموس» می‌نامند. وجه نامگذاری این سوگند به غموس این است که غموس از ماده غمس بوده و به معنای دخول است، و چنین سوگندی موجب دخول سوگند خورنده در آتش عذاب است.

امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

«... و اما التي عقوبتها دخول النار فهو ان يخلف الرجل على مال امرئ مسلم او على حقه ظلمها فهذه يمین غموس توجب النار و لا كفارة عليه في الدنيا»^۲

«اما سوگندی که موجب دخول در آتش است، آنست که کسی به ظلم بر مال یا حق کسی سوگند خورد، چنین سوگندی سوگند غموس است و موجب آتش بوده و در دنیا کفاره‌ای ندارد».

۳ - سوگند منا شده
منا شده یعنی سوگند دادن کسی به چیزی است مانند «أَشَدُّكَ دَمَ الْمَظْلُومِ» «ترا به حق خودت خون مظلوم پایمال نشود» (در این عبارت مراد از مظلوم امام حسین علیه‌السلام است) یا مانند «نَشَدْتُكَ بِاللهِ الا فَعَلْتَ» «ترا

^۱ - بقره، ۲۲۵.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب ایمان باب ۹ حدیث ۳.

سوگند به خدا می‌دهم که فلان عمل را انجام دهی». بنا بر این سوگند مناسبت شده به سوگندی گفته می‌شود که شخصی قسم یاد کند بر اینکه فرد دیگری عملی را انجام دهد یا ترک کند مثلاً سوگند یاد می‌کند که مهمانش فلان غذا را بخورد. چنین سوگندی اثر تکلیفی ندارد و صرفاً اکرام و احترام به مخاطب است. از امام صادق سؤال می‌شود شخصی سوگند یاد می‌کند که دوستش عملی را انجام دهد، امام در پاسخ می‌فرماید:

«لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ إِنَّمَا أَرَادَ إِكْرَامَهُ»^۱.

«چیزی بر وی نیست او خواسته اکرام و احترام کند».

۴ - سوگند مستحیل

به سوگندی می‌گویند که بر عملی محال تعلق گیرد مثلاً سوگند یاد می‌کند همانند پرندگان پرواز کند، چنین سوگندی لغو است و اثر تکلیفی ندارد البته در صورت امکان بایستی شیبی از آن را عملی ساخت.

۵ - سوگند گذشته

و آن سوگندی است بر انجام دادن یا ترک عمل یا سخنی در گذشته. چنین سوگندی احکام متعددی به اعتبار تعدد متعلق دارد. و از جمله ی آن‌ها: این نوع از سوگند اگر برای احقاق حق یا دفع مفسده‌ای مانند رفع ظلم ظالم ادا شود هر چند دروغ باشد، واجب می‌باشد. اگر برای اثبات حق مادی و دنیوی که مقدار آن اندک است ادا شود و یا خبر از فعلی یا سخنی در گذشته دهد و یا... اگر به راست اقامه شود مکروه است ولی اگر دروغ باشد، حرام می‌باشد. چنین سوگندی اگر برای اصلاح ذات بین و رفع اختلاف و کدورت بین دوستان صورت پذیرد مستحب می‌باشد.

۶ - سوگند عقد

این نوع از سوگند به سوگندی اطلاق می‌شود که بر انجام فعلی یا ترک آن در آینده آورده شود چنین سوگندی شرایطی دارد و از جمله آن شرایط:

۱ - یاد کننده سوگند بایستی بالغ و عاقل باشد و با قصد جدی و اختیار خود سوگند یاد کند بنا بر این سوگند شخصی که به حد بلوغ شرعی نرسیده یا مجنون است و یا قصد مزاح و تمسخر و... دارد و نیز کسی که مجبور شده و مضطر است، اعتبار تکلیفی ندارد.

۲ - سوگند فرزند بایستی با اذن پدر و نیز قسم زن با اذن شوهر باشد و قسم آن دو بدون اذن، حکم تکلیفی ندارد.

با وجود این شرایط، عمل به متعلق این سوگند واجب شرعی است و در صورت تخطی از آن علاوه بر انجام گناه و معصیت کفاره نیز دارد، مقدار کفاره در کتب فقهی ذکر شده است. در اینجا ذکر دو نکته لازم است.

۱ - در تمام مواردی که سوگند حکم تکلیفی دارد مشروط به این است که به نام خدا به هر زبانی و نیز اوصاف خاص وی صورت گیرد، بنا بر این سوگند به سایر اسماء مقدس و محترم چون اسماء انبیا، ائمه ی اطهار، مصاحف، اعتبار تکلیفی ندارد هر چند اثر وضعی خواهد داشت.

۲ - انسان در هر حال باید زبان خود را تمرین دهد که از انواع سوگندها چه به نام‌های خداوند و چه غیر آن محفوظ بماند، زیرا که هر چند بعضی از سوگندها حرمت ندارند اما همه ی آن‌ها (به غیر از موارد وجوب و استحباب) دارای اثر وضعی می‌باشند و ارتباط انسان را با خدای خویش و با شفیعان صحرای محشر تضعیف می‌نمایند.

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب ایمان باب ۴۲ حدیث ۱.

أعوذ بالله من خطوات الشياطين^۱

سوگند خداوند

خداوند متعال بارها در قرآن به همان علتی که ذکر شد یعنی «تاکید مطلب و اشاره به اهمیت آن» سوگند یاد کرده است؛ سوگندهای قرآن بر دو قسمند.

(الف) سوگند خداوند به خودش

۱ - «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ...»^۲.

«به پروردگارت سوگند آنان ایمان نمی‌آورند...».

۲ - «وَ يَسْتَتِبُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ هِيَ وَ رَبِّي...»^۳.

«از تو می‌پرسند قیامت حق است؟ بگو آری به خدا سوگند حق است.».

۳ - «فَو رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۴.

«به پروردگارت سوگند از همه آنها سؤال خواهیم کرد.».

۴ - «فَو رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُم وَالشَّيَاطِينَ...»^۵.

«به پروردگارت سوگند همه آنها را با شیاطین محشور می‌کنیم...».

۵ - «فَلَا أُفْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ»^۶.

«سوگند به پروردگار مشرق‌ها و مغربها ما قادریم.».

۶ - «قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَشَاطِنٌ...»^۷.

«بگو آری به پروردگارم سوگند که همه شما در قیامت برانگیخته می‌شوید.».

۷ - «فَو رَبِّ السَّمَاءِ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ...»^۸.

«سوگند به پروردگار آسمان و زمین همانا آن (اشاره به معاد و رزق و روزی) حق است.».

مورد اول پیرامون ایمان نیاوردن منافقین است و آن مطلبی حائز اهمیت است؛ مورد آخر اشاره به وعده الهی در مورد روزی است که نیز برای بندگان حریص اهمیت خاصی دارد و بقیه موارد همگی پیرامون مسائل پر اهمیت معاد و حشر همه انسانها و انبعاث و برانگیخته شدن از قبرها می‌باشد.

(ب) سوگند خداوند به مخلوقات خودش

در این زمینه سوگندهای متعددی را می‌توانیم مثال بزنیم مانند سوگند به طین، زیتون، نجم، صافات، ذاریات، مرسلات، عادیات، قرآن، عصر، شمس، ضحی، فجر، قلم، سماء، ارض، طارق، قیامت، لیل، لیل، شفع، وتر، قمر، نهار و دهها مورد دیگر.

چون بحث از این نوع سوگند به درازا می‌کشد تا همین جا این مبحث را خاتمه می‌دهیم و تنها به پاسخ یک پرسش اکتفا می‌کنیم و آن اینکه:

^۱ - مقدار کفاره حنث قسمشستن قسماطعام ده مسکین با پوشاندن آنان و در صورت عدم امکان یکی از این دو، سه روز روزه است.

^۲ - انبیا، ۶۵.

^۳ - یونس، ۵۳.

^۴ - حجر، ۹۲.

^۵ - مریم، ۶۸.

^۶ - معارج، ۴۰.

^۷ - تغابن، ۷.

^۸ - ذاریات، ۲۳.

می‌دانیم که دستورات زیادی پیرامون نهی از سوگند یاد نمودن انسان‌ها به غیر نام خداوند رسیده است و از جمله آنها:

قال الصادق علیه‌السلام: لا اری للرجل ان یحلف الا بالله...^۱

«جایز نیست کسی سوگند به غیر خداوند یاد کند».

حال با توجه به این اصل مسلم برگرفته از احادیث برگرفته از ائمه علیهم‌السلام، چگونه خداوند به مخلوقات سوگند یاد کرده است؟

در پاسخ به این سؤال، می‌توان گفت:

اولا - ممکن است در تمامی این سوگندها، مضاف مقدر باشد. یعنی والتین در واقع وربُّ التَّین باشد... ثانيا - کسی که سوگند یاد می‌کند به چیزی قسم می‌خورد که مرتبه وجودی و کمال وی از خود او بالاتر باشد، ولی هیچ چیزی بالاتر از خداوند نیست و او بالاتر از همه چیز است لذا او می‌تواند هم به خود و هم به مخلوقات خود سوگند یاد کند. و انسان بایستی به مبدأ خلقت و خالق کل شیء سوگند یاد کند چون او فوق هر چیزی است.

امام جواد علیه‌السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقْسِمُ مِنْ خَلْقِهِ بِمَا شَاءَ وَ لَيْسَ لَخَلْقِهِ أَنْ يَقْسِمُوا إِلَّا بِهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۲

«خداوند می‌تواند به هر کدام از مخلوقین خود سوگند یاد کند ولی مخلوقین تنها به وی می‌توانند قسم یادکنند».

خطب‌های قرآن

براین اساس که قرآن معجزه باقیه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد، تمام خطب‌های عام قرآن و نیز همه خطب‌هایی که ظاهری عام ندارند ولی مراد از آنها عموم است، مخصوص مخاطبین زمان نزول قرآن نیست بلکه تمام انسان‌ها، از صدر اسلام تا روز آخر را شامل می‌شود. لذا در تمام اعصار و زمان‌ها، همه انسان‌ها می‌توانند از اطلاق و عموم خطب‌های قرآنی استفاده برند

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۵، کتاب ایمان باب ۳۰ حدیث ۴.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب ایمان باب ۳۰ حدیث ۱.

و این خطاب‌ها برای همه انسان‌ها حجت است. با بیان این مقدمه به نحو اجمال به ذکر برخی خطاب‌های قرآن می‌پردازیم.

۱ - گاهی خطاب عام است و مراد از آن عموم مردم می‌باشند مانند: «...إِنَّ مَا تَكُونُونَ يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱. «...هرجا باشید خداوند شما را برای پاداش و کیفر در روز قیامت حاضر می‌کند زیرا او بر هر کاری تواناست». حشر انسان‌ها مخصوص عده‌ای خاص از آنان نیست بلکه همه را شامل می‌شود و خطاب عام در این آیه، همه انسان‌ها را در بر می‌گیرد.

۲ - گاهی خطاب عام است و مراد از آن خصوص فرد یا افرادی می‌باشد مانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...»^۲. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدایتان را بر صدای پیامبر بلند نکنید». ظاهر این خطاب عمومیت دارد و تمام مؤمنین را شامل می‌شود، اما با توجه به شأن نزول آیه، درمی‌یابیم که مخاطبین این آیه فقط مؤمنین صدر اسلام بودند زیرا حکم آیه مشروط به زمانی است که پیامبر خود در قید حیات باشد.

۳ - گاهی خطاب خاص است و مراد از آن عموم می‌باشد مانند: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ بِعِدَّتِهِنَّ...»^۳. «ای پیامبر هنگامی که خواستی زنان را طلاق دهید در زمان عده طلاق گویند...». این حکم هر چند خطاب به پیامبر است ولی عمومیت دارد بطوری که طلاق گذشته از کراهت و میغوضیت آن تنها زمانی جایز است که زن از عادت ماهانه پاک شده باشد.^۴

۴ - گاهی خطاب خاص و مراد از آن نیز خاص است مانند: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...»^۵. «ای رسول، آنچه از ناحیه خداوند بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن...». خطاب ابلاغ امامت و اعلام جانشینی حضرت علی علیه‌السلام خاص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. خطاب‌های قرآن از دیدگاه‌های مختلف و با توجه به دستوری که ذیل آن خطاب آمده به انواع مختلفی تقسیم می‌شود، این انواع منحصر در تعداد معین نیستند لذا ما از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

^۱ - بقره، ۱۴۸.

^۲ - حجرات، ۲.

^۳ - طلاق، ۱.

^۴ - چنین شرطی و نیز شرایط عدیده دیگر برای طلاق بدین جهت است که شاید اصلاحی بین زوجین صورت پذیرد و طوفان خشم بین آنها خاموش گردد.

همین مطلب در انتهای این آیه آمده است (... لا تدرى لعل الله يحدث بعد ذلك امرا) (نمی‌دانیم شاید خداوند بعد از این وضعیت تازه‌ای فراهم کند «اصلاح نماید»).

^۵ - مائده، ۶۷.

ظواهر آیات

در اباحت اصول فقه، این بحث مطرح می‌شود که آیا ظواهر کتاب خدای تبارک و تعالی حجیت دارد یا نه؟ آیا می‌توان به ظواهر قرآن عمل نمود یا خیر؟ بلکه بایستی معانی بطنی قرآن را بدست آورد یا قرآن را بعنوان اصل و اساس دانست و به ظواهر آن عمل ننمود بلکه صرفاً از اخبار و احادیث، احکام الهی را اثبات کرد؟

به جهت ارتباطی که این بحث با علوم قرآن دارد ما در اینجا چکیده‌ای از این بحث را نقل نموده و نظر صحیح را با ذکر دلیل و برهان می‌آوریم. قبل از ورود به بحث تذکر این نکته لازم است که عمل و اعتقاد به برخی از ظواهر قرآن کریم بواسطه دلایل و قرائن واضح و مسلم صحیح نیست.

مثلاً در آیات

«وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»^۱

«در روز قیامت پروردگار تو و فرشتگان پشت سر هم می‌آیند».

«بَلْ يَدَّأِلْهُ مَبْسُوطَان»^۲

«دست خداوند باز است».

در این آیات اعتقاد به ظاهر آنها مشکل است. زیرا ما می‌دانیم خداوند جسم نیست و آمدن به شیوه آمدن اجسام برای او متصور نیست. و وجود دست عادی برای اعطاء و انفاق به دیگران قابل تصور نمی‌باشد به این ترتیب بایستی از ظواهر این آیات اعراض کرد و آنها را به معانی دیگری حمل کرد مثلاً بگویی مراد از آمدن خداوند آمدن امر و حکم اوست و مراد از دست خداوند دست قدرت و انفاق و روزی دادن اوست.

^۱ - فجر، ۲۲.

^۲ - مائده، ۵۴.

و نیز ظواهری که به وسیله آیات قرآن یا اخبار و احادیث تخصیص خورده‌اند یا مقید شده‌اند و یا نسخ گردیده‌اند، نیز قابل عمل نیستند بنابر این مراد از ظواهر کتاب در این مبحث غیر موارد فوق است. برخی عقیده دارند ظاهر قرآن قابل استناد نیست زیرا ما از ظاهر قرآن معانی واقعی را نمی‌توانیم بدست آوریم چون ممکن است به «تفسیر به رأی» دچار شویم. علاوه اینکه قرآن معانی بس عظیمی دارد و درک آن مفاهیم برای انسان عادی ممکن نیست ثالثاً برخی از آیات قرآن متشابه هستند، و عمل به آیات متشابه قطعاً مورد نکوهش است و شناخت آیات متشابه از محکم برای ما امکان ندارد. این نظریه از اساس باطل است زیرا اولاً: تفسیر به رأی غیر از تفسیر قرآن به قرآن و قرآن به سنت است، و آنچه ممنوع است تفسیر به آراء فاسده و غیر قابل قبول برای قرآن است نه تفسیر قرآن به آنچه که مورد نظر قرآن باشد. ثانیاً: هرچند ما نمی‌توانیم برخی از معارف قرآن را درک کنیم و درک آن مفاهیم برای ما ممکن نیست اما گذشتگان ما بسیاری از آن مفاهیم مشکل و مهم را از عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال نموده‌اند و ما از بیان آنان کمک می‌گیریم. ثالثاً: وجود آیات متشابه ما را از عمل به ظواهر آیات محکم منع نمی‌کند زیرا همه قرآن متشابه نیست، تعداد اندکی از آیات متشابه می‌باشند علاوه اینکه تقاسیر بسیاری از آیات متشابه با استفاده از آیات دیگر قرآن یا روایات معصومین علیهم‌السلام آشکار می‌شود. گذشته از این پاسخ‌ها باید متذکر شویم که قرآن برای هدایت انسانها نازل گشته است معجزه باقیه آخرین پیامبر خدا، تا روز قیامت است. حال مگر می‌توان فرض نمود که این معجزه باقیه غیر قابل استفاده برای خلائق تشنه هدایت باشد. کسانی که منکر حجیت ظواهر شده‌اند قطعاً خود به آن اعتقاد ندارند بلکه آنان خود عامل به ظواهر بوده‌اند و انکار عمل به ظواهر از ناحیه آنان از گردش قلمی بر صفحه کاغذ تجاوز نکرده است.

تبیان کَلِّ شَىء

در آیه شریفه ۸۹ سوره مبارکه نحل آمده است:
«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَىءٍ».
 «کتاب را بر تو نازل کردیم و آن بیانگر همه چیز است».

این آیه ظاهراً به این معناست که در قرآن همه چیز آمده است، همه علوم و فنون در قرآن جمع شده است. علوم طبیعیات، ریاضیات، اخلاق، سیاست، تدبیر و... در تمام شئون و مراتب و در تمام درجات بیان شده است.

اما می‌بینیم خبری از پیشرفت‌های صنعتی و تکنولوژی و علوم طبیعی در قرآن نیست. علم هیئت هر روز پیش می‌رود و کیهانشناسان‌های دیگری کشف می‌گردند و مواد و عناصر موجود در ستارگان و کیفیت حرکت آنها مشخص می‌گردند. علم طب هر لحظه به پیش می‌تازد و در بستر خفتگان دیروز که تنها انتظار مرگ داشتند و برخی خود را لاعلاج می‌دانستند، نوید سلامتی می‌دهد. تکنولوژی پیشرفته و نرم افزارها، کمیت فعالیت انسان را چندین برابر نموده است و... و این در حالی است که قرآن کریم چیزی از این کشفیات و اختراعات را بیان نفرموده است.

در پاسخ به این شبهه که معمولاً برای جوانان پیش می‌آید باید گفت:

۱ - قرآن يك كتاب تربيت و انسان سازی است، قرآن و تمامی مصاحف الهی برای تکامل و ترقی انسان نازل گشته‌اند. قرآن می‌خواهد انسان از اسارت قوای شهویه و غضبیه نفس رهایی یافته و راه عروج اخلاقی را بیاماید، و البته هرآنچه که در تحقق این هدف لازم است در قرآن بدون کم و کاست آمده است، بر این اساس قرآن در موضع بیان حوائج مادی نیست، حاجت‌ها و نیازهای دنیوی، انسان را وادار می‌کند که در مسیر به دست آمدن آنها حرکت کند و به آنها برسد، آنچه انسان خود بخود بدان نخواهد رسید عروج و تعالی روحی و روانی اوست.

صنعت و تکنولوژی هرچند به پیش بتازد اگر در مسیر ضلالت و گمراهی انسان حرکت نکند قطعاً به تنهایی نخواهد توانست هدایت فکری انسان را و به دنبال آن حرکت عملی وی را به سوی معبود تحقق بخشد.

در این زمینه به روایتی از امام صادق علیه‌السلام توجه فرمایید:

قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلَّ الشَّيْءِ حَتَّىٰ وَاللَّهِ مَا تَرَكَ شَيْئًا نَحْتَأُجُ إِلَيْهِ الْعِبَادَ، حَتَّىٰ لَا يَسْتَطِيعُ عَبْدٌ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ»^۱.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «خدای متعال در قرآن هر چیزی را بیان کرده است حتی به خدا سوگند هر چیزی را که بندگان به آن احتیاج داشته باشند از آوردن آن در قرآن فروگذاری نکرده است تا کسی را یارای گفتن این نباشد که اگر فلان مطلب در قرآن نازل می‌شد (خوب بود) الا اینکه همان مطلب را خداوند در قرآن نازل نموده است».

۲ - علاوه بر این، قرآن کریم علوم و معارف مربوط به حیات دنیوی را ناچیز نمی‌شمرد و به صورت‌های مختلف دعوت به فراگیری آنها می‌کند گاهی اهمیت توجه به علم و معرفت را یادآور می‌شود.

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۲.

(ایا کسانی که می‌دانند و آنها که نمی‌دانند مساوی هستند).

گاهی راه خداشناسی را در توجه به آفاق می‌داند، و انسان را متوجه خلاق و موجودات اطراف و تعقل و تدبیر و تفکر در آنها می‌نماید:

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ»^۳.

«آیا به شتر نمی‌نگری که چگونه خلق شده است و آسمان که چگونه برافراشته شده است، و کوهها که چگونه ثابت گشته است و زمین که چگونه مسطح شده است».

^۱ - تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ۷۴۰.

^۲ - زمر، ۹.

^۳ - غاشیه، ۱۷ تا ۲۰.

و گاهی مرتبه موجودات غیر انسی را چنان بالا می‌برد که قابلیت پذیرش وحی و خطاب الهی داشته باشند.^۱

«وَأَوْحِي رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا...»^۲

«پروردگار تو به زنبور عسل وحی نمود که از کوه‌ها و...خانه‌گزین».

۳ - علوم ریاضی، شیمی، فیزیک و... زائیده تلاش و کوشش بشرند. بشر بایستی تلاش خود را به مرحله‌ای برساند تا بتواند از این علوم در همان حد آگاه گردد.

علوم پیچیده ریاضیات و جبر و مثلثات، هندسه برای بشر يك هزار و چهارصد و اندی سال پیش قابل درک نبود، و ذکر این علوم برای آن مردم اثری مثبت نداشت.

۴ - خداوند انسان را بصورتی خلق نموده که با جریان انداختن قدرت تفکر و تدبیر خود نسبت به سایر موجودات ممتاز باشد. انسان موجودی را کد نیست تا خداوند همه نیازهای علمی حال و آینده وی را بصورت واضح عیان سازد. بنابراین چنین انسانی اگر از همان آغاز حیات از تمامی علوم و معارفی که می‌بایست با بالا رفتن ظرفیت و استعداد خود بداند آگاه می‌شد، قدرت و توان حرکت از وی سلب می‌شد و رکود و سستی بر وی مستولی می‌گشت.

۵ - قرآن بحری عمیق است، عقول بشر هنوز هم درک حقایق آن ننموده است، متأسفانه آنگاه که بشر با معصومین علیه‌السلام در ارتباط مستقیم بود، نتوانست از این معارف آگاه گردد. بجای اینکه چنین حقایقی را از قرآن به زبان آل بیت عصمت و طهارت علیه‌السلام بشنود، و از آنان جویای درک آن شود، از تعداد موی سر خود سؤال می‌نمود. و بجای این که اسرار کائنات را جویا شود در جواب فرمایش حضرت امیر علیه‌السلام، هذیان می‌گفت و استهزاء می‌نمود.

«اطيها الناس سلوني قبل ان تفقدوني فلانا بطرق السماء اعلم مني بطرق الارض».^۳

«ای مردم از من بپرسید پیش از این که مرا نیابید که من به طرق آسمان از راه‌های زمی آگاه‌ترم.

و اکنون که درک انسان‌ها کامل‌تر گشته است، متأسفانه عصیان و گناه خلاق، حجاب دیدار آخرین حجت حق عجل الله تعالی فی فرجه گشته و مانع رسیدن فیض مستقیم حضرتش به انسان‌های تشنه شده است، امید که این غم زایل گردد و دعای خالصانه محبان‌ش در نیمه‌های شب و قبل و بعد از تلاوت قرآن «اللهم عجل فی فرجه مولانا صاحب الزمان» اجابت گردد که «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا».

کتابت قرآن

یکی از اعمال نیک و شایسته نوشتن قرآن کریم است. هرچند امروزه این عمل با گسترش صنعت چاپ و نیز رایانه کم رنگ شده است، اما این امور از استحباب آن نمی‌کاهد، زیرا:

^۱ - مراد از این وحی، وحی اصطلاحی نیست.

^۲ - نحل، ۶۹.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۱ به ترتیب فیض الاسلام و خطبه ۱۸۹ به ترتیب صبحی صالح.

اولاً: همه موجوداتی که خدا خلق نموده دارای شعور و ادراک خاص خود هستند و همه بسوی کمال در حال ترقی می‌باشند...

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...»^۱

«همه چیز خدای باریک و تعالی را تسبیح و تقدیس می‌کنند و شما انسان‌ها به تسبیح آنها آگاه نیستید».

تسبیح و تقدیس از سوی موجودی محقق می‌شود که خداوند را بشناسد، و او را ربّ خود بداند. این شعور در تمامی موجودات تسبیح‌کننده هر چند نسبی است و بستگی به ظرف استعداد آن موجود دارد، ولی در همه وجود دارد، وجود شعور در موجودات گاهی بدان حد است که موجود می‌تواند وحی الهی را بپذیرد.

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا»^۲

«هنگامی که زمین به شدت بلرزد، زمین بارهای سنگین خود را بیرون ریزد، انسان می‌گوید زمین را چه شده است در آن روز زمین تمام اخبار خود را بازگو می‌کند زیرا پروردگارت به وی وحی کرده است».

ثانیاً: موجودات اطراف ما شاهدان و گواهان بر اعمال ما در صحنه محشر می‌باشند، اعضا و جوارح انسان و نیز هر چه در اطراف ماست می‌تواند شاهد بر اعمال ما باشند. **«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۳**

امروز (قیامت) بر دهانشان مهر می‌زنیم و دستانشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آنچه کرده‌اند گواهی می‌دهند». شخصی از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌کند آیا انسان نمازهای نافله را در جای واحد بخواند یا در مکان‌های متعدد؟

امام علیه‌السلام می‌فرماید: **«لَا، بَلْ هِيَئَا وَ هِيَئَا، فَإِنَّهَا تَشْهَدُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ»^۴**

امام علیه‌السلام می‌فرماید: «خیر یکجا نخواند بلکه اینجا و آنجا در جاهای متعدد بخواند، این مواضع روز قیامت به نفع وی گواهی می‌دهند».

بنابر این دو مقدمه:

انگشتانی که در حین کتابت قرآن حرکت می‌کند، اراده‌ای که دستور حرکت به وی می‌دهد، قلمی که تحت اراده انگشتان می‌جنبد، چشمانی که این حرکت را اداره می‌کند، صفحه‌ای که محکوم این اراده قوی شده است، مرکبی که نقش آیات را بر دل صفحه می‌زند، زمان و مکانی که ظرف این حسنه واقع شده‌اند و... همگی شهود روز قیامت بر این عمل نیک واقع می‌شوند.

آنچه که در نوشتن قرآن رعایت آنها شایسته است

در کتابت قرآن بهتر است حروف و کلمات بصورت خود نوشته شوند، چیزی کم و یا اضافه نگردد، توضیح و تفسیر به آیات قرآن آمیخته نگردد، از قلم نازک و صفحه کوچک استفاده نشود، در محل نامناسب که موجب هتک می‌شود مانند دیوار و سقف و نیز سنگ قبور کتابت نشود، هنگام نوشتن آداب تطهیر رعایت گردد.

^۱- اسراء، ۴۴.

^۲- زلزال، ۱ تا ۵.

^۳- یس، ۶۵.

^۴- نماز نافله به نمازهای مستحبی گفته می‌شود که در طول شبانه روز، قبلو بعد از نمازهای واجب و یا در نیمه شب اقامه می‌شوند این نمازها جمعا ۳۴ رکعت یعنی دو برابر واجبات هستند، شیوه قرانت آنها در کتب فقهی بیان شده است.

^۵- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۱۸.

علاوه اینکه نوشتار بایستی مورد معامله قرار نگیرد، در جانب پایا تکیه گاه واقع نشود و آویزان بر سقف نباشد، نوشتارهای مندرس و غیر قابل استفاده جمع آوری شده و در آب روان ریخته یا دفن شود، هرگز سوزانده نشود.

عام و خاص

عام لفظی است که تمام افرادی که صلاحیت دارند در ضمن آن جمع شوند، در برگیرد. و الفاظ مخصوصه‌ای دارد و از جمله آنها کل، الذی، التی است. الفاظ عام در قرآن بر سه نوعند: قسم اول: عموماتی هستند که بر عموم خود باقی می‌باشند و به موردی خاص تخصیص نخورده‌اند. مانند:

«وَرَبِّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ»^۱

«پروردگار تو حافظ همه چیز است».

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۲

«هر کسی مرگ را می‌چشد».

«إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۳

«خداوند بر هر چیز داناست».

قسم دوم: عموماتی هستند که از ابتدا نزول، مراد از آنها خصوص بوده است. مانند:

«يُطْعَمُونَ الطَّامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^۴

«و غذای خود را با اینکه بدان نیاز دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند».

^۱ - سبأ، ۲۱.

^۲ - آل عمران، ۱۸۵.

^۳ - نساء، ۳۲.

^۴ - انسان، ۸.

ظاهر این آیه شامل هر کسی می‌شود اما بنابر شأن نزول، آیه قطعاً در مورد عده‌ای خاص یعنی حضرت علی علیه‌السلام حضرت زهرا ۶۱ و حسنین علیهما‌السلام نازل شده است.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ»^۱.

«برخی از مردم جان خود را در برابر خشنودی خداوند می‌فروشند و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است.»
فروش جان در مقابل رضایت خداوند ممکن است هر کسی را شامل شود اما با اینکه ظاهر آیه عمومیت دارد ولی بنابر آنچه شیعه و سنت در شأن نزول آیه ذکر نموده‌اند در فضیلت حضرت علی علیه‌السلام در لیله‌المبیت نازل گشته است.

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ»^۲.

«ما کوثر را به تو اعطا کردیم.»

کوثر عام است و ممکن است شامل هر نعمتی شود اما بنابر عقیده غالب مفسرین کوثر، نعمت وجود حضرت زهرا ۶۱ می‌باشد.

قسم سوم: عموماتی هستند که تخصیص خورده‌اند و عمومیت آنها باقیمانده است، چنین عموماتی در قرآن بسیار زیادند، بطوری که در مثل آمده است، «مامن عامٍ الا و قد خص» «هیچ عامی نیست مگر اینکه تخصیص خورده است».

آنچه که عام را تخصیص می‌زند گاهی در ذیل همان آیه بدون فاصله ذکر می‌شود. چنین تخصیص دهنده‌ای را مخصص متصل می‌نامند.

مانند: «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ...»^۳.

«همه غذاهای پاک بر بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه که یعقوب پیش از نزول تورات بر خود حرام نموده بود.»
با توجه به بخش آخر آیه (الا ما حرم...) متوجه می‌شویم عمومیت قسم اول از بین رفته و دیگر هر غذایی بر بنی اسرائیل حلال نیست بلکه تنها غذاهایی حلال است که آنها قبل از نزول تورات بر خود حرام نکرده‌اند.

و نیز مانند: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتَ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۴.

«کسانی که به زنان پاکدامن اتهام زنند و چهار شاهد اقامه نکنند، آنان را هشتاد ضربه تازیانه بزنید و گواهی آنها را هرگز قبول نکنید و آنان فاسقند مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند، همانا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

بر طبق عموم آیه هر کسی که نسبت ناروا به زنان پاکدامن بدهد، به این سه عقوبت گرفتار می‌شود.

۱ - هشتاد ضربه تازیانه بر وی زده می‌شود.

۲ - در هیچ محکمه‌ای شهادت او قبول نمی‌شود.

۳ - فاسق می‌باشد و احکام فسق بر وی ثابت می‌گردد.

اما با توجه به آیه بعد (الا الذین تابوا) در می‌یابیم که اگر کسی توبه کند و از عمل خود پشیمان گردد و

^۱ - بقره، ۲۰۷.

^۲ - لیله‌المبیت شبی را گویند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قصد هجرت کرد و از سوء قصد مشرکین در امان ماند و علی علیه‌السلام در بستر پیامبر خوابید.

^۳ - کوثر، ۱.

^۴ - آل عمران، ۹۳.

^۵ - نور، ۴ و ۵.

شرایط توبه را مراعات کند، به هیچ کدام از این سه عقوبت مبتلا نمی‌شود. این دو نمونه هایی از مخصص متصل می‌باشند.

ولی گاهی مخصص در آیه دیگر و حتی در اخبار و احادیث ذکر می‌شود، چنین تخصیص دهنده‌ای را مخصص منفصل می‌نامند.

مانند: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ...»^۱.

«زنان طلاق داده شده باید به اندازه سه بار عادت و پاکی، عده نگه‌دارند».

در این آیه عده همه زنان سه بار عادت و پاکی بیان شده، این حکم کلی به آیه ۴ طلاق تخصیص خورده است که می‌فرماید: عده زنان آبستن، وضع حمل آنانست.

«...وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ...»^۲.

«...عده زنان آبستن به وضع حمل آنهاست».

و نیز مانند:

«...وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا...»^۳.

«...خداوند بیع و معامله را حلال ساخت و ربا را تحریم نمود».

اطلاق حلال بودن معامله، در اخبار و احادیث تخصیص خورده است و لذا معاملاتی که بر اعیان نجسه‌ای که استفادۀ عقلایی ندارند، صورت می‌گیرد مانند معامله شراب و یا معاملاتی که شرایط خرید و فروش در آنها رعایت نشده است حرام است، همچنین اطلاق حرمت ربا در این آیه، بوسیله اخبار و احادیث تخصیص خورده و ربای بین زن و مرد یا پدر و فرزندان از دایره حرمت استثناء شده‌اند.

و نیز آیه

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»^۴.

«دست مرد و زن سارق را قطع کنید».

اطلاق این آیه شامل هر نوع سرقتی می‌شود و شامل هر سارقی می‌گردد، ولی اخبار و احادیث برای قطع دست سارق شروطی وضع کرده‌اند از جمله این که سارق بالغ و عاقل باشد، از مکان محفوظی سرقت کند، قیمت مال مسروقه کمتر از ربع مثقال طلا (ربع دینار)^۵ نباشد، کسی وی را مجبور نکرده باشد و...

^۱- بقره، ۲۲۸.

^۲- طلاق، ۴.

^۳- بقره، ۲۷۵.

^۴- مائده، ۳۸.

^۵- ربع مثقال شرعی مورد نظر است.

مطلق و مقید

مطلق آنست که بر معنایی که در جنس خود عمومیت دارد دلالت کند مانند «رجل» که بر تمامی مردان با هر صفتی دلالت دارد.

اگر لفظی دیگر این اطلاق را از بین ببرد و آن را جنبه خصوصیتی بدهد، آنرا مقید گویند مانند این که گفته شود «رجل دانشمند» با این قید، دیگر رجل غیر دانشمند را شامل نمی‌شود و نسبت به آنها اطلاقی ندارد.

البته رجل دانشمند خود نیز بر افراد تحت خود اطلاق دارد و این اطلاق نیز با قیدی دیگر مثلاً چون «عادل» شکسته می‌شود و...

فرق عام که در بحث گذشته بدان اشاره شد و مطلق در این است که عام همه افراد زیر مجموعه خود را در برمی‌گیرد ولی مطلق حالات و اوصاف افراد زیر مجموعه خود را شامل می‌شود.

برخی از موارد اطلاق و تقیید در قرآن

۱ - «... فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَىٰ بِإِلَٰهِ حَسِيبًا»^۱.

«... هنگامی که اموال ایتام را به آنها واگذار می‌کنید بر آنها شاهد بگیرید، و خداوند برای محاسبه کافی است.»
«شاهد» در این آیه مطلق است و مقید آن اخبار و احادیث عدیده‌ای است که عدالت را در شاهد لازم می‌داند زیرا اگر شاهد عادل نباشد و احتمال دروغ در وی راه داشته باشد شهادت وی اعتباری ندارد.
کما اینکه این قید یعنی قید عدالت در نویسنده قرارداد قرض^۲، قضاوت و حکومت^۳، وصیت^۴، طلاق^۵ و... آمده است.

۲ - «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»^۶.

«بر شما واجب شد که هرگاه یکی از شما را علامت مرگ فرا رسد اگر چیزی خوب بجای گذاشته بطور شایسته برای پدر و مادر و نزدیکان وصیت کند، این حق است بر پرهیزگاران.»
وجوب وصیت در این آیه مطلق است و شامل وصیت در کلیه اموال و ترکه میت می‌شود اما با وجود

^۱ - نساء، ۶.

^۲ - بقره، ۲۸۲.

^۳ - نساء، ۵۸.

^۴ - مائده، ۱۰۶.

^۵ - طلاق، ۲.

^۶ - بقره، ۱۸۰.

آیات ارث و تقسیم بندی سهام ورثه و نیز طبقه بندی آنها و میزان اخذ آنها، اطلاق وجوب در آیه فوق که شامل تمام ترکه و اموال میت بود، از بین می‌رود و بنابر این وجوب وصیت تنها شامل غیر موارد ارث از قبیل وصیت به دیون، عبادات ترک شده و... می‌گردد.

مجمل و مبین

مجمل لفظ یا کلامی را گویند که مفهوم آن به آسانی واضح و آشکار نباشد و مبین آنست که اجمال مجمل را برطرف ساخته و مفهوم آن را آشکار نماید.

بعد از بیان این تعریف به ذکر مواردی از این قبیل در قرآن کریم می‌پردازیم.

۱ - «وَجُودٌ يُؤْمِنُ نَاصِرَةً إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةً»^۱.

«برخی صورت‌ها در آن روز شاد است، آن صورت‌ها به پروردگار خویش می‌نگرند».

ظاهر این آیه این است که انسان‌های نیکوکار در قیامت خدای تبارک و تعالی را می‌بینند اما چگونه؟ با چه چشمی؟ جواب این سئوالات در آیه نیامده و از این حیث اجمال دارد.

برای پاسخ به این سئوالات از آیه ذیل کمک می‌گیریم.

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ».

انعام، ۱۰۳.

«چشمها او را درک نمی‌کنند ولی او همه را می‌بیند و او لطیف و آگاه است».

با دقت در این آیه درمی‌یابیم که مراد از رؤیت در آیه قبل، دیدن خداوند به چشمان ظاهری نیست بلکه مؤمن و نیکوکار چون ثواب‌های و عده داده شده بر اعمال خیر خود را به عیان می‌بیند و به صدق آیات پی می‌برد، گویی با چشم دل خدای خویش را می‌نگرد.

بنابراین مراد، رؤیت با چشم حسی نیست زیرا خداوند جسم نیست بلکه لطیف است یعنی هیچ چشمی او را درک نمی‌کند و خبیر است یعنی بر هر چیزی آگاه است.

۲ - «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»^۲.

«ما را به راه مستقیم هدایت فرما راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای نه خشم گرفته شدگان و گمراهان».

در این آیه شریفه مراد از «انعمت علیهم» مشخص نیست. کسانی که نعمت به آنان اعطا شده کیانند؟ با تدبیر در آیه‌ای که در ذیل می‌آید متوجه می‌شویم ظرف‌های مستعد نعمت، کسانی هستند که خدا و رسول را اطاعت کنند و مدارجی از کمال و ترقی را طی کرده باشند، آنان انبیاء، صدیقین، شهداء و صالحین هستند، آنها کسانی هستند که اطاعت کنندگان از خدا و رسول بایستی آنان را بعنوان رفیق خود برگزینند.

«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ

^۱ - نساء، ۱۱ و ۱۲ و آیات دیگر.

^۲ - قیامت، ۲۲.

^۳ - حمد، ۶ و ۷.

وَالصَّالِحُونَ وَحَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا»^۱.

«کسانی که از خدا و رسول تبعیت کنند همنشین هستند با نعمت داده شدگان از انبیاء و صدیقین و شهیدان و صالحان و آنها دوستانی شایسته‌اند».

۳ - «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ»^۲.

«همانا نیکوکاران در نعمتند».

مراد از ابرار چه کسانی هستند؟ شرایط برّ و نیکی چیست؟ این آیه پاسخ این سئوالات را بیان نمی‌کند جواب این سئوالات در آیه ذیل واضح شده است.

«لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۳.

«نیکی این نیست که پیرامون تغییر قبله گفتگو کنید، بلکه نیکی(مصدر) و نیکوکاران کسانی هستند که (این اوصاف را داشته باشند) .

۱ - ایمان به خداوند دارند.

۲ - ایمان به معاد دارند.

۳ - ایمان به فرشتگان(و اینکه از سوی خداوند می‌باشند و اوامر وی را اطاعت می‌کنند) دارند.

۴ - ایمان به کتاب‌های آسمانی (و قرآن) دارند.

۵ - ایمان به همه انبیاء دارند.

۶ - اموال خود را با علاقه‌ای که به آن دارند به خویشان، یتیمان، مساکین، در راه ماندگان، درخواست کنندگان و بردگان انفاق می‌کنند.

۷ - نماز اقامه می‌نمایند.

۸ - زکات می‌پردازند.

۹ - وفای به عهد و پیمان خود می‌کنند.

۱۰ - صبر در مشکلات و نیز صبر در جهاد می‌نمایند. اینان صادقین و متقین هستند».

۴ - گاهی مجملات قرآن در قرآن تبیین نشده‌اند، بیان و توضیح این مجملات را می‌توان در میان اخبار و احادیث جستجو کرد.

مثلا در آیه «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...»^۴.

کلمه ید مجمل است، ید به چه قسمتی از دست اطلاق می‌شود، تمام دست سارق از کتف را باید قطع کرد یا از آرنج یا از مچ. آیه اجمال دارد مبین این آیه احادیثی از معصومین علیهم‌السلام و از جمله حدیث ذیل است.

عن الصادق علیه‌السلام قال: الْقَطْعُ مِنْ وَسْطِ الْكَفِّ وَ لَا يُقَطَّعُ الْأَبْهَامُ»^۵.

«قطع دست از وسط کف است و انگشت ابهام قطع نمی‌شود»^۶.

^۱ - نساء، ۶۹.

^۲ - مطفقین، ۲۲.

^۳ - بقره، ۱۷۷.

^۴ - مائده، ۳۸.

^۵ - وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب حدود ابواب سرقت باب ۴ حدیث ۲.

^۶ - مراد از انگشت ابهام همان انگشت شصت است.

همچنین تمامی آیات دال بر اقامه نماز، وجوب روزه، اعطاء خمس و زکات، شرایط وجوب حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر و... واجبات اخلاقی و اجتماعی و نیز مسائل اقتصادی و سیاسی همه از نظر بیان کیفیت، شرایط، موانع، مبطلات اجمال دارند در این خصوص بایستی از احادیث معصومین علیهم السلام کمک گرفت.

ناسخ و منسوخ

نسخ در لغت یعنی از الیه و برطرف نمودن و در اصطلاح علوم قرآن یعنی رفع حکم سابق با اینکه ظاهر آن حکم اقتضای دوام داشته است. به بیان دیگر احکام الهی همگی، ظاهر آنها، دوام و استمرار است. احکام طلاق، ازدواج، حج، جهاد، حدود و... ثابت و غیر قابل تغییرند.

بنابراین اگر بعد از صدور حکمی که ظاهر آن اقتضای ثبوت و دوام دارد، حکمی دیگر برخلاف آن نازل گشت، دلیل بر این مطلب است که حکم اولیه تنها ظاهر آن استمرار بوده است و در واقع خداوند آن را مقید به زمانی خاص فرموده بوده و تا آن زمان آن حکم را نافذ دانسته و بعد از پایان مدت حکم، حکم جدیدی ابلاغ شده است. پس در واقع آیه اول نسخ نشده و از بین نرفته بلکه تنها مدت اجرای آن به پایان رسیده و آیه دوم انتهای مدت آیه اول را بیان می‌کند.

چنین نوعی از نسخ را نسخ حکم گویند و به آیه اول آیه منسوخ و به آیه دوم که مشتمل بر حکم جدید است آیه ناسخ نام می‌نهند. نسخ حکم در قرآن بسیار اندک است تا جایی که برخی محققین وجود آیات منسوخ شده را در قرآن بشدت انکار می‌کنند، و تمامی مواردی که برخی از مفسرین آنها را ناسخ و منسوخ می‌دانند عام و خاص یا مطلق و مقید و یا مجمل و مبین می‌شمرند.

اینک به چند نمونه از آیاتی که ادعا شده ناسخ و منسوخ می‌باشند توجه نمایید:

۱ - «وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَأُذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا»^۱.

«کسانی که زنانشان مرتکب فاحشه شوند چهار نفر به عنوان شاهد بر آنان بطلبند، اگر شهادت دادند، زنان را در خانه‌های خود نگه دارید تا مرگ آنها فرا رسد. و کسانی که همسر نداشته و مرتکب این گناه شوند آنان را تنبیه و اذیت کنید و اگر توبه کردند و اصلاح شدند از آنان بگذرید زیرا خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.»

در این آیه حکم فحشای محصنه حبس ابد و حکم غیر محصنه، آزار بیان شده است، در حالی که این احکام به آیات سوره نور نسخ شده و جای خود را به رجم (سنگسار) و حد (صد ضربه تازیانه) داده است.

البته می‌توان از عبارت «وَيَجْعَلُ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» استفاده نمود که مدت حکم اول ظاهراً هم محدود به آمدن حکم جدید شده است، و نیز می‌توان از عبارت «فَأُذُوهُمَا» اجرای حکم حد را استفاده کرد،

^۱ - نساء، ۱۵ و ۱۶.

بنابر این این آیات اصلا نسخ نشده‌اند.

۲ - «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ...»^۱

به مؤمنان بگو منکرین قیامت را مورد عفو قرار دهند».

«فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»^۲

«از کسانی که ایمان نمی‌آورند بگذر و بگو سلام بر شما آنها بزودی خواهند دانست».

حکم عفو در این دو آیه به آیات دال بر جواز قتال و جهاد نسخ شده است.

غیر از نسخ حکم که بیان آن گذشت اقسام دیگری برای نسخ گفته شده است که عبارتند از:

۱ - نسخ قرائت به ابقاء حکم

نسخ قرائت به این معناست که آیه‌ای را که جز قرآن بوده است بعد از مدتی الفاظ آن از قرآن حذف شده باشد ولی حکم آن باقی بماند چنین نسخی مستلزم کاسته شدن چیزی از قرآن کریم می‌باشد و قطعاً صورت نگرفته است و هیچ‌یک از علماء و دانشمندان اسلامی بدان اعتقادی ندارند.

تنها عده‌ای قلیل از اهل سنت معتقدند که آیه سنگسار کردن پیره مرد و پیره زن فاحشه، از قرآن حذف گردیده است این ادعا بدون دلیل و برهان می‌باشد و نزد تمامی فرقه‌های اسلامی بی اعتبار است.

۲ - نسخ قرائت و حکم

این نوع نسخ به معنای نسخ آیه و مفهوم آنست بصورتی که از الفاظ و نیز حکم آیه منسوخ چیزی باقی نمانده باشد بطلان چنین نسخی در قرآن کریم از نوع قبل واضح‌تر است.

از عایشه نقل شده است که يك آیه در قرآن هم قرائت و هم حکم آن نسخ شده است. ولی این ادعایی بی مدرک است و کسی به این قول اعتنایی نکرده است.

بدیهی است اگر نسخ قرائت تنها، و یا نسخ قرائت و حکم در قرآن صورت می‌پذیرفت قطعاً از راههای مختلف به آیندگان می‌رسید. زیرا که قرآن کریم سینه به سینه از مهاجرین و انصاری که مخاطبان اولیه آیات قرآن بوده‌اند به ما رسیده است و اگر در این کتاب مهم کوچکترین دخل و تصرفی صورت می‌گرفت قطعاً آنان برای نسل‌های بعدی نقل می‌کردند و به ما نیز می‌رسید.

تا اینجا دریافتیم که تنها نسخ به معنای اول (نسخ حکم) مورد پذیرش است، و آن هم به معنای ابلاغ رأی جدید و دور انداختن حکم سابق نیست، و نیز به معنای حذف حکم آیه منسوخ و اثبات حکم آیه ناسخ نمی‌باشد.

زیرا خداوند حکیم است و خدای حکیم عالم به احوال مخلوقین می‌باشد او حوائج مخلوقات را می‌داند، و قانونی که او طرح می‌کند مثل قانون انسان زوال‌پذیر نیست، انسان عالم به آینده نمی‌باشد و قانون وی تنها حال را در بر می‌گیرد، به همین خاطر می‌بینیم دائماً قوانین را تغییر می‌دهد.

اما خداوند عالم به کل شیء است و قانون وی دائمی است.

بر این اساس نسخ در واقع به معنای پایان مدت حکم سابق است.

خداوند حکمی را نازل می‌فرماید و می‌داند مثلاً مدت اجرای این حکم دو سال است. این امر بر بندگان مخفی می‌باشد، و بندگان آن حکم را دائمی می‌نگرند، پس از پایان دو سال حکم جدید می‌آید، این حکم جدید، در واقع نسخ حکم سابق نیست چون حکم سابق بعد از پایان مدتش، اصلاً باقی نمی‌ماند، بلکه خود حکم مستقلاً است.

^۱ - جاثیه، ۱۴.

^۲ - زخرف، ۸۹.

منطوق و مفهوم

منطوق آنست که به صراحت از کلام استفاده می‌شود به صورتی که احتمال معنای دیگری نرود و یا احتمال معنای دیگر مرجوح و ضعیف باشد و یا اگر احتمال معنای دیگر قوی است، دلیلی بر معنای مقصود وجود داشته باشد.

مدلولی که از کلام به صراحت بدست می‌آید اگر احتمال معنای دیگری داشته باشد، آن مدلول را صریح کلام می‌گویند ولی اگر معنای دیگری در آن محتمل باشد لکن آن احتمال ضعیف باشد، مدلول را ظاهر کلام می‌نامند و نیز اگر احتمال معنای دیگر قوی باشد ولی دلیل یا دلالتی اقامه شود که متکلم معنای قوی را اراده نکرده است آن مدلول را تأویل می‌نامند.

مفهوم لازمه کلام را می‌گویند و بر دو قسم است.

هر کلامی دو لازمه سلبی و ایجابی دارد. لازمه سلبی را مفهوم مخالفت و لازمه ایجابی را مفهوم موافقت نامند.^۱

مثلا در آیه:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ لَهُمَا وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»^۲

«پروردگارت حکم کرده که جز او را ستایش نکنید و به پدر و مادر نیکی نمایید هرگاه یکی یا هر دو آنها نزد تو به سن پیری برسد، کمترین اهانتی به آنان ننما و بر آنها فریاد نزن و با سخنان کریمانه با آنان صحبت کن».

منطوق این آیه همان است که در ترجمه گذشت

مفهوم موافق آن اینست که وقتی «اف» جایز نباشد هر نوع اهانت دیگری نیز جایز نیست و به طریق اولی اذیت پدر و مادر به کتک زدن و... جایز نمی‌باشد، آنچه از مفهوم موافق به تعبیر اولویت استفاده می‌شود، مفهوم اولویت نیز می‌گویند.

مفهوم مخالف آیه این است که اکرام و احترام پدر و مادر واجب و لازم است.

البته مفهوم مخالف خود بر اقسام مختلفی است که بدانها اشاره می‌شود.

۱ - مفهوم شرط

(هر حکمی که بر شرطی معلق می‌شود در صورت فقدان آن شرط حکم نیز برداشته می‌شود) مانند:

^۱ - اگر کلام موجب باشد لازمه ایجابی آن را مفهوم موافق و لازمه سلبی آن را مفهوم مخالف گویند ولی اگر کلام سلبی باشد در این صورت لازمه سلبی آن را مفهوم موافق و لازمه ایجابی آن را مفهوم مخالف گویند.

^۲ - اسراء، ۱۳.

«وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ»^۱.

«اگر بدهکار قدرت پرداخت بدهی نداشته باشد او را تا هنگام توان پرداخت مهلت دهید».
مفهوم مخالف این آیه این است «اگر بدهکار توان پرداخت بدهی را دارد، مهلت دادن وی واجب نیست».

و یا مانند:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...»^۲.

«اگر مردم ایمان آورند و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشاییم».
مفهوم مخالف این آیه این است که نداشتن ایمان و ارتکاب معاصی باعث قطع برکات آسمان و زمین بر مردم می‌شود.

۲ - مفهوم غایت

(هر حکمی که بر موضوعی معلق می‌شود که آن موضوع زمان معینی یا مکان محدودی دارد پس از آنکه به نهایت خود رسید، حکم نیز برداشته می‌شود).

مانند:

«...وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَىٰ اللَّيْلِ»^۳.

«بخورید و بیاشامید تا خط سفیدی صبح از رشته سیاهی آشکار گردد سپس روزه را تا شب تکمیل کنید».
در این آیه نهایت زمان جواز خوردن و آشامیدن را، فجر و نهایت زمان امساک را شب ذکر کرده است لذا با رسیدن فجر حکم جواز خوردن و آشامیدن برداشته می‌شود و دیگر این دو تحریم می‌شوند و نیز با رسیدن شب حکم عدم جواز خوردن و آشامیدن پایان می‌پذیرد و این دو تجویز می‌گردند.

۳ - مفهوم و وصف

(اگر موضوع حکم، صفت خاصی دارد تا زمانی که آن صفت موجود است، حکم نیز جاری می‌شود و با نبودن آن صفت، حکم نیز مترتب نمی‌گردد).

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»^۴.

«انفاق خاص شما بایستی برای فقیرانی باشد که در راه خدا محصور شده‌اند، قدرت حرکت برای اخذ روزی ندارند. از شدت عفت، افراد دیگر آنان را ثروتمند می‌پندارند، از رخسار آنها پی به فقر آنان می‌بری هیچگاه از کسی درخواست کمک نمی‌کنند، شما هر چیزی نیک در راه خداوند انفاق کنید خداوند بدان آگاه است».

در این آیه انفاق خاص، باید به کسانی تعلق گیرد که اوصافی که در آیه شمرده شده است از محصور شدن، عدم توانایی بر طلب روزی، عفت، عزت نفس داشتن، عدم درخواست داشته باشند و فقرایی که چنین اوصافی را ندارند مشمول انفاق خاص نیستند.

۴ - مفهوم استثناء

(هر حکمی که استثنایی برای آن ذکر شده آن حکم در غیر موارد استثناء شده مترتب می‌گردد و بنابراین در صورت وجود مورد استثناء حکم مترتب نمی‌شود).

مانند:

^۱- بقره، ۲۸۰.

^۲- اعراف، ۹۶.

^۳- بقره، ۱۸۷.

^۴- بقره، ۲۷۳.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ...»^۱.
«همانا انسان در خسران است مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل نیک انجام داده‌اند و...»
حکم خسران تنها شامل کسانی است که ایمان نیاورده و عمل صالح ندارند، بنابراین کسانی که اعمال شایسته دارند و ایمان نیز آورده‌اند زیانکار نیستند.

۵ - مفهوم لقب

(حکمی که بر شخص خاصی تعلق گیرد بر غیر آن شخص مترتب نمی‌گردد).

مانند:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»^۲.
«رسول خدا برای شما الگویی نیک است. برای کسانی که امیدوار به خداوند و روز رستاخیز هستند و بسیار یاد خداوند می‌نمایند».

مدال افتخار یعنی خلق نکو و الگوی کامل خاص پیامبر خاتم است صلی‌الله‌علیه‌وآله.

۶ - مفهوم عدد

(هرگاه حکمی بر عدد مشخصی بدون قصد مبالغه مترتب گردد، آن حکم بر غیر آن عدد جاری نمی‌گردد).

مانند:

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً...»^۳.
«کسانی که به زنان پاکدامن اتهام زنند و چهار شاهد اقامه نکنند آنان را هشتاد تازیانه بزنید...».

۷ - مفهوم حصر

(موضوعی که بوسیله اداتی که دلالت بر حصر دارند، محصور شده باشد، حکم آن موضوع بر غیر مورد محصور، مترتب نمی‌گردد).

مانند:

«...إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ...»^۴.

«...همانا خداوند، معبود یگانه است».

معبود یگانه منحصر در خداوند است، و غیر خداوند نمی‌تواند معبود واقع شود.

در پایان بحث مفاهیم ذکر این نکته ضروری است که بحث مفاهیم و وجود مفهوم برای هرکدام از موارد ذکر شده در مباحث علم اصول مطرح می‌گردد ما در اینجا تنها به بیان مثال هایی برای این دسته از مفاهیم پرداختیم و در بیان این که آیا این مثالها تحت همان عنوان ذکر شده قرار می‌گیرند یا ارتباطی با آن ندارند و با این عناوین هفت گانه مفهوم دارند یا ندارند و یا وجود مفهوم برای آنها به حکم اخبار و احادیث است یا عقل بدان حکم می‌کند نیستیم، بنابراین ذکر مثال برای این هفت عنوان به منزله لزوم وجود مفهوم مخالف برای آنها نیست.

^۱ - عصر، ۲ و ۳.

^۲ - احزاب، ۲۱.

^۳ - نور، ۴.

^۴ - فصلت، ۶.

استخاره

استخاره به معنای طلب خیر نمودن است. موارد زیادی در زندگی پیش می‌آید که انسان با استعانت از نیروی عقلانی خود و نیز پس از مشورت با اهل خرد راه صحیح را تشخیص نمی‌دهد، در چنین حالتی می‌توان بعنوان تبرک و تیمن از قرآن کریم یا تسبیح حضرت زهرا علیها السلام کمک گرفت بدیهی است بعد از استخاره قلب انسان نسبت به راهی که ترجیح داده است اطمینانی پیدا می‌کند این اطمینان نفسانی می‌تواند افکار مشوش را در مسیر مورد نظر، هدایت کند و از اضطراب و نگرانی و حیرت بکاهد. شیوه‌های مختلفی در اخبار و احادیث برای استخاره ذکر شده است، ما در اینجا کیفیت استخاره به قرآن را بیان می‌کنیم و به جهت تکمیل بحث دو نوع استخاره با تسبیح و نیز استخاره ذات الرقاع را هم برای علاقمندان به این مبحث ذکر می‌نماییم.

کیفیت استخاره به قرآن

۱ - استخاره نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله:

قبل از استخاره به قرآن کریم سه بار سوره توحید قرائت می‌شود سپس يك بار صلوات بر محمد و آل ختم می‌گردد و بعد از آن این دعا خوانده می‌شود.

«اللَّهُمَّ إِنِّي تَقَالُتُ بِكِتَابِكَ وَتَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ فَارِنِي مِنْ كِتَابِكَ مَا هُوَ مَكْنُومٌ مِنْ سِرِّكَ الْمَكْنُونِ فِي غَيْبِكَ».

«خدایا طلب خیر نمودم به وسیله کتاب تو و توکل نمودم بر تو، پس ای خدا از طریق قرآنت مرا راهنمایی نما بر آنچه که مخفی است بر من از اسرار نهان در غیب».

پس از تلاوت این دعا، قرآن را باز می‌کنی و از اولین سطر در جانب راست، مطلب را اخذ می‌نمایی.

۲ - استخاره نقل شده از امام صادق علیه السلام:

بعد از اراده استخاره و نیت آن این دعا تلاوت می‌شود.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنْ كَانَ فِي قَضَائِكَ وَ قَدْرِكَ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِفَرَجٍ وَ لَيْكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ خُلُقِكَ فَأَخْرِجْ إِلَيْنَا آيَةً مِنْ كِتَابِكَ نَسْتَدِلُّ بِهَا عَلَى ذَلِكَ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان اگر در قضا و قدر تو مقرر بوده که منت نهی بر شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله فرج و ظهور ولی و حجنت بر مخلوقیت، پس درآر آیه‌ای از قرآن که به وسیله آن بر این مطلب استدلال نمایم».

بعد از این دعا قرآن را می‌گشایی و از آن موضع شش ورق را جلو می‌روی و به سطر ششم از ورق

هفتم نظر می‌کنی و مطلب را از آن اخذ می‌نمایی.

کیفیت استخاره تسبیح منسوب به امام زمان^۷

۱ - بعد از سه بار صلوات بر محمد و آل، يك دسته از دانه‌های تسبیح را جدا می‌کند و دو تا دو تا می‌شمرد، اگر در نهایت یکی باقی ماند بجا آورد و اگر دو تا باقی ماند بجا نیاورد.

۲ - بعد از تلاوت آیاتی از قرآن و طلب خیر از خداوند يك دسته از دانه‌های تسبیح را جدا می‌کنی و هشت هشت می‌شمري، اگر در نهایت هشت دانه باقی ماند، چهار نهی دارد، اگر هفت تا باقی ماند، سختی و مرارت دارد یا قابل ملامت است، اگر شش تا باقی ماند نهایت خوبی است. اگر پنج تا باقی ماند مثل هفت است، اگر چهار تا باقی ماند دو نهی دارد. اگر سه تا باقی ماند مساوی است، یعنی هیچکدام از طرفین رجحان ندارد، اگر دو تا باقی ماند يك نهی دارد و اگر يك عدد باقی ماند روی هم رفته خوب است.

کیفیت استخاره ذات الرقاع (استخاره با کاغذ)

شش ورقه کاغذ را به این صورت آماده می‌کنی

در سه ورقه می‌نویسی:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خَيْرَةٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانِهِ، اِفْعَل»^۱.

در سه ورقه دیگر:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خَيْرَةٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانِهِ، لَا تَفْعَل».

این شش کاغذ در زیر سجاده گذاشته می‌شود و پس از اداء دو رکعت نماز به سجده می‌روی و می‌گویی:

«أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ».

«طلب خیر می‌کنم از خداوند به حق رحمت وی، خیری در کمال سلامت».

سپس می‌نشینی و می‌گویی:

«اللَّهُمَّ جِرْلِي وَاخْتَرْلِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ».

«خدایا خیر را برابم انتخاب نما و در تمام کارها، در عین آسانی و سلامت خیر را پیش رویم آر».

سپس کاغذها را با هم مخلوط می‌کنی و یکی یکی بیرون می‌آوری اگر سه بار پشت سر هم افعال آمده به معنای بجا آوردن است و اگر سه بار لا تفعل آمد به معنای نهی از انجام کار است. اگر یکی افعال و دیگری لا تفعل بود. سه ورقه دیگر خارج می‌کنی اگر از این پنج ورقه اکثریت با افعال بود، بجا می‌آوری و در غیر این صورت ترك می‌کنی، بعد از انجام هر نوع استخاره‌ای بایستی شك و دو دلی را از بین برد و با عزم راسخ به خداوند توکل نمود و از او یاری خواست.

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۲.

^۱ - ترجمه: بنام خداوند بخشنده مهربان، این طلب خیری است از خداوند عزیز و حکیم برای نام نیت کننده استخاره و مادر وی نوشته می‌شود انجام ده.

^۲ - آل عمران، ۱۰۸.

تدبر در قرآن

قرآن کتاب وحی و معجزه باقیه خاتم انبیاء و آخرین سفیر الهی است، حروف، کلمات، جمل و عبارات قرآن به وسیله بشر عادی در کنار هم چیده نشده است اینها چیده شده‌های خداوند تبارک و تعالی می‌باشد و چون او حکیم است و هر کاری از وی صادر گردد مطابق حکمت است چپش این کلمات نیز بی بهره از حکمت خداوندی نمی‌باشد.

براین اساس بر ما لازم است تا در يك يك حروف قرآن تفحص و کنکاش نمائیم و بدون تدبر از کنار آن نگذریم. قرآن خود بارها خلاق را دعوت به تعقل می‌کند.

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۱.

«چرا در باره قرآن نمی‌اندیشید اگر این قرآن از ناحیه غیر خداوند بود اختلافات زیادی در آن مشاهده می‌شد».

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۲.

«این کتابی مبارک است که بر تو نازل نمودیم تا در آیات آن تدبر کنند و صاحبان خرد متذکر گردند».

علاوه بر این تعقل و تدبر در قرآن امری است فطری، و قرآن قلوب کسانی را که توان تدبر در آیات را ندارند مهر زده شده می‌داند.

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْأَلْهَا»^۳.

آیا در قرآن تدبر می‌کنند یا بر قلوبشان مهر زده شده است».

و نیز کسانی را که تقلید را بر تعقل ترجیح می‌دهند و اصول دین را با تقلید می‌پویند مذمت می‌فرماید.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَائَنَا، أَوْلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ»^۴.

«هنگامی به آنان گفته می‌شود که از آنچه خداوندتان فرموده پیروی کنید، می‌گویند ما از راهی که پدرانمان را یافته‌ایم پیروی می‌کنیم آیا نه این است که پدرانشان چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نشدند».

در ادامه این بحث، به بررسی حدیثی از امام سجاد علیه‌السلام در این زمینه می‌پردازیم.

قال علی بن الحسین علیه‌السلام: «كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ، عَلَى الْعِبَادَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ

^۱- نساء، ۸۲.

^۲- ص، ۲۹.

^۳- محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۴.

^۴- بقره، ۱۷۰.

وَالْحَقَائِقُ، فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللُّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ، وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ»^۱.
 در این روایت آمده است: کتاب خدا بر چهار بخش است: عبارت، اشاره، لطائف، حقایق.
 عبارات قرآن که همان شناخت الفاظ قرآن کریم و معانی لفظی آیات می‌باشد برای همه مردم است هر
 کسی با توجه اندک به قرآن از این عبارات استفاده می‌برد.
 خوان و سفره دوم قرآن، خوان اشارات قرآن است که شاید مترادف تفسیر آیات و برداشتهایی از قرآن
 با توجه به آیات دیگر و اخبار و احادیث معصومین علیهم‌السلام باشد. از این سفره همگی نمی‌توانند بهره
 برند. بلکه این سفره مخصوص عده‌ای است که ظرف دل خود را با ترویج فکر همراه می‌نمایند و وقت
 بیشتری را اختصاص به فراگیری قرآن می‌دهند.
 خوان سوم قرآن، لطائف قرآن است. این خوان شاید مترادف تأویل و معانی بطنی قرآن باشد
 بهره‌گیری از این سفره برای هر کسی میسر نیست، این سفره خاص اولیاء خداوند است، خاص
 راسخون در علم است.

«... مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...»^۲.

خوان آخر قرآن، خوان حقایق قرآن است. هر چیز حقیقتی دارد و ظاهری، عبارات و اشارات و
 لطائف همه از ظواهر قرآن استخراج می‌شوند اما حاق و حقیقت قرآن چیز دیگری است. این خوان را
 بر هر کسی نمی‌گسترانند. این سفره مخصوص کسی است که صاحب سفره را بشناسد. شناخت حقیقت
 این حروف و عبارات که ما ظاهر آن را می‌بینیم، خاص کسی است که صاحب این سخن به همه
 وجود و در همه اشیاء و با همه اشیاء و قبل از هر چیز و بعد از هر چیز درک کند، و او جز نبی یا
 وصی خاص او نیست.

نتیجه‌ای که از این روایت عاید ما می‌شود این است که قرآن برای همه انسان‌ها در هر حدی که باشند
 نافع است و هر انسانی به اندازه فهم و معرفت خود از دریای قرآن و اقیانوس معارف آن بهره می‌برد
 و قدم اول در این راه بستگی تام به تدبیر در معانی و مفاهیم آن دارد.

امام صادق علیه‌السلام به نقل از حضرت امیر علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»^۳.
 می‌فرماید: «بَيِّنَهُ تَبْيَانًا وَلَا تَهْدُهُ هَذَا الشَّعْرَ وَلَا تَنْتَرَهُ نَتْرَ الرَّمْلِ وَلَكِنْ إِفْرَعُوا بِهِ قُلُوبَكُمْ الْقَاسِيَةَ وَلَا
 يَكُنْ هَمَّ أَحَدِكُمْ آخِرَ السَّرَةِ»^۴.

«قرآن را خوب آشکار کنند و آن را همانند شعر سریع نخوانند و همانند نثر بریده بریده تلاوت نکنند و آن را بر قلوب
 قاسی خود بکوبید و هم شما رسیدن به آخر سوره نباشد».

در این حدیث شریف امام علی علیه‌السلام شیوه قرائت را به صورتی بیان می‌کند که همراه با تأمل و دقت و
 تدبیر در آیات باشد.

در پایان این بحث ذکر این مسئله لازم است که هر چند قرائت قرآن، ثواب دارد، اما اصل، تدبیر در
 آنست و بعید نیست ثواب‌های بسیاری که در روایات برای قرائت سوره‌های قرآن بیان فرموده‌اند، نظر
 به تدبیر در آیات و دقت در آنها داشته باشد.

توجه به الفاظ قرآن بدون تأمل و تدبیر، نه تنها نمی‌تواند در قلب انسان رسوخ کند، بلکه بعکس حجاب و
 مانعی می‌شود تا انسان حق را نبیند و حقایق را نشناسد، چنین حالتی هم انسان را مملو از منیته‌ها و

^۱ - بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۰، بحار الانوار مرحوم مجلسی در صفحه ۱۰۳ از همین جلد، این حدیث را از امام صادق نقل فرموده
 است، به نقل از میزان الحکمه، ج ۸، ص ۹۴، حدیث ۱۶۲۷۱.

^۲ - آل عمران، ۷.

^۳ - مزمل، ۴.

^۴ - وسائل الشیعه، ج ۴، کتاب قرائت قرآن، باب ۲۱، ح ۱.

خود پسندی‌ها می‌کند و هم آثار زیانبار آن در جامعه آشکار می‌شود، وقایع تلخی که تاریخ از داستان خوارج نهروان و سپاه عمر سعد (لعنه‌الله علیهم) که بعضاً از حفاظ قرآن بوده‌اند، ثبت نموده است، گویای همین مطلب است.

قرآن در نگاه نهج البلاغه

شایسته نبود که در مباحث علوم قرآنی وارد شویم و بحثی هرچند کوتاه در عظمت کلام خدای تبارک و تعالی را ذکر نماییم.

در مبحث عظمت قرآن به ذکر دیدگاه امیرالمؤمنین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه افضل الصلوات المصلین بسنده می‌کنیم چون هم او دومین شخصیت بزرگ اسلامی بعد از نبی مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اعلم تمامی خلایق، گرفته از انسان‌ها و اجنه و همه پیامبران و اوصیاء آنان، به علوم و معارف حقه و مصاحف الهی و قرآن کریم است.

هرچند تاریکی شب و ظلمت جهل نگذاشت که حدود ۳۰ سال بعد از ارتحال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله افکار جانشین وی بر قلل پر ارتفاع علم و معرفت بتابد و امت اسلام را در مسیر صحیح یعنی بدور از زر و زور و تزویر حرکت دهد و به پیش راند، اما چون سنت خدای متعال بر این بوده که حجت را بر خلق تمام کند، از میان دو لب مبارک این وصی اول، سخنانی چون نور ساطع گشته است که همواره هدایت‌گر محبان طریق حق خواهد بود.

در اینجا ما به بیان جملاتی شبه اعجاز از فرمایشات او می‌پردازیم.

(ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تَطْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَسِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوْقِدُهُ، وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ، وَمَنْهَاجًا لَا يَضِلُّ نَهْجُهُ، وَشِعَاعًا لَا يُظْلِمُ ضَوْوُهُ، وَفُرْقَانًا لَا يَخْمَدُ بَرْهَانُهُ، وَتَبْيَانًا لَا تُهْدِمُ أَرْكَانُهُ، وَشِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ، وَعِزًّا لَا تُهْزِمُ أَنْصَارُهُ، وَحَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ، فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ، وَتَبَايِعِ الْعِلْمِ وَبُحُورُهُ، وَرِيَاضِ الْعَدْلِ وَغَدْرَانِهِ، وَأَثَافِي الْإِسْلَامِ وَبُنْيَانِهِ، وَأَوْدِيَةِ الْحَقِّ وَغِيْطَانِهِ، وَبَحْرٍ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْفِرُونَ، وَعَيْوُنٍ لَا يَنْضِبُهَا الْمَانِحُونَ، وَمَنْاهِلٍ لَا يَغِيْضُهَا الْوَارِدُونَ، وَمَنْازِلٍ لَا يَضِلُّ نَهْجُهَا الْمَسَافِرُونَ، وَأَعْلَامٍ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّيْرُونَ وَأَكَامٍ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ، جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَرَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ، وَمَحَاجٍ لِمَطَرِ الصُّلَحَاءِ، وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَنُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَحَبْلًا وَثِيقًا غُرُوثُهُ، وَمَعْقَلًا مَنبِعًا ذُرُوثُهُ، وَ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَسَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَهُدًى لِمَنْ انْتَمَّ بِهِ، وَغَدْرًا لِمَنْ انْتَحَلَهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَهَادًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَقَلْبًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ وَحَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ وَمَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَهُ، وَ جَنَّةً لِمَنْ اسْتَلَامَهُ، وَعِلْمًا لِمَنْ وَعَى، وَحَدِيثًا لِمَنْ رَوَى، وَحُكْمًا لِمَنْ قَضَى).

«سپس قرآن را بر پیامبر نازل فرمود، نوری که خاموشی ندارد و چراغی که روشنایی آن زوال نمی‌پذیرد و دریایی که اعماقش درک نتوان کرد و راهی که گمراهی ندارد و شعاعی که نور آن تاریکی نگیرد و جدا کننده حق از باطلی که نور دلپیش خاموش نشود و بنیانی که ارکان آن خراب نشود و شفای بیماری و دردی که صاحبان آنها را خوفی نیست و قدرتی است که یارانش را شکستی نیست و حقی است که مددکارانش مخدول نشوند. قرآن معدن ایمان و مرکز آنست و چشمه‌های دانش و دریاهای آنست و منابع عدالت و برکه‌های آنست و پایه‌های اسلام و ارکان آنست و بیابانهای حق و دشت‌های هموار آنست و دریایی است که تشنگان آبش را تمام نکنند و چشمه‌هایی است که آب برندگان آن را کم نکنند آبشخورهایی است که آب برندگان آن را خالی نکنند و منزل‌هایی است که مسافرین راه آنها را گم نکنند و نشانه‌هایی است که از چشم سیر کنندگان پنهان نیستند و تپه‌هایی است که رهگذران از آن عبور ننمایند خداوند قرآن را قرار داد

فروشاننده عطرش دانشمندان و بهار قلوب فقیهان و مقصد راههای نیکان و دارویی که پس از او دردی نماند و نوری که با وی ظلمتی نیست و ریسمانی که جای چنگ زدن آن محکم است و پناهگاهی که دژ آن مانع دشمنان است و عزتی است برای کسی که او را دوست دارد و سلامتی است برای کسی که داخل آن شود و راهنمایی است برای کسی که پیرو آن باشد و مایه معذوریتی است برای کسی که آن را مرام خویش قرار دهد و دلیلی است برای کسی که بدان تکلم کند و شاهدهی است برای کسی که با وی با دشمن جدال کند و پیروزی کسی است که به وی احتجاج نماید و نجات دهنده کسی است که حامل و عامل به آن باشد و مرکب رهوار کسی است که آن را به کار وادارد و نشانه کسی است که نشانه جوید و سپری است برای کسی که لباس جنگ پوشد و دانش کسی است که آن را حفظ کند و گفتاری است برای کسی که آن را روایت کند و حکمی است برای کسی که حکم نماید.^۱

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ وَالْهُدَى الَّذِي لَا يُضِلُّ وَالْمُحَدَّثُ الَّذِي لَا يَخْذِبُ وَ مَا جَالِسٌ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ، زِيَادَةٌ فِي هَدْيٍ أَوْ نَقْصَانٍ مِنْ عَمَلٍ وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى، فَاسْتَشْفَوْهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَاوَانِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّقَاطُ وَ الْعَيْ وَ الضَّلَالُ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ، وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ وَ لَا تَسْأَلُوا بِهِ خُلُقَهُ، إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ بِمِثْلِهِ. وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ بِمِثْلِهِ.

وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ وَ مُشَفَّعٌ وَ قَائِلٌ وَ مُصَدِّقٌ، وَ أَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ شَفَّعَ فِيهِ وَ مَنْ مَحَلَّ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ صَدَّقَ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ: إِلَّا أَنْ كَلَّ حَارِثٌ مُبْتَلَى فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبَةٌ عَمَلِهِ غَيْرَ حَرْثَةِ الْقُرْآنِ».

«...بدانید این قرآن نصیحت کننده‌ای است که انسان را فریب نمی‌دهد و هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی‌کند و سخنگویی است که دروغ نمی‌گوید و هر کس با قرآن بنشیند بر نمی‌خیزد مگر با زیاده‌ای و نقصانی، افزایش در هدایت و کمبودی در گمراهی و بدانید که هیچکس بعد از داشتن قرآن فقر و بیچارگی ندارد و هیچکس با نداشتن قرآن ثروت و غنایی ندارد پس شفای دردهای خود را از قرآن بخواهید و در سختی و گرفتاری از وی کمک بطلبید زیرا که قرآن شفای بزرگترین بیماری است که آن کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است پس بوسیله قرآن از خدا آنچه خواهید طلب کنید و با دوستی قرآن به خداوند روی آورید و بوسیله قرآن از مردم چیزی درخواست نکنید زیرا بندگان به چیزی مثل قرآن به خداوند روی نمی‌آورند.

و بدانید قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته می‌شود و گوینده‌ای است که سخنش تصدیق می‌شود و هر کسی که قرآن در قیامت شفاعتش کند مورد شفاعت واقع می‌شود و هر کسی قرآن از وی شکایت کند، شکایتش پذیرفته می‌شود همانا در روز قیامت منادی فریاد زند: آگاه باشید که هر کس گرفتار بذری است که کاشته و گرفتار عاقبت عملی است که انجام داده، مگر کسانی که بذر قرآن افشانده‌اند».^۲

«فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ، حُجَّةٌ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ، أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ وَأَرْتَهَنَ عَلَيْهِ أَنْفُسَهُمْ، أَتَمَّ نُورَهُ وَأَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ».

قرآن فرمان دهنده‌ای است بازدارنده، خاموشی است ناطق، حجت خداوند بر خلق است، خداوند پیمان عمل به قرآن را از بندگان گرفته و آنان را در گرو دستورات آن قرار داده نور آن را کامل نمود و دینش را به آن تکمیل کرد».^۳

«إِلَّا أَنْ فِيهِ عِلْمٌ مَايَأْتِي، وَ الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي، وَ دَوَاءٌ دَائِكُمْ، وَ نَظْمٌ مَايَبْنِيكُمْ».

«بدانید قرآن مشتمل بر علم آینده و اخبار گذشته و داروی بیماری‌های شما و نظم اجتماعی شما می‌باشد».^۴

«وَ عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ، وَ النُّورُ الْمُبِينُ، وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ، وَ الرَّئِيُّ النَّافِعُ، وَ الْعِصْمَةُ

^۱ - خطبه ۱۸۹ نهج البلاغه به ترتیب فیض و ۱۹۸ به ترتیب صبحی صالح.

^۲ - خطبه ۱۷۵ نهج البلاغه به ترتیب فیض و ۱۷۶ به ترتیب صبحی صالح.

^۳ - خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه به ترتیب فیض و ۱۸۳ به ترتیب صبحی صالح.

^۴ - خطبه ۱۵۷ نهج البلاغه به ترتیب فیض و ۱۵۸ به ترتیب صبحی صالح.

لِلْمُتَمَسِّكِ، وَالنَّجَاةَ لِلْمُتَعَلِّقِ، لَا يَعْجُجُ فَيَقَامُ، وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبُ، وَلَا تُخْلِفُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ، وَوُلُوجُ السَّمْعِ، مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ، وَ مَنْ عَمَلَ بِهِ سَبِقَ».

«کتاب خدا را محکم بگیرد زیرا رشته‌ای است محکم و نوری است آشکار و داروئیست شفابخش سیراب کننده‌ای است که عطش فرو نشاند و نگاه داری است برای کسی که به وی چنگ زند و نجات دهنده‌ای است برای کسی که به وی آویزان باشد، کجی ندارد تا راست شود و منحرف نمی‌شود تا پوزش طلبد، تکرارش موجب کهنگی نمی‌شود و گوش را نمی‌آزارد، هرکس بدانسخن گوید راست گفته و آنکس که بدان عمل کند سبقت جسته»^۱.

«فَكُونُوا مِنْ حَرِيثِهِ وَ اتَّبَاعِهِ، وَاسْتَدْلُوهُ عَلَى رَبِّكُمْ، وَاسْتَنْصَحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَاتَّهَمُوا عَلَيْهِ أَرَانِكُمْ، وَاسْتَعْتَبُوا فِيهِ أَهْوَانِكُمْ».

«پس شما از بذر افشانان قرآن و پیروان آن باشید، با قرآن خدایتان را بشناسید و خود را به قرآن پند دهید و آراء خود را در مقابل قرآن بهایی ندهید و خواسته های خود را در مقابل قرآن نادرست شمارید»^۲.

فضیلت قرانت

از آنجا که قرانت قرآن کریم اولین قدم در آشنایی با وحی الهی و سپس تدبیر در آن می‌باشد، فضایل بیشماری برای قرانت قرآن و عظمت و رفعت شأن قاری قرآن بیان شده است. تنها در دو کتاب وسایل الشیعه و مستدرک الوسایل ۸۹۶ روایت در این زمینه از معصومین علیهم السلام نقل شده است. اینک به خلاصه‌ای از دیدگاه‌های آیات و روایات در بیان فضائل قرانت و قاری توجه فرمایید:

۱ - قرانت قرآن کریم بر هر مسلمانی لازم است.

«فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»^۳.

«آنچه در توان دارید قرآن تلاوت کنید».

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ كَقَارَةِ اللَّذْنُوبِ وَسِنَّرٍ فِي النَّارِ وَأَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ»^۴.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: بر تو باد قرانت قرآن که قرانت آن کفاره گناهان و موجب پوشیده شدن از آتش و امان از عذاب الهی است.

قال الصادق عليه السلام: «الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. فَقَدْ يَبْغَى لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُنْظَرَ فِي عَهْدِهِ وَ أَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ حَمْسِينَ آيَةً»^۵.

^۱ - خطبه ۱۵۵ نهج البلاغه به ترتیب فیض و ۱۵۶ به ترتیب صبحی صالح.

^۲ - خطبه ۱۷۵ نهج البلاغه به ترتیب فیض و ۱۷۶ به ترتیب صبحی صالح.

^۳ - مزمل، ۲۰.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۷.

^۵ - وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۸۴۹، ح ۷۷۲.

امام صادق می‌فرماید: قرآن عهد خدا بسوی خلق است لذا شایسته است که مسلمان به عهد خدا بنگرد و هر روز پنجاه آیه از آن را بخواند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَنْ يُحَدِّثَ رَبَّهُ فليَقْرَأِ الْقُرْآنَ»^۱.
پیامبر اکرم می‌فرماید: هرکدام از شما دوست دارد خداوند با وی سخن گوید، قرآن بخواند.

۲ - تعلیم قرآن بر دیگران واجب است.

قال الصادق عليه السلام: «يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ لَا يَمُوتَ حَتَّى يَتَعَلَّمَ الْقُرْآنَ أَوْ يَكُونَ فِي تَعَلُّمِهِ»^۲.
امام صادق می‌فرماید: سزاوار است مؤمن از دنیا نرود مگر اینکه قرآن تعلیم دهد یا در حال یادگیری آن باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مُعَلِّمُ الْقُرْآنِ وَ مُتَعَلِّمُهُ يَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ»^۳.
رسول خدا می‌فرماید: یاد دهنده و یاد گیرنده قرآن، همه چیز حتی ماهیان دریا برایش استغفار می‌کنند.

۳ - فضل قرآن بر سایر کلمات مانند فضل خداوند بر خلائق است.

قال النبي صلى الله عليه وآله: «فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ»^۴.

پیامبر می‌فرماید: برتری قرآن بر سایر کلمات و سخنان، مانند برتری خداوند است بر خلائق.

۴ - قرائت قرآن موجب جدایی بین قاری و گمراهان می‌شود.

«وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا»^۵.

هنگامی که قرآن تلاوت می‌نمایی میان تو و کسانی که به قیامت اعتقاد ندارند حجابی پنهان قرار می‌دهیم.

۵ - قاری قرآن در دنیا و آخرت برتر از همه است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَهْلُ الْقُرْآنِ هُمْ أَهْلُ اللَّهِ وَ خَاصَّتِهِ»^۶.

رسول خدا فرمود: کسی که با قرآن مأنوس باشد خداوند مأنوس اوست و از خواص اوست.

قال الكاظم عليه السلام: «رَأَى دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ: إِقْرَأْ وَ ارْقَهُ فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى»^۷.
درجات بهشت به تعداد آیات قرآن است، و به قاری قرآن گفته می‌شود بخوان و بالا رو، او می‌خواند و بالا می‌رود.

۶ - قاری در قیامت شفاعت می‌کند.

عن النبي صلى الله عليه وآله: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ حَتَّى يَسْتَنْظِرَهُ وَ يَحْفَظَهُ، أَوْحَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ شَفَعَهُ فِي عَشْرَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّهِمْ قَدْ وَجِبَتْ لَهُمُ النَّارُ»^۸.

^۱ - میزان الحکمه، ج ۶، ص ۸۰.

^۲ - میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۳.

^۳ - مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۵، ح ۴۵۸۰.

^۴ - مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۷، ح ۴۵۸۹.

^۵ - اسراء، ۴۵.

^۶ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۴۰، ح ۷۶۴۷.

^۷ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۴۰.

^۸ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۲۶، ح ۷۶۵۲.

پیامبر اکرم فرمود: کسی که قرآن تلاوت کند تا اینکه از قرآن بهره ببرد و قرآن را داشته باشد. خداوند وی را داخل بهشت کند و او ده نفر از خاندان خویش که آتش بر آنها واجب است شفاعت می‌کند و خداوند شفاعتش را می‌پذیرد.

آداب قرانت

قرانت قرآن، حضور در محضر ربوبی و مورد خطاب واقع شدن از ناحیه اوست. قاری هنگامی که قرآن تلاوت می‌کند، گوئی در محضر خداوند نشسته‌است و با او سخن می‌گوید و لذا بایستی خود را هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی و روانی آماده نماید.

آداب قرانت قاری بایستی قبل از قرانت برای رسیدن به بار عام الهی و جلوس در محضر حق، اعضای از بدن را که با امور دنیوی ارتباط داشته‌اند، پاکیزه کند، صورت و دستها را بشوید و سر را که در آن افکار دنیوی خطور کرده و پا را که در مسیر دنیا حرکت نموده، مسح نماید، پس از آن با احترام و ادب در محضر حق بنشیند و از هر چه غیر اوست به او پناه ببرد و یگانه ملجأ و پناهگاه را او بداند و توفیق قرانت کتاب وحی را بطلبد، سپس با نوائی خوش و حزین آیات را تلاوت نماید و دل را به مفاهیم آن بسپارد. در آنچه می‌خواند تأمل کند و در انتهای قرانت نیز با تصدیق سخن حق و شهادت به امانت داری پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، در رساندن کلام وحی به خلق، خدای را بر این عطیه شکر گوید و مؤمنین و مؤمنات و ملتسمین دعا و نیز والدین را به خاطر آورده، غفران و علو درجات آنان را طلب نماید و عاجزانه ظهور امام عصر (ارواح‌الهدای) را از خدای تبارک و تعالی درخواست کند و برای سلامتی حضرتش دست نیاز بالا برد.

اگر آیاتی که حاوی امر و نهی هستند، قرانت می‌کند، این آیات از سه حال خارج نیستند، یابدان عمل می‌کرده‌است که در این صورت خدای را شکر گوید و یابدان عمل نکرده چون وقت آن فرانسیده‌است، که باید در صورت امکان توفیق عمل را از خداوند طلب کند، و سوم اینکه بدان عمل نکرده چون توفیق عمل از وی سلب شده‌است، که لازم است استغفار و انابه کند و عزم راسخ بر عمل به آن در

آینده، داشته باشد.

در پایان این بحث به روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیه السلام در باره آداب قرائت اشاره می شود.

۱- طهارت

لازم است قاری با طهارت ظاهری در پیشگاه قرآن حاضر شود.

قال امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام: «لَا يَقْرَأُ الْعَبْدُ الْقُرْآنَ إِذَا كَانَ عَلَى غَيْرِ طَهْوَرٍ حَتَّى يَتَطَهَّرَ»^۱.

کسی که طهارت ندارد، قرائت قرآن نکند مگر اینکه تطهیر نماید.

۲- تعویذ

قبل از قرائت بایستی از شرور و وساوس شیطانی به خدای متعال پناه برد.

« فَأَذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ »^۲.

چون خواستی قرآن تلاوت کنی از شر و گزند شیطان رانده شده، به خدا پناه ببر.

۳- محیط مناسب

قرائت قاری در محیطی که به نوای قرآن گوش جان سپرده نمی شود، شایسته نیست. شنوندگان بایستی

سراپا گوش باشند و کاری که بااستماع منافات داشته باشد، انجام ندهند.

«وَأِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَانصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۳.

چون قرآن تلاوت می شود، بدان گوش سپارید و ساکت باشید، شاید مشمول رحمت خداوند قرار گیرید.

بنابراین بازی کردن با تسبیح، خوردن و آشامیدن، صحبت نمودن و احیانا خنده و مزاح هنگام قرائت

قرآن مشروع نیست و باید از آن پرهیز نمود.

۴- صدای نیک

قرآن را بایستی با صدای خوش و زیبا قرائت کرد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «رَئِبُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ»^۴.

قرآن را با صدایتان زینت دهید.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَحَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ»^۵.

هر چیز زیوری دارد و زینت قرآن صدای خوش است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً». به ابو بصیر می فرماید: «هُوَ أَنْ

تَمَكَّكَ فِيهِ وَتَحَسَّنَ بِهٖ صَوْتُكَ»^۶.

ترتیل یعنی کلام را شمرده خوانی و به آن صدا را نیک گردانی.

۵- پرهیز از غنا

در قرائت قرآن، بایستی از لحن شاد موافق مجالس خوشگذرانی خودداری کرد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِالْحَانَ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا وَإِيَّاكُمْ وَ لُحُونَ أَهْلِ الْفُسْقِ»^۷.

^۱- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۴۸.

^۲- سوره نحل، آیه ۹۸.

^۳- سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

^۴- میزان الحکمة، ج ۸، ص ۸۲.

^۵- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۵۹.

^۶- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۵۶.

^۷- میزان الحکمة، ج ۸، ص ۸۹.

قرآن را با صوت و لحن عربی بخوانید و از قرائت قرآن با لحن و صوت اهل معصیت اجتناب نمایید.
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «وَسَيَجِيءُ قَوْمٌ مِّنْ بَعْدِي يُرْجَعُونَ بِالْقُرْآنِ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَالرَّهْبَانِيَّةِ وَالنُّوحِ، وَلا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، مَفْتُونَةٌ قُلُوبُهُمْ وَ قُلُوبُ الَّذِينَ يُعْجِبُهُمْ شَأْنُهُمْ»^۱.
 گروهی بعد از من خواهند آمد صوت قرآن را چون غناء و صدای راهبان و نوحه گران در گلو می‌گردانند، قرآن از حنجره اینان تجاوز نمی‌کند، قلوب اینها و نیز قلوب کسانی که آنها را تکریم می‌کنند، در فتنه قرار گرفته‌است.
 ۶- صوت حزین

صوت حزین، صوتی توأم با استغفار و سپاس است، قرآن را بایستی بالحن حزین تلاوت کرد.
 قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَأَقْرَنُوهُ بِالْحُزْنِ»^۲.
 قرآن به حزن نازل شده، پس آن را با حزن بخوانید.

از پیامبر سؤال شد صدای چه کسی در تلاوت قرآن خوشتر است؟ فرمود:
 «مَنْ إِذَا سَمِعْتَ قِرَائَتَهُ رَأَيْتَ أَنَّهُ يَخْشَى اللَّهَ»^۳.
 صدای کسی که وقتی قرائت او را بشنوی او را در خوف از خداوند می‌بینی.

۷- حفظ قرآن
 حفظ قرآن، اعم از به سینه سپردن و یا نگهداری آن مورد توجه قرار گرفته شده‌است.

قال الصادق عليه السلام: «الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبِرَّةِ»^۴.
 کسی که قرآن را حفظ کند و بدان عمل نماید با سفیران و الا مقام و نیکوکار محشور می‌شود.

۸- قرائت از مصحف
 کسی که قرآن را حفظ نموده بهتر است هنگام قرائت از روی مصحف بخواند تا چشم وی نیز بهره برد.
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الْقِرَاءَةُ فِي الْمَصْحَفِ أَفْضَلُ مِنَ الْقِرَاءَةِ ظَاهِرًا»^۵.
 فضیلت قرائت از روی قرآن بالاتر از قرائت از حفظ است.
 ۹- عمل به قرآن

قاری، الگویی مردم در توجه به قرآن است. او سزاوارترین به عمل مطابق دستورات قرآن می‌باشد.
 قال الصادق عليه السلام: «فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَعَلَّمُ لِيُقَالَ فُلَانٌ قَارِئٌ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَتَعَلَّمُهُ فَيَطْبُقُ بِهِ الصَّوْتِ فَيُقَالُ فُلَانٌ حَسَنُ الصَّوْتِ وَ لَيْسَ فِي ذَلِكَ خَيْرٌ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَتَعَلَّمُهُ فَيَقُومُ بِهِ فِي لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ لا يُبَالِي مَنْ عَلمَ ذَلِكَ وَ مَنْ لَمْ يَعْلَمْهُ»^۶.

برخی قرآن فرامی‌گیرند تا مردم به آنان بگویند فلانی قاری است و برخی قرآن فرا می‌گیرند و تنها صدای آن رامی‌طلبند تا مردم بگویند صدای فلانی زیباست در این دو دسته خیری نیست، و برخی قرآن فرامی‌گیرند و شب و روز بدان کار مبادرت می‌ورزند و باکی ندارند که کسی بر عمل آنها آگاه باشد یا نباشد.
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «رَبُّ تَالِ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ»^۷.

چه بساقاری قرآنی که قرآن وی را لعنت می‌کند. (آیاتی از قرآن را تلاوت می‌کند که تارکان اعمال نیک و یا انجام دهندگان کارهای زشت مورد مذمت قرار گرفته و مطرود از رحمت خدا شمرده شده‌اند، در

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۷۲.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۵۷.

^۳ - میزان الحکمة، ج ۸، ص ۸۲.

^۴ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۳۲.

^۵ - مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۶۸.

^۶ - میزان الحکمة، ج ۸، ص ۹۲.

^۷ - میزان الحکمة، ج ۸، ص ۹۰.

حالیکه وی از آنهاست.)

۱۰- نگاه غیر مادی

قاری نمی‌بایست قرائت را منبع درآمد مالی تصور کند، بر این اساس، شغل قرائت مورد تأیید نیست. قال الصادق علیه‌السلام عن ابیه عن آبائه علیه‌السلام قال: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ يَأْكُلُ بِهِ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهُهُ عَظْمٌ لَا لَحْمَ فِيهِ»^۱.

کسی که قرآن را برای دنیا بخواند روز قیامت محشور می‌شود در حالی که صورتش استخوان بی گوشت است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ لِلدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»^۲.

کسی که قرآن را برای دنیا و زینت آن بخواند بهشت بروی حرام است.

۱۱- تدبیر در قرآن

در کنار تلاوت قرآن، تدبیر در آیات نیز لازم است.

قال الصادق علیه‌السلام: «إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَأَسْأَلِ اللَّهَ الْجَنَّةَ، وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ، فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ»^۳.

وقتی به آیه‌ای بر می‌خوری که در آن ذکر بهشت شده است از خدای بهشت طلب نما، و وقتی به آیه‌ای بر خورد می‌نمایی که در آن ذکر آتش شده است از آن به خداوند پناه ببر.

سجده هنگام شنیدن یا تلاوت برخی از آیات، و نیز ذکر جمله «لِيُكَفِّرَ اللَّهُ رِبَاكَ وَسَعْدِيكَ» بعد از قرائت یا شنیدن «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، و همچنین ذکر جمله «لَا بُشَىٰ لَكُمْ أَلَّا أَنْتُمْ رُبُّكُمْ» بعد از قرائت یا استماع فیای آلاء ربکما تکذبان و... همگی از دستوراتی است که به مامی‌فهماند قاری قرآن بایستی قرائت را سخن گفتن خداوند با وی بداند و در آنچه می‌گوید یا می‌شنود تدبیر کند.

۱۲- اهدا ثواب قرائت

می‌بایست قاری گذشتگان از اقارب و نیز سایر حق داران و معلمان، خاصه معصومین علیه‌السلام را از یاد نبرد و ثواب بخشی از قرائت خود را به آنان هدیه نماید.

علی بن مغیره، می‌گوید: به امام کاظم علیه‌السلام عرض کردم: ... پدرم چهل بار قرآن را در ماه رمضان ختم می‌کرد، من نیز گاهی کمتر و گاهی بیشتر ختم می‌نمایم و چون روز عید فطر فرا می‌رسد، یک ختم را هدیه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌کنم و یکی هدیه علی علیه‌السلام و یکی را هدیه حضرت زهرا علیه‌السلام و همچنین برای همه ائمه علیه‌السلام تا برسد به شما، و تابه حال نیز چنین کرده‌ام، برای من در مقابل این عمل پاداشی هست؟ امام فرمود:

«لَكَ بِذَلِكَ أَنْ تَكُونَ مَعَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. قُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لِي بِذَلِكَ؟ قَالَ نَعَمْ (ثَلَاثَ مَرَّاتٍ)»^۴.

پاداش تو این است که در روز قیامت با آنها خواهی بود، گفتم الله اکبر این پاداش من است؟ امام سه بار فرمود: آری.

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۲۷.

^۲ - میزان الحکمة، ج ۸، ص ۹۱.

^۳ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۳۰.

^۴ - اصول کافی، ج ۲، کتاب فضل قرآن، باب مقدار قرائت قرآن، حدیث ۴.

ادعیه شروع و ختم قرآن

لازم است قبل از قرائت به خدا توکل نمود و قصد تقرب به حضرت ربوبی داشت. نیز می‌بایست قرائت را با دعای خیر برای مؤمنان به پایان رساند. این دو مهم در ادعیه معصومین علیه‌السلام وارد شده‌است.

الف) دعای شروع قرآن

امام صادق علیه‌السلام قبل از قرائت قرآن، مصحف را بدست می‌گرفتند و می‌فرمودند: **«اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا كِتَابُكَ الْمُنزَّلُ مِنْ عِنْدِكَ عَلَى رَسُولِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَلامُكَ الناطِقُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكَ جَعَلْتَهُ هَادِيًا مَنَّا إِلَى خَلْقِكَ وَحَبْلًا مُتَّصِلًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ عِبَادِكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي نَشَرْتُ عَهْدَكَ وَكِتَابَكَ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَظْرِي فِيهِ عِبَادَةً، وَقِرَائَتِي فِيهِ ذِكْرًا، وَفِكْرِي فِيهِ اِعْتِبَارًا، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ اَنْعَطَ بِبَيَانِ مَوَاعِظِكَ فِيهِ، وَاجْتَنَبَ مَعَاصِيكَ وَ لَا تَطْبَعُ عِنْدَ قِرَائَتِي عَلَى سَمْعِي، وَ لَا تَجْعَلَ عَلَيَّ بَصْرِي غِشَاوَةً وَلَا تَجْعَلَ قِرَائَتِي قِرَاءَةً لَا تَدْبُرُ فِيهَا، بَلْ اجْعَلْنِي اَتَدَبَّرُ آيَاتِهِ، وَ اَحْكَمَهُ، اِخْذًا بِشَرَائِعِ دِينِكَ، وَ لَا تَجْعَلَ نَظْرِي فِيهِ غَفْلَةً، وَ لَا قِرَائَتِي هَدْرًا إِنَّكَ أَنْتَ الرَّئُوفُ الرَّحِيمُ.»**
خدایا شهادت می‌دهم که این کتاب از سوی تو بر پیامبر نازل شده‌است و سخن گویای تو بر زبان پیامبر است، که آن را راهنمای خلق و ریسمان متصل بین خود و بندگان قرار دادی.
خدایا من عهد و کتاب تو را منتشر نمودم.

خدایا نگاهم به قرآن را عبادت، و قرائتم را موجب یادآوری و ذکر، و تفکرم در آیات را مایه عبرت قرار ده و مرا از کسانی قرار ده که به بیان مواظبت تو در قرآن پند گیرم و از گناهان پرهیز کنم.
خدایا هنگام قرائت بر گوشم مهر نهدی و بر چشمم پرده نگذاری و قرائتم را قرائت بی تدبیر قرار ندهی، بلکه مرا چنان قرار ده که در آیات و احکام تو تدبیر کنم و جذب کننده شریعت تو باشم و نیز قرار مده نگاهم رادر قرآن غفلت و قرائتم را بیهوده، همانا تو با رأفت و مهربانی.

دعای شروع قرآن منقول از پیامبر عظیم‌الشان^۹:

اللَّهُمَّ بِالْحَقِّ أَنْزَلْتَهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلْ، اللَّهُمَّ عَظَمَ رَغْبَتِي فِيهِ، وَ اجْعَلْهُ نُورًا لِبَصْرِي، وَ شِفَاءً لِبَصْرِي وَ دَهَابًا لِهَمِّي وَ غَمِّي وَ حُزْنِي، اللَّهُمَّ زَيِّنْ بِهِ لِسَانِي وَ جَمِّلْ بِهِ وَجْهِي وَ قَوِّ بِهِ جَسَدِي، وَ ثَقِّلْ بِهِ مِيزَانِي، وَ ارْزُقْنِي تِلَاوَتَهُ عَلَى طَاعَتِكَ اَنَاءَ اللَّيْلِ وَ اطْرَافِ النَّهَارِ، وَ احْشُرْنِي مَعَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْاَخْيَارِ.

خدایا قرآن را به حق نازل کردی و البته به حق نازل شده‌است.
خدایا رغبت مرا به قرآن زیاد فرما و آن را مایه روشنایی دیده‌ام و شفاء سینه‌ام و زدودن غم و اندوه و حزنم قرار بده.
خدایا زبانم را به قرآن جلا بخش. چهره‌ام را به قرآن زینت فرما و بدنم را به قرآن تقویت بخش و نامه عملم را به قرآن سنگین نما، و صبح و شام تلاوت آن را و فرمانبرداری از آن را روزیم فرما و مرا با پیامبر و اهل بیت برگزیده‌ات محشور نما.

ب) ادعیه ختم قرآن

سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این بوده‌است که پس از ختم قرآن سوره حمد و نیز سوره بقره تا «اولئك هم المفلحون» را قرائت می‌فرمودند، این عمل گذشته از استحباب، نوعی عزم بر انجام ختمی دیگر و طلب توفیق از خداوند جهت تحقق آن است. آن حضرت پس از تلاوت این آیات، دعا می‌نمودند.
ما در اینجا دعای ختم نقل شده از حضرت امیرالمؤمنین و امام صادق علیهما‌السلام را نقل می‌نماییم:
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ اشْرَحْ بِالْقُرْآنِ صَدْرِي وَاسْتَعْمِلْ بِالْقُرْآنِ بَدَنِي وَ نَوِّرْ بِالْقُرْآنِ بَصْرِي وَ اَطْلِقْ بِالْقُرْآنِ لِسَانِي وَ اَعِنِّي عَلَيْهِ مَا

أَبْقَيْتَنِي فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ».

خدایا، بوسیله قرآن شرح صدر به من عطا فرما و بدنم را به قرآن به کار انداز و دیده‌ام را به قرآن روشن فرما و زبانم را به قرآن بگشا، و تا وقتی که حیات دارم بر تلاوت آن یاریم فرما، زیرا هیچ قوتی و قدرتی جز در پرتو تو وجود ندارد.

دعای ختم قرآن منقول از امام صادق علیه‌السلام:

«اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ قَرَأْتُ مَا قَضَيْتَ مِنْ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ الصَّادِقِ فَلَكَ الْحَمْدُ رَبَّنَا، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يُجَلُّ حَلَالُهُ وَ يُحَرَّمُ حَرَامُهُ وَ يُؤْمِنُ بِمُحْكَمِهِ وَ مُتَشَابِهِهِ وَ اجْعَلْهُ لِي أُنْسًا فِي قَبْرِي وَ أُنْسًا فِي حَشْرِي وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ تُرْفِيهِ بِكُلِّ آيَةٍ قَرَأَهَا دَرَجَةً فِي أَعْلَى عَالَمِينَ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ».

خدایا آنچه را بر من میسر کردی از قرآن که بر پیامبر صادق نازل فرمودی، قرائت کردم و تو را ای پروردگار به این قرائت شاکرم.

خدایا مرا از جمله کسانی قرار ده که حلال قرآن را حلال و حرام آن را حرام می‌شمارند. و به محکم و متشابه آن ایمان دارند. خدایا قرآن را مونس من در قبر و هنگام حشر قرار فرما و مرا از جمله کسانی قرار ده که با قرائت هر آیه به درجه‌ای از بالاترین درجات بالا بری، اجابت فرما ای پروردگار جهانیان.

تجوید و اهمیت آن

تجوید نزد اهل لغت به معنای نیکو کردن و در اصطلاح، علمی است از علوم قرآنی که شیوه صحیح

اداء حرف و حروف را بررسی می‌کند.

همانطور که می‌دانیم بیان واژه‌ها در هر زبانی، تابع شیوه گویش همان کلمات در همان زبان خاص بوده به طوری که کوچکترین تغییری در آن موجب تغییر مفاهیم آن می‌شود. مثلاً در زبان فارسی **گل** به معنای گیاهی خوشبو است ولی اگر ضمه گاف تبدیل به کسره شود، معنای مخلوطی از آب و خاک می‌دهد، واضع لغت و یا استعمال عرفی، **گل** را به معنای نبات خوشبو و **گل** را به معنای مخلوط خاک و آب قرار داده است.

این مطلب در زبان عربی بواسطه کثرت اشتقاقات و صیغه های مختلف با معانی گوناگون، اهمیت بیشتری دارد و جزئی‌ترین تغییرات موجب سلب معنای اصلی می‌شود و گاه معنای متضاد با آن را می‌فهماند.

این مهم برای فارسی زبانان اهمیت ویژه‌ای می‌یابد چرا که کتابت این زبان عربی است و برخی از این حروف در این زبان به يك شکل تلفظ می‌گردند.

به چند نمونه ذیل توجه نمایید.

سئل: سوال كرد سئل: سرفه كرد

صمد: بی نیاز سمد: کود

صبر: شکیبایی‌تر: هلاکت

الیه: به سوی او علیه: برضد او

ثم: اینجا ثم: سپس

الیم: در دناک‌علیم: دانا

علاوه اینکه، زبان عربی، زبان قرآن و زبان نماز است و بنابر فتاوی فقهاء، نماز کسی که مخارج حروف را از هم جدا نمی‌نماید، باطل است و تعداد حروفی که دارای مخارج مختلف بوده ولی در زبان فارسی به يك صورت اداء می‌شوند کم نیستند، به جهت توجه به این مسئله به گزیده‌ای از دستورات فقهی علماء گذشته در این زمینه توجه فرمایید.

مرحوم محقق در فوائد الشرایع می‌فرماید:

«لا ريب ان رعاية المنقول في صفات القرانة و التسبیح و التشهد من حركات و سكنات للاعراب و البناء و غیر ذلك لما يقتضيه نهج العربي كالادغام الصغير علی ما صرح به شيخنا الشهيد في البيان و المدالمتمصل، واجبة و مع الاخلال بشيء من ذلك تبطل الصلاة و لا نعرف في ذلك كله خلافا»^۱

شکی نیست آنچه که در صفات قرانیت و تسبیح و تشهد از حرکت و سکون و اعراب و بناء، و هر آنچه که مقتضای روش عربی است مانند ادغام صغیر همانطوری که شیخ شهید در کتاب بیان فرموده است و نیز مد متصل، رعایت آن واجب است و اخلال در آن موجب بطلان صلاة می‌شود و تمامی علماء شیعه بر این مسئله اتفاق دارند.

لذا بر ماست که در این خصوص کنجاوی خاص داشته و در تعلیم و تعلم این علم کوشش نمائیم و راه ورود به معانی ژرف و گسترده قرآن و معارف آل بیت علیهم‌السلام را با شیوه صحیح تلفظ و قرائت آن هموار نمائیم.

بنابر این آنچه که فقیه اهل بیت محمد حسن نجفی «صاحب جواهر الکلام» در مورد عدم لزوم تجوید آورده‌اند قابل پذیرش نمی‌باشد. ایشان می‌فرمایند:

«ینبغی ان یعلم ان المدار فی صدق امتثال الامر بالكلمة المشتملة علی الضاد، صدق ذلك علیه فی عرف القارین کغیره من الحروف فوسوسة کثیر من الناس فی الضاد و ابتلائهم باخراجہ و معرفة مخرجه فی غیر محلها»^۲

^۱ - جواهر الکلام در شرح شرایع الاسلام، ج ۹، ص ۲۸۷.

^۲ - جواهر الکلام، ج ۹، ص ۳۹۹.

سزاوار است دانسته شود معیار انجام وظیفه در کلمه‌ای که حرف ضاد دارد این است که همانند دیگر حروف، قراء قرآن آن تلفظ را تصدیق کنند، بنابراین وسوسه بسیاری از مردم در تلفظ ضاد و مبتلا شدن به مخارج آن و یا خروج حرف از مخرج، صحیح نیست.

صاحب جواهر در ادامه سخن خود می‌گوید:

انما نشأ ذلك من بعض جهال من يدعى المعرفة بعلم التجويد من بنى فارس المعلوم صعوبة اللغة العربية عليهم^۱.

این کلام از صاحب جواهر نیکوست ولی آنچه ایشان از عبارت «تجوید مصنوع فارسی زبانها بوده و در عصر ائمه علیهم السلام غیر معمول است» استنباط کرده‌اند، قابل قبول نیست.

استنباط ایشان این است که چون تجوید را فارسی زبان تدوین کرده پس ریشه دینی ندارد. شخصیت فقهی او و مقام والایش قدس الله نفسه الزکیة، بر کسی پوشیده نیست، ولی این کلام از حضرت ایشان قابل تأمل است.

زیرا اولاً معصومین علیهم السلام در میان مردم عرب زبان بوده‌اند و آنها خود دقیقاً قواعد صحت ادای حروف را رعایت می‌نمودند و دیگر حاجتی به بیان اباحت تفصیلی علم تجوید نبوده‌است. علاوه بر این دستورات صریح و کلی از ائمه اطهار علیهم السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قرائت صحیح وارد شده‌است که ما در بحث فضیلت قرائت قرآن و آداب قرائت گوشه‌ای از آنها را طرح نمودیم.

ثانیاً: بسیاری از علوم در اعصار اولیه مطرح نبوده‌اند چون به آنها احتیاجی نبوده است. در این رابطه می‌توان به علوم رجال، درایه و... اشاره کرد.

ثالثاً: ترویج علم تجوید در بین فارسی زبانها، طعن و ایراد به حساب نمی‌آید زیرا اینان و هر عجم زبان دیگر برای صحت قرائت و أخذ قرائت عربی به آن محتاج هستند نه کسی که زبان وی عربی است.

تذکر: قبل از ورود به مباحث تجوید، لازم است این نکته ذکر شود که: مباحث تجویدی را می‌توان بر دو بخش کلی تقسیم نمود، قسم اول مباحثی هستند که هدف از آنها آشنائی با اصطلاحات تجویدی بوده و دخالت مستقیمی در شیوه تلفظ حروف و واژه‌ها ندارند، این بخش را می‌توان تجوید علمی نامید. بخش دوم را مباحثی تشکیل می‌دهد که بایستی پیوسته با تمرین پی در پی همراه باشند و یادگیری تئوریک آنها بی اثر می‌باشد، از این قسم می‌توان به تجوید عملی تعبیر نمود.

انواع قرائات

بنابر آنچه که متداول است، قرآن کریم را از جهت رعایت قواعد تجویدی و سرعت در تلاوت، می‌توان به چهار شیوه قرائت نمود. این چهار شیوه عبارتند از:

^۱ - همان، ص ۴۰۰.

۱- تحقیق

در این شیوه، قرآن با تأنی کامل و گاه با تکرار آیات و دقت زیاد در رعایت قواعد و اسلوبهای تجویدی و توجه به اختلاف قرائات، تلاوت می‌شود، این روش را بواسطه اینکه امکان بیشتری می‌دهد تا قاری دقت و تدبیر در معانی کلمات بنماید، تحقیق خوانی می‌گویند.

۲- ترتیل

در این شیوه قرآن را با تأنی و بدون تکرار، ولی با دقت در رعایت نکات تجویدی قرائت می‌نمایند، در این روش، به اختلاف قرائات توجه نمی‌شود و کلمات با فاصله منظم و پشت سر هم اداء می‌گردند.

۳- تدویر

در این شیوه سرعت قرائت بیشتر است و لذا رعایت قواعد به اندازه دو مرحله قبل نیست. این روش همانطور که از اسم آن پیداست روش ختم و دوره کردن قرآن می‌باشد.

۴- تحدیر

تحدیر به معنای سرعت و شتاب در فرود آمدن است و در اینجا به معنای شتاب در تلاوت قرآن می‌باشد.

در این شیوه سرعت قرائت بسیار زیاد است، و طبعاً رعایت نکات تجویدی بسیار کم می‌شود به طوری که قاری حداکثر می‌تواند لحن جلی را مرتکب نشود.

ما در بیان ترجیح روشی بر روش دیگر نیستیم، زیرا به نظر می‌رسد، ذوق و سلیقه قاری در آن لحظه‌ای که می‌خواهد مشغول قرائت شود و نیز مقدار معلومات او از قواعد ادبیات عرب و معانی الفاظ و تفسیر آن، همه در انتخاب نوع قرائت مؤثر باشد.

البته ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که تلاوت قرآن راهی است برای کشف معانی کلام وحی در حد وسع و توان، لذا قرائت به هر شیوه‌ای که باشد بایستی راه را برای تدبیر در معانی هموار نماید.

اقسام حروف عربی

حروف عربی بر دو دسته‌اند:

دسته اول، حروف اصلی: حروف اصلی آن دسته از حروفی هستند که اصل و اساس را در ادبیات عرب تشکیل می‌دهند، بنابر استقراء تام در کلمات فصیح عرب، تعداد این حروف ۲۸ حرف است.

البته برخی «الف» را یک حرف مستقل محسوب نموده و تعداد حروف را به ۲۹ حرف رسانیده‌اند. ولی

- به نظر می‌رسد که این مبناء صحیح نباشد زیرا: اولاً «الف» دارای مشخصه‌هایی است که این مشخصات در سایر حروف وجود ندارد و از جمله آنها:
- ۱- محل اداء الف نقطه خاصی از دستگاه تکلم نیست.
 - ۲- الف به تنهایی قرائت نمی‌شود.
 - ۳- الف حرکت نمی‌پذیرد.
- ثانیاً: «واو» و «یاء» مدی نیز همانند «الف» از حروف جوفی می‌باشند و اگر «الف» يك حرف مستقل محسوب شود، بایستی این دو نیز حروف مستقله‌ای شمرده شوند.
- دسته دوم، حروف فرعی: حروف فرعی آن دسته از حروفی هستند که بین دو مخرج یابین مخرج حروف اصلی قرار گرفته‌اند. تعداد این حروف طبق قرائت عاصم ۶ حرف است.^۱
- ۱- الف اماله شده مانند اماله مجریها.
 - ۲- یاء اشمام شده مانند اشمام قیل.
 - ۳- الف مفخم مانند الف در قال.
 - ۴- لام مفخم مانند لام در لفظ جلاله الله.
 - ۵- نون اخفاء شده مانند اخفاء نون در انفس.
 - ۶- میم اخفاء شده مانند اخفاء میم در أنتم به.

الف و همزه

- همزه و الف از چند جهت با هم فرق دارند:
- ۱- همزه حرکت می‌پذیرد ولی الف قبول حرکت نمی‌کند.
 - ۲- همزه مستقل قرائت می‌شود ولی الف تابع حرکت حرف قبل است.
 - ۳- همزه در اول، وسط و آخر کلمه می‌آید ولی الف در اول کلمه نمی‌آید.
 - ۴- همزه از حلق تلفظ می‌شود ولی الف از حروف جوفی می‌باشد.
- تذکر: در گذشته طریقه نوشتن همزه، رسم الخط خاصی نداشته است، و تنها پایه همزه (ا-و-ی) نوشته

^۱ - طبق قرائت قراء دیگر، تعداد حروف فرعی به ۸ حرف می‌رسد، بنابراین قرائت، حرف «ص» مخلوط به «ز» و همزه تسهیل شده نیز، حرف فرعی شمرده می‌شوند و البته در قرائت عاصم «ص» با «ز» مخلوط نمی‌شود و همزه نیز همیشه صفت «نیر» دارد و تسهیل نمی‌گردد.

می‌شده‌است. مانند مؤمن، شیء، انشاء بعدها برای سهولت در قرائت علامت (ء) را روی پایه مخصوص قرار می‌دادند. این قاعده هم اکنون در مصاحف اجرا می‌شود. البته هرگاه پایه همزه الف باشد، گاهی این علامت حذف می‌شود. انشأهن انشأهن.
معمولاً پایه همزه، موافق حرکت حرف قبل است مثلاً در مؤمن بواسطه ضمه «میم» پایه همزه «واو» شده‌است. البته این قاعده استثنائاتی دارد که در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد.

انواع همزه

۱- همزه وصل، همزه‌ای را گویند که در درج کلام (هنگام وصل به کلمه قبل) ساقط شود.
۲- همزه قطع، همزه‌ای را گویند که در درج کلام (وسط کلام) ساقط نمی‌شود. بلکه به همان صورت تلفظ می‌شود. مانند: **أَحْسَنَ، مَا أَحْسَنَ.**
توجه:

چون همزه وصل در وسط کلام تلفظ نمی‌شود، معمولاً در قرآن، اعراب آن نوشته نمی‌شود و این برای تلاوت کننده‌ای که بر آن کلمه وقف نموده‌است، مشکل ایجاد می‌کند. زیرا کسی که با ادبیات عرب آشنایی نداشته باشد نمی‌تواند اعراب همزه را تشخیص دهد. برای سهولت امر، به قواعد زیر توجه شود.

همزه در افعال

اگر حرف وسط از حروف اصلی کلمه، فتحه یا کسره باشد، همزه مکسور تلفظ می‌شود و اگر حرف وسط از حروف اصلی کلمه، ضمه بود، همزه مضموم اداء می‌شود. مانند:

وَاضْرِبْ	اَضْرِبْ
مَا كُنْتُ سَبَّ	اَكُنْتُ سَبَّ
قِيلَ ادْخُلْ	اُدْخُلْ

همزه در ال

همزه در «ال» همیشه مفتوح است. **النَّجْمُ - الأَنْسَان - الأَيْتَامِي - الأَمِيرَان.**

همزه در اسماء دیگر

در اسماء، همزه همیشه مکسور است. **ابْن - اِسْم - اِغْرَام - اِسْتَبْدَال.**

تشخیص همزه قطع و وصل در مصحف

در برخی از مصاحف، بالای همزه قطع علامت همزه (ء) و بالای همزه وصل علامت (ص) کوچک گذاشته‌اند، برخی دیگر از مصاحف، همزه قطع را با علامت همزه (ء) و همزه وصل را بدون علامت می‌نویسند.

علامات حروف

حروف را به یکی از چهار علامات --- َ --- ُ --- ِ --- ِ قرائت می‌نمایند. اصولاً علامات حروف دو قسمند:

- ۱- گاهی علامات جزء حرف است، چنین علامتی را علامت لازمی حرف می‌گویند.
- ۲- گاهی علامت جزء حرف نیست بلکه به علتی بر حرف عارض شده‌است. این نوع علامت را علامت عارضی حرف نامند مثلاً در کلمه الرَّحِيمِ فتحه، لازمه راء است، کسره، لازمه حاء است، سکون، عارضه میم می‌باشد و عروض آن بر میم بواسطه وقف آن است. و یا مثلاً در دو کلمه «إِنْ ارْتَبْتُمْ» سکون نون لازمه حرف نون است ولی بواسطه قرین شدن دو ساکن (نُ رُ) در کلام و صعوبت تلفظ آن، حرف ساکن اول «ن» را کسره می‌دهند، چنین کسره‌ای کسره عارضی «ن» است.

لحن و اقسام آن

لحن در اصطلاح تجوید به معنای خطا در قرائت است و بر دو قسم، تقسیم شده‌است .

- ۱- لحن جلی و آن خطائست که بر ظاهر لفظ عارض می‌گردد چه منجر به فساد معنی شود یا نه. مانند تغییر حرکت یا تغییر حرف در کلمات و یا ترك اظهار، مد، ادغام، و امثال آن. پس هر گونه قرائت اشتباه را می‌توان لحن جلی نامید. مانند قرائت: صراط به صورت صرات و عَبْدُهُ به صورت عَبْدَهُ.
- ۲- لحن خفی و آن خطائست مربوط به کمال صحت لفظ، نه نفس صحت آن. به عبارت دیگر، لحن خفی، ظاهر لفظ را تغییر نمی‌دهد بلکه درجه کمال صحت را پائین می‌آورد، لذا تشخیص آن فقط برای متخصصین علم قرائت و تجوید میسر است.

از جمله موارد لحن خفی، عدم رعایت مقدار مد، عدم رعایت مراتب صفات، عدم رعایت مقدار اخفانات و... است.

مخارج حروف

مخرج، اسم مکان و به معنای محل خروج شیء می‌باشد و در اصطلاح تجوید به معنای موضع خروج حرف از دستگاه تکلم است. اگر دقت کافی در محل خروج همه حروف به عمل آید، مشخص می‌شود که هر حرف، مخرج معینی دارد و دو حرف مشاهده نمی‌شود که مخرج واحدی داشته باشند. اثبات این مطلب محتاج به دلیل نیست زیرا وجود يك مخرج برای چند حرف موجب می‌شود که آنها، يك حرف واحد شوند. در برخی از کتب تجویدی دیده می‌شود که گاه برای چند حرف يك مخرج نگاشته‌اند. این نوع از تقسیم بندی (مخارج مشترك) تسامحی است و صرفاً برای تفهیم مباحث تجوید در اذهان است و لذا نمی‌تواند بیانگر دقیق مخرج حرف باشد. زیرا همانطور که ذکر شد، اختلاف حروف در اختلاف مکانهایی است که آن حروف از مکان و منزل خود خارج می‌شوند. البته همه اختلاف حروف مربوط به مخارج آنها نیست، بلکه علت عمده اختلاف حروف را در صفات آنها می‌توان جستجو کرد.

دستگاه تکلم

چون مخرج را محل خروج حرف از دستگاه تکلم معنی نمودیم، لازم است قبل از ورود به بحث مخرج، دستگاه تکلم را توضیح دهیم. بدن انسان از سلسله اعضاء و دستگاههائی تشکیل شده است. یکی از این دستگاهها که عمل ارتباطی انسان با جهان خارج از خود را به عهده دارد، دستگاه تکلم نامیده می‌شود. هوا که حاوی اکسیژن لازمه برای خون است وارد ریه‌ها می‌شود (دم) و در آنجا خون را تصفیه نموده و فضولات آنرا از بدن بوسیله دهان و بینی خارج می‌سازد (بازدم). اگر انسان اراده کند سخن بگوید، این هوا در حین خروج، تارهای صوتی تعبیه شده در حنجره را مرتعش می‌کند و از شیوه ارتعاش و نیز اصابت این هوا به بقیه دستگاه تکلم، انواع حروف تولید می‌گردد. بعد از بیان این مقدمه مختصر، به طرح مواضع دستگاه تکلم می‌پردازیم. دستگاه تکلم از پنج موضع تشکیل شده است که به ترتیب ایجاد حروف این مواضع را بر شمرده و حدود هر يك را معین می‌نمائیم.

- ۱- موضع حلق ابتدای این موضع بیخ زبان و انتهای آن آغاز تارهای صوتی است.
- ۲- موضع زبان این موضع از حرکات زبان بزرگ (لسان) و زبان کوچک (لهات)، ایجاد می‌شود.
- ۳- موضع جوف فضای خالی داخل دهان را جوف گویند.
- ۴- موضع لب این موضع از کیفیت قرار گرفتن دو لب با هم یا لب و دندان، ایجاد شده است.
- ۵- موضع بینی (خیشوم) این موضع، بخش مستقلی نیست بلکه کیفیت برخی حروف را مشخص می‌کند.

۱- موضع حلق

همانطور که گفتیم، آغاز این موضع انتهای زبان است و تا تارهای صوتی امتداد می‌یابد. این موضع خود بر سه قسم است:

قسم اول: **ادنی الحلق**: یعنی نزدیکترین قسمت حلق نسبت به زبان.

قسم دوم: **وسط الحلق**: حد وسط بین دو قسم.

قسم سوم: **اقصى الحلق**: یعنی دورترین قسمت حلق نسبت به زبان.

مجموعاً شش حرف از موضع حلق تلفظ می‌شوند که عبارتند از: «ه، هـ، ع، ح، غ، خ».

حروف حلق شش بود ای با و فاهمزه و ها، عین و حا، غین و خا و یا

حروف حلق شش بود ای نور عینها و همزه، حاء و عین و خاء و غین **اقصى الحلق**

حروفی که از **اقصى الحلق** تلفظ می‌شوند عبارتند از: «همزه» و «ها».

طریقه تلفظ «همزه»: هنگام تلفظ همزه تارهای صوتی به صورتی قرار می‌گیرند که هوای می‌تواند خارج شود، لذا هوادر قفسه سینه حبس می‌گردد، این تارها به یکباره جدامی‌شوند و هوا به صورت ناگهانی آزاد می‌گردد و این آزاد شدن هوا، صوتی ایجاد می‌کند که همان اصطلاحاً «همزه» نام گرفته‌است.

تمرین کنید: **الله - اکبر - ایاک - الآ - اسئلك**.

طریقه تلفظ «ها»: هنگام تلفظ «ها»، تارهای صوتی بسیار به هم نزدیک می‌شوند، و همین موجب می‌شود که هوای سخته خارج شود، صدایی که به خاطر سخت خارج شدن هوا ایجاد می‌شود، اصطلاحاً «ها» گویند.

تمرین کنید: **الله اکبر - اهدنا - هو - له - بحمده**.

حبس کامل هوادر تلفظ «همزه» و حبس تقریبی آن در تلفظ «ها»، فرق مخرج این دو حرف است.

وسط الحلق

حروفی که از وسط الحلق ادا می‌شود عبارتند از: «عین» و «حاء».

طریقه تلفظ «عین»: این حرف از بدون حرکت ماندن هوا در وسط حلق ایجاد می‌شود. لذا در خلال تلفظ آن، هوایی خارج نمی‌گردد.

در این مثالها دقت کنید: **عالمین - اعلی - انعمت - علیهم**.

طریقه تلفظ «حاء»: از تماس فشرده هوا به وسط حلق ایجاد می‌گردد، در خلال تلفظ آن هوا به صورت فشرده خارج می‌شود.

به این مثالها توجه کنید: **فلاح - الحمد - الرحمن - الرحیم**.

ادنی الحلق

حروفی که از ادنی الحلق تلفظ می‌شوند عبارتند از: «غین» و «خاء».

طریقه تلفظ «غین»: محل تلفظ آن همان محل غرغره نمودن و یا صدای خنده کودک است.

مثال: **غیر - معضوب - غنم - الغی**.

در بیان طریقه عملی تلفظ غین باید گفت که مخرج غین وسط مخرج دو حرف «خ» و «ق» قرار گرفته‌است.

طریقه تلفظ «خاء»: محل تلفظ آن کمی بالاتر از محل تلفظ غین است یعنی در واقع، مخرج «خاء»

بین مخرج «عین» و «غین» قرار گرفته است. بواسطه تنگ شدن مخرج هوا، صدای خراشی ایجاد می‌شود که همان صدای «خ» است. مثال: خیر - خبیر - خصمان - خالدون.

دندانها

هجده حرف از شکل قرار گرفتن زبان و رابطه آن با دندانها ایجاد می‌شوند، لذا قبل از ورود به بحث در موضع زبان، شناسایی اسامی دندانها لازم است. هر انسان معمولا ۳۲ دندان دارد که تعداد ۱۶ دندان در فك بالا و همین مقدار در فك پایین قرار گرفته‌اند. قسمتی از دندانها که در جلو دهان واقع شده‌اند اصطلاحا مقادیم گویند و قسمتی که عقب قرار گرفته‌اند، مآخیر یا اضراس نامیده می‌شوند. دندانهای مقادیم از سه بخش تشکیل شده و تعداد آنها مجموعا دوازده عدد است. بخش اول که در جلو واقع شده‌اند و تعداد آنها چهار دندان است، ثنایا نامیده می‌شوند و در فارسی پیشین گویند. بخش دوم که کنار ثنایا واقع شده‌اند و تعداد آنها چهارتاست، رباعیات می‌نامند. بخش سوم که بعد از رباعیات قرار گرفته‌اند و باز هم تعداد آنها چهارتاست، انیاب یا نیش می‌گویند. دندانهای مآخیر نیز از سه بخش تشکیل شده و تعداد آنها مجموعا بیست دندان است. بخش اول که بعد از انیاب واقع شده‌اند و تعداد آنها چهارتاست، ضواحك یا کرسی کوچک می‌نامند، این دندانها معمولا آخرین دندانهایی است که هنگام خندیدن نمایان می‌شوند، به همین جهت آنها را به ضواحك نامگذاری کرده‌اند. بخش دوم که بعد از ضواحك قرار گرفته‌اند و تعداد آنها دوازده دندان است، طواحن می‌نامند. طواحن به معنای آسیابهای بزرگ و جمع طاحن می‌باشد. در فارسی این قسم از دندانها را کرسیهای بزرگ

گویند. بخش سوم که بعد از طواحن قرار گرفته‌اند و تعداد آنها چهارناست، نواجذ می‌نامند. نواجذ جمع ناجذ و به فارسی دندان عقل می‌گویند.

۲- موضع زبان

از موضع زبان مجموعاً هجده حرف در هفت بخش تلفظ می‌شوند که عبارتند از:
الف) حروف لهوی
حروفی هستند که با دخالت زبان کوچک تلفظ می‌شوند و لذا آنها را لهوی نامیده‌اند. این حروف عبارتند از: «ق، ک».^۱
طریقه تلفظ حرف «ق» قسمت انتهایی زبان بزرگ به کام بالا و نیز لهات می‌چسبند و راه خروج هوا را کاملاً مسدود می‌کند، آزاد شدن ناگهانی هوا حرف قاف را ایجاد می‌نماید.
مثال: قُل - قِنَا - اقْتَرَب - قَوْم.
طریقه تلفظ حرف «ک» مانند «ق» اداء می‌شود با این تفاوت که سطح بیشتری از زبان (حدود یک سوم ته زبان) با کام بالا تماس می‌شود و لذا مخرج آن جلوتر از «ق» واقع شده‌است و به همین خاطر رقیق و نازک ادا می‌گردد.
مثال: اَكْبَرُ - مَالِكٌ - عَلَيْكَ - كُفُوًا.
ب) حروف شجری
حروفی هستند که از شجر یعنی گشادگی بین دو فك تلفظ می‌شوند و به همین خاطر آنها را شجری می‌گویند.

^۱ - در تلفظ قاف سر زبان کوچک بر زبان بزرگ تماس می‌شود و در تلفظ کاف انتهایی زبان کوچک بر زبان بزرگ تماس می‌گردد، و لذا برخی «ق» را غلصمی بر گرفته شده از غلصمه یعنی ابتدای زبان کوچک، و «ک» را عکدی به معنای بیخ زبان کوچک، می‌نامند.

این حروف عبارتند از: «ج، ش، ی»^۱.
طریقه تلفظ «ج»: از وسط زبان تا سر آن به کام بالا می‌چسبد و هوا کاملاً محبوس می‌شود، جدا شدن ناگهانی آن، حرف «ج» را ایجاد می‌کند.
طریقه تلفظ «ش»: از وسط تا سر زبان به کام بالا بسیار نزدیک می‌شود به صورتی که هوا محبوس نشده و جریان می‌یابد.
طریقه تلفظ «ی»: بخشی از زبان به کام بالا نزدیک و هوا به راحتی خارج می‌شود.
 (ج) حروف نثوی
 بواسطه دخالت لثه در این حروف، آنها را لثوی نامگذاری کرده‌اند، این حروف عبارتند از: «ر، ل، ن».

طریقه تلفظ: از تماس کناره‌های جلوی زبان با لثه دندانهای مقادیم در فك بالا این سه حرف ادا می‌شوند با این تفاوت که مخرج حرف «ر» کمی عقب‌تر از مخرج حرف «ل» و مخرج حرف «ل» کمی عقب‌تر از مخرج حرف «ن» واقع شده و البته در تلفظ حرف «ل» مقدار بیشتری از جلو زبان بادندان مماس می‌گردد.

(د) حروف نولقی
 ذلق به معنای تیزی است و مراد از ذلق در اینجا تیزی نوک زبان است، و چون در تلفظ این دسته از حروف تیزی سر زبان دخالت دارد، این حروف را ذولقی گویند و عبارتند از: «ث، ذ، ظ».
 طریقه تلفظ حرف «ث»: سر زبان به دندانهای ثنایای بالا رسیده و مقداری از زبان از میان ثنایای دو فك خارج می‌شود.

تمرین کنید: ثلاث - ثمرات - ثبورا - اثم.
 طریقه تلفظ حرف «ذ»: سر زبان مماس بر سر دندانهای ثنایای بالا می‌شود.
 تمرین کنید: الذین - ذلك - عذاب - مذنبین.
 طریقه تلفظ حرف «ظ»: سر زبان به قسمت بالای دندانهای ثنایای بالا (پایین‌تر از برجستگیهای بالای ریشه ثنایا) مماس می‌گردد.
 تمرین کنید: عظیم - ظلم - الظن - ظالم.

(ه) حروف اسلی
 حروفی هستند که در تلفظ آنها تیزی نوک زبان یعنی أسل دخالت دارد و به همین جهت آنها را اسلی نام گذارده‌اند.
 این حروف عبارتند از: «ز، س، ص».

طریقه تلفظ: این سه حرف از تماس سر زبان با پایه دندانهای ثنایای پایین و برآمده شدن وسط زبان تلفظ می‌شود با این تفاوت که مقدار برآمدگی زبان در «ص» بیشتر از «س» و در این حرف بیشتر از «ز» است.
 (و) حروف نطعی

نطع به معنای چروکها و شکافهای بالای دندانهای ثنایای بالاست. به خاطر دخالت آن قسمت از دهان در تلفظ این دسته از حروف، آنها را حروف نطعی می‌نامند. حروف این دسته عبارتند از: «ت، د، ط».

طریقه تلفظ: در تلفظ هر سه حرف، سر زبان به همان برجستگیها اصابت می‌کند و موجب می‌شود هوا کاملاً حبس شود، هنگام تلفظ این حروف، زبان به یکباره جدا می‌شود، صوتی که از جدا شدن و در نتیجه رها شدن هوا ایجاد می‌شود، سه حرف فوق را تولید می‌نماید. میزان تماس زبان، با نطع در این سه حرف متفاوت است در حرف «ط» میزان تماس بیشتر و در حرف «ت» کمتر است.

^۱ - برخی حروف شجری «ش، ض، ج» گفته‌اند و بعضی دیگر «ك» و «یا» را نیز از حروف شجری به حساب آورده‌اند، لکن تحقیق مطلب همان است که در متن آورده شده‌است.

به صورتیکه مخرج اصلی «ط» بالاتر از «د» و آن بالاتر از «ت» می‌باشد.
به این مثالها توجه کنید: **صراط - يُطعم - مطع - طبع**.

(ز) حرف ضرسی

در تلفظ این حرف دندانهای مآخیر یا اضراس دخالت دارند لذا آنرا حرف ضرسی نام نهاده‌اند و عبارتست از: حرف «ض»^۱.

طریقه تلفظ: شیوه تلفظ این حرف برای کسی که هنوز عادت به تلفظ آن ننموده، شاید سخت به نظر برسد.

پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بنا بر روایتی می‌فرماید: **«إِنِّي أَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ بِالضَّادِ»**. من فصیحترین تلفظ کننده ضاد هستم».

این حدیث ما را متوجه این نکته می‌نماید که تلفظ ضاد نزد خود عرب هم دشوار بوده‌است و به همین جهت پیامبر به اینکه صحیح‌ترین متلفظ به ضاد است، افتخار می‌فرماید.

در تلفظ این حرف کناره‌های آخر زبان در طرف راست یا چپ به دندانهای اضراس همان طرف مماس می‌شود و به همین دلیل خروج هوا مشکل می‌گردد، هوایی که به سختی از آن محل خارج می‌شود حرف «ض» را ایجاد می‌نماید.

به مثالهای زیر توجه کنید:

مغضوب - الضالین - عَضبان - ضلّ.

بنابر آنچه در بحث اوصاف خواهد آمد حرف «ض» صفت شدت ندارد بلکه دارای صفت رخوة می‌باشد و لذا با حرف «ظ» قریب المخرج می‌باشد.

بر این اساس در تلفظ «ض» توجه به این نکته الزامی است که بایستی دقت داشت این حرف با حرف «ظ» مخلوط نگردد. این امر در مبحث صفات و اضحتر خواهد شد. انشاءالله تعالی.

فقیه اهل بیت محمد حسن نجفی «صاحب جواهر الکلام» می‌فرماید:

«بِنَبِيٍّ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْمَدَارَ فِي صَدَقِ امْتِثَالِ الْأَمْرِ بِالْكَلِمَةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى الضَّادِ، صَدَقَ ذَلِكَ عَلَيْهِ فِي عَرَفِ الْقَارِئِينَ كَغَيْرِهِ مِنَ الْحُرُوفِ فَوْسُوسَةً كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فِي الضَّادِ وَابْتِلَانَهُمْ بِاخْرَاجِهِ وَ مَعْرِفَةِ مَخْرَجِهِ فِي غَيْرِ مَحَلِّهَا»^۲.

«سزاوار است دانسته شود معیار انجام وظیفه در کلمه‌ای که حرف ضاد دارد این است که همانند دیگر حروف، قراء قرآن آن تلفظ را تصدیق کنند، بنابر این وسوسه بسیاری از مردم در تلفظ ضاد و مبتلا شدن به مخارج آن و یا خروج حرف از مخرج، صحیح نیست.

این کلام از صاحب جواهر نیکوست ولی ایشان به دنبال کلام سابق تجوید را مصنوع فارسی زبانها می‌پندارد و آن را غیر معمول در عصر ائمه: می‌داند به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«أَمَّا نَشَأُ ذَلِكَ مِنْ بَعْضِ جِهَالٍ مَنْ يَدْعِي الْمَعْرِفَةَ يَعْلَمُ التَّجْوِيدَ مِنْ بَنِي فَارِسِ الْمَعْلُومِ صَعُوبَةَ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ عَلَيْهِمْ»^۴.

شخصیت فقهی او و مقام والايش قدس الله نفسه الزكية، بر کسی پوشیده نیست، ولی گنج‌انیده شدن مطالب فوق که استدلالی نبوده بلکه برهان برخلاف آن اقامه شده است، در ۴۳ جلد کتاب استدلالی

^۱ - به حرف ضرسی، حرف حافی هم می‌گویند، حاقه به معنای اطراف است و حرف حافی یعنی حرفی که در تلفظ آن اطراف زبان دخالت دارد.

^۲ - جواهر الکلام، ج ۹، ص ۳۹۹.

^۳ - جواهر الکلام، ج ۹، ص ۳۹۹.

^۴ - نفس مصدر، ص ۴۰۰.

مناسبت ندارد.

زیرا اولاً معصومین: در میان مردم عرب زبان بوده‌اند و آنها خود دقیقاً قواعد صحت ذکر الفاظ را رعایت می‌نمودند و دیگر حاجتی به ذکر اباحت تفصیلی علم تجوید نبوده است علاوه اینکه دستورات صریح و کلی از ائمه اطهار و پیامبر مکرم در قرائت صحیح وارد شده است که ما در بحث فضیلت قرائت قرآن و آداب قرائت گوشه‌ای از آنها را ذکر نمودیم.

ثانیاً: ترویج علم تجوید در بین فارسی زبان‌ها طعن و ایراد بحساب نمی‌آید زیرا اینان برای صحت قرائت و اخذ قرائت عربی به آن محتاج هستند نه کسی که زبان وی عربی است.

ثالثاً: بسیاری از علوم بواسطه عدم احتیاج به آنها در اعصار اولیه مطرح نبوده‌اند در این رابطه می‌توان به علوم رجال، درایه و... اشاره کرد، والله العالم.

خلاصه‌ای از موضع زبان

- ۱ - حروف لهوی: ق.ک
- ۲ - حروف شجری: ج.ش.ی
- ۳ - حروف لثوی: ر.ل.ن
- ۴ - حروف ذوقی: ث.ذ.ظ
- ۵ - حروف اسلی: ز.س.ص
- ۶ - حروف نطعی: ت.د.ط
- ۷ - حروف ضرسی: ض

۳- موضع جوف

مراد از جوف فضای خالی داخل دهان از حلق تا دندانهاست.

موضع جوف محل خروج سه حرف «الف مدی»، «واو مدی»، «یا مدی» است.

الف مدی: هر الفی را گویند که قبل از آن فتحه آمده باشد، مانند الف در **قال**.

واو مدی: هر واوی را گویند که قبل از آن ضمه آمده باشد، مانند واو در **قُولُوا**.

یا مدی: هر یائی است که قبل از آن کسره آمده باشد، مانند یا در **قیل**.

تذکر: در واقع جوف محل خروج حرف مستقلی نیست بلکه هر حرفی که به نحوی مد طبیعی یا غیر طبیعی داشته باشد، مد آن از جوف تلفظ می‌شود.

۴- موضع لب

لب را در اصطلاح شفه و دو لب را شفتین می‌گویند، و به همین خاطر این حروف را حروف شفوی یا شفهی می‌نامند.

این حروف عبارتند از: «ب، ف، م، و».

طریقه تلفظ حرف ب: دو لب کاملاً به هم می‌چسبند و هوا را در داخل دهان محبوس می‌کنند، آنگاه که دو لب از هم جدا شوند، هوای خارج شده صدائی را ایجاد می‌کند که همان حرف «ب» است.

طریقه تلفظ حرف «ف»: دندانهای ثنایای بالا بر قسمت داخلی لب پایین مماس می‌شود و حرف فاء را تولید می‌نماید.

مثال: **كُفُواً - فَلَاح - يَفْعَلُ - فِى.**

طریقه تلفظ حرف «م»: دو لب به هم می‌چسبند و هوا از خیشوم خارج می‌گردد. خروج این هوا از خیشوم حرف «م» را ایجاد می‌نماید.

طریقه تلفظ حرف «و»: دو لب به هم نزدیک می‌شوند و جمع می‌گردند ولی به هم نمی‌چسبند، هوا از میان دو لب خارج می‌شود.

مثال: **وَحْدَهُ - يَوْم - هُو - كَفُوا.**

تذکر مهم

۱- «واو» غیر مدی در فارسی، از تماس دندانهای ثنایا با لب پایین ایجاد می‌شود که این شیوه در تلفظ عربی غلط است البته تلفظ «واو» مدی در فارسی، تنها لبها به هم نزدیک می‌شود و این همان شیوه صحیح تلفظ «واو» در عربی است به عبارت دیگر تمام حروف «و» در کلمات عربی اعم از مدی و غیر مدی همانند واو مدی فارسی تلفظ می‌شوند.

۲- لفظ لاتین «v» معادل عربی ندارد، زیرا از يك طرف صدای «و» را داراست و از طرف دیگر بایستی از دندان ثنایای بالا و لب پایین استفاده نمود و «واو»، چنین تلفظ نمی‌شود، برای رفع اشکال، این حرف را به صورت «ف» مثلث می‌نویسند، و آن را معادل «v» قرار می‌دهند، لذا علامت «ف» یعنی حرف واوی که به شکل فاء (با قرار گرفتن دندانهای ثنایای بالا بر قسمت داخلی لب پایین) تلفظ می‌شود، مثلاً در ترجمه «Everst» چنین نوشته می‌شود «ایفرست».

۵- موضع بینی (خیشوم)

از بینی حرف مستقلی خارج نمی‌گردد ولی برخی حروف در حالتی خاص، صدای آنها از بینی بیرون می‌آید، چنین حروفی را حروف غنه می‌گویند. حروف غنه یعنی حروفی که صوت آنها از بینی خارج می‌گردد.

این حروف عبارتند از: «م» و «ن» در حالتی خاص. بحث غنه و موارد آن به تفصیل خواهد آمد.

صفات حروف

صفت یعنی حالت و چگونگی شیء و در اصطلاح تجوید یعنی آنچه که بین حروف قریب‌المخرج امتیاز ایجاد می‌کند و صوت حاصله از آنها را تغییر می‌دهد.

بحث صفات حروف از اباحت مهم تجوید است و نیاموختن آن موجب نشناختن مخارج اصلی حروف شده و در نتیجه باعث اشتباه در تلفظ خواهد شد. علاوه بر این، تشخیص حروف قوی از ضعیف و نیز نیکویی در تلفظ، دو فائده دیگر شناختن صفات می‌باشد.

در تقسیم بندی صفات، نظرات مختلفی وجود دارد. برخی صفات را به صفات ذاتی و عارضی تقسیم نموده‌اند. در این تقسیم بندی، صفات جهر، همس، شدت، رخوت، استعلاء، استفال، اطباق، انفتاح، اصمات، ادلاق، صفات ذاتی و صفاتی چون صغیر، تفسی، قلقله، تکریر و... صفات عارضی شمرده می‌شوند و عناوینی چون تفخیم و ترقیق، ادغام و... تحت احکام مستقله‌ای آورده می‌شوند. این تقسیم بندی خالی از اشکال نیست زیرا معنای صفات عارضی اینست که صفات عارض بر حرف شده و تصور حرف بدون آن صفت امکان داشته باشد.

در حالی که مثلاً اگر صفت تکریر که صفت عارضی حرف «راء» شمرده شده از آن گرفته شود و یا صفت صغیر که صفت حرف «ص» است از آن اخذ شود، دیگر «راء» و یا «صاد» باقی نمی‌مانند. به بیان دیگر اگر این تقسیم بندی را بپذیریم بایستی برخی از صفاتی که ذاتی حروف اند، از جمله

صفات عارضی برشماریم. بعضی دیگر، صفات را به اصلی و فرعی تقسیم نموده‌اند و در این تقسیم بندی، صفاتی که ضد دارند صفات اصلی و صفاتی که ضد ندارند صفات فرعی نامیده‌اند. گویا مبتکران این تقسیم بندی، برای رفع اشکال تقسیم گذشته دست به چنین نوعی از تقسیم زده‌اند در حالی که این نوع تقسیم هم خالی از اشکال نمی‌باشد. زیرا فرق صفات اصلی و فرعی در وجود ضد و یانبودن ضد نیست بلکه همه صفات چه اصلی و چه فرعی، به نوعی ضد دارند. یعنی همانطور که ضد جهر، همس است، ضد تکریر هم عدم تکریر است، بنابراین صفات فرعی هر چند ضد وجودی ندارند اما ضد عدمی برای آنها متصور است. علاوه‌اینکه از جمله صفات اصلی، صفات بینیّه‌است. این صفت، حدوسط دو صفت شدت و رخوت می‌باشد ولذا ضد ندارد. علاوه بر آنچه که گذشت، برخی از صفات که ضد وجودی دارند، از صفات فرعی شمرده شده‌است، مانند قلقله، که ضد آن سکون است. تقسیم بندی سوم تقسیم صفات به قوی و ضعیف است. در این تقسیم بندی جهر، شدت، استعلاء، اطباق، اصمات، صفات قوی و بقیه صفات ضعیف شمرده می‌شوند. این تقسیم بندی نیز خالی از اشکال نیست. چون مثلاً تقخیم در حرف «راء» نه می‌تواند از صفات قوی محسوب شود و نه از صفات ضعیف. پس این تقسیم بندی هم جامع افراد نمی‌باشد. تقسیم بندی چهارم که شاید شبهات و ایرادات گذشته را نداشته باشد، تقسیم صفات به صفات لازم و صفات عرضی است. به این صورت که تمامی صفات ذاتی و عرضی در تقسیم بندی اول و تمامی صفات اصلی و فرعی در تقسیم بندی دوم و تمام صفات قوی و برخی از صفات ضعیف در تقسیم بندی سوم، همگی صفت لازم شمرده شوند و صفاتی که در تمامی تقسیم بندی‌های سه گانه فوق بدون عنوان و صرفاً تحت عنوان احکام ذکر می‌شده‌است، همانند تقخیم، ترقیق... صفات عرضی محسوب گردند، چون اینها در واقع عارض بر حرف می‌شوند و علت عروض آنها، کیفیت قرار گرفتن حرف در کلمه و جمله می‌باشد.

عناوین صفات (صفات لازم)

- ۱ - جهر
- ۲ - همس

- ۳ - شدت
- ۴ - رخوت
- ۵ - بینہ
- ۶ - استعلاء
- ۷ - استفال
- ۸ - اطباق
- ۹ - انفتاح
- ۱۰ - اصمات
- ۱۱ - اذلاق
- ۱۲ - قلقله
- ۱۳ - سکون
- ۱۴ - تکریر
- ۱۵ - لین
- ۱۶ - صغیر
- ۱۷ - تفسی
- ۱۸ - بحہ
- ۱۹ - نبر
- ۲۰ - غنہ
- ۲۱ - استطالہ
- ۲۲ - انحراف
- ۲۳ - خفا
- ۲۴ - ہاوی
- ۲۵ - نفخ
- ۲۶ - خرورہ
- ۲۷ - اعتلال
- ۲۸ - امالہ
- ۲۹ - اختلاس
- ۳۰ - تسہیل

عناوین صفات عرضی

- ۱ - تقخیم یا تغلیظ
- ۲ - ترقیق
- ۳ - ادغام
- ۴ - اخفاء
- ۵ - اظہار
- ۶ - انقلاب

- ۷ - غنّه
- ۸ - مد و قصر
- ۹ - سکت
- ۱۰ - وقف
- ۱۱ اشباع هاء
- ۱۲ - خلط و مزج
- ۱۳ - صله میمی

صفات لازم

همان‌طور که گفته شد مراد از این صفات، آن دسته از صفاتی است که لازمه حرف می‌باشند و از آن منفک نمی‌شوند. البته برخی از این صفات ثمره عملی ندارند و تنها اثر علمی آنها موجب مطرح شدنشان می‌باشد. این صفات عبارتند از:

چهر

چهر به معنای آشکار کردن صداست، حروفی که این صفت را دارا هستند، حروف مجهوره می‌گویند. در تلفظ حروف مجهوره جوهره صدا آشکار می‌شود و طبیعتاً تارهای صوتی در خلال تلفظ حرف، مرتعش می‌مانند.

این حروف عبارتند از: **ء - ب - ج - د - ذ - ر - ز - ض - ط - ظ - ع - غ - ق - ل - م - ن - و - ی.**

همس

همس ضد چهر و به معنای مخفی نمودن صدا است، حروفی که این صفت را دارند، حروف مهموسه می‌نامند.

در حروف مهموسه هنگام تلفظ حرف، تارهای صوتی مرتعش نمی‌شود و جوهره صدا آشکار نمی‌گردد.

این حروف عبارتند از: **ت - ث - ح - خ - س - ش - ص - ف - ک - ه.**
شدت

شدت و قوت در اصطلاح تجوید به معنای به سختی تلفظ نمودن حرف است. این صفت، از حبس جریان هوا بوجود می‌آید. حروفی که این صفت را دارا هستند حروف مشدده گویند و عبارتند از: **ع - ب - ت - ج - د - ط - ق - ک**.

رخوه
رخوه یا رخاوت ضد شدت^۱ و به معنای سستی آمده است و در اصطلاح تجوید به معنای راحت و نرم تلفظ نمودن حرف است. جریان هوا در خلال تلفظ حرف از مشخصه های این حروف می‌باشد، حروفی که این صفت را دارا هستند حروف رخوة یا رخاوه گویند و عبارتند از: **ث - ح - خ - ذ - ز - س - ش - ظ - ص - ض - غ - ف - ه**.

بینیه
با نگاهی دقیق در می‌یابیم که برخی حروف نه مشدده هستند و نه رخاوه، یعنی تلفظ آنها نه بسادگی حروف رخاوة است و نه به سختی حروف شدت. به بیان دیگر یعنی در تلفظ این دسته از حروف صوت نه کاملاً حبس می‌شود و نه به راحتی جریان می‌یابد. لذا این حروف حد متوسط و بینابین دو صفت رخوه و شدت هستند^۲.

این حروف عبارتند از: **ر - ع - ل - م - ن - و - ی**.

استعلاء

استعلاء در لغت به معنای طلب علو و در اصطلاح تجوید به معنای میل زبان به کام بالا هنگام تلفظ حرف بوده، و نتیجه آن تلفظ درشت و پرحجم حرف است.

حروفی که صفت استعلاء دارند، حروف مستعلیه گویند که عبارتند از: **خ - ص - ض - ط - ظ - غ - ق**.
استفال

استفال ضد استعلاء و به معنای طلب دنو و پستی و در اصطلاح تجوید به معنای میل زبان به طرف پایین و در نتیجه گسترده شدن شکل دهان و رقیق و نازک تلفظ شدن حرف است، حروفی که صفت استفال دارند، مستفله گویند و عبارتند از: **ع - ب - ت - ث - ج - ح - د - ذ - ر - ز - س - ش - ع - ف - ک**.

ل - م - ن - ه - و - ی.

سخنی با خوانندگان

قرآن کریم معجزه باقیه رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله تا روز جزاست، این معجزه، بر خلاف تمامی معجزات انبیاء الهی که خاص زمانی معین و مکانی مشخص هستند، معجزه‌ای است که تمامی افراد بشر را تا روز قیامت غنی از معارف خود می‌سازد.

سخن در شیوه‌های اعجاز این آخرین کتب سماوی، اعجاز در مفهوم، اعجاز در آینده نگری، اعجاز در فصاحت، اعجاز در بلاغت، اعجاز در تطابق با عصر و زمان، اعجاز در تناسب جمل و کلمات، اعجاز در چینش حروف، اعجاز در انتخاب زبان، و... عناوینی هستند که بحثهایی دقیق را می‌طلبند.

نکته‌ای که اکنون به تناسب بحث اشاره به آن لازم است، استفاده قرآن از واژه هائی است که نوعی زیر و بم طبیعی را در گوش قاری و مستمع ایجاد می‌کند.

زبان عربی یکی از زبانهای رایج در دنیا و دارای خصوصیتی بس شگفت است. گستردگی ریشه‌های لغوی این زبان به حدی است که هم اکنون با توجه به پیچیدگی ارتباطات بین المللی، تعداد اندکی از ریشه‌های لغوی آن مورد استفاده قرار می‌گیرد و بقیه ریشه‌ها متروک باقی مانده است.

^۱ - ضد در مبحث صفات به معنای دقیق منطقی آن نیست، لذا بین دو ضد نیز می‌توان صفاتی تصور نمود.

^۲ - برخی «ی» و «و» را جزء حروف رخاوة دانسته‌اند.

^۳ - از صفت بینیه در برخی کتب تجوید به صفت توسط هم تعبیر می‌شود.

صاحح اللغة، لسان العرب، تاج العروس هر کدام چهل تا یکصد هزار ریشه لغوی را ضبط نموده‌اند و اشتقاقات فوق گسترده هر ریشه را بیان کرده‌اند.

از سوی دیگر گوش، صداهایی که فرکانس آنها بین ۲۰ تا ۲۰۰۰۰ هرتز است می‌شنود، و اصوات مادون و مافوق این حدود برای گوش قابل فهم نیست، اما حالت خوشایند گوش این است که نه تنها فرکانس صوت در حد تعادل باشد، بلکه رابطه بین حروف در يك کلمه و يك جمله نیز تعادل خویش را حفظ کرده باشد، زیرا حتی در يك صدای یکنواخت فرکانس تمامی حروف برابر نیست و هر حرفی فرکانس مخصوص خود دارد.

توجه داریم که پیک‌نیک در کنار يك آبشار تند که صدای بم سقوط آب را تولید می‌کند و یا در کنار چشمه‌ای غیر طبیعی که سنگ و شنی مانع حرکت آب نمی‌شود و اصلاً حرکت آب محسوس نیست، برای گوش آرامش مورد نظر را ایجاد نمی‌کند، این انبساط و فرح زمانی بوجود می‌آید که آب از روی سنگی بغلند و صوتی را ایجاد کند پس ساکت شود و باز...

برخی زبانهای رایج در دنیا یکی از دو خصوصیت «بم» و «زیر» را دارا هستند. اما زبان عربی به خاطر در کنار هم قرار گرفتن حروفی که لازم است با صفت استعلاء و استفال قرائت شوند، همان حالت سینوسی را در گوش ایجاد می‌نماید که خوشایند آن است. مثلاً: استعلاء «صاد» و استفال «راء» و «الف» و سپس استعلاء «طاء» در کلمه «صراط»، طنینی ویژه ایجاد می‌کند که برای گوش نهایت لذت را می‌آفریند.

آنچه از بیان این توضیحات نتیجه می‌گیریم این است که نزول قرآن به زبان عربی معجزه‌ای دیگر از اعجاز‌های کتاب وحی می‌باشد.

اطباق

اطباق یعنی منطبق شدن و پوشیده شدن. این واژه در اصطلاح تجوید یعنی پوشیده شدن کام بالا بوسیله زبان، لذا همین عمل موجب غلیظتر شدن حرف و پرحجم گشتن آن می‌شود. حروفی که این صفت را دارا هستند، مُطَبِّقَه نامند و عبارتند از: **ص - ض - ط - ظ**. این حروف چون استعلاء نیز دارند، پرحجم‌تر تلفظ می‌شوند.

انفتاح

انفتاح ضد اطباق و به معنای باز بودن است. این واژه در اصطلاح به معنای جدابودن زبان از کام بالا می‌باشد، چنین عملی موجب می‌شود که از حجم حروف کاسته شود، و نسبتاً رقیق تلفظ گردد. حروفی که این صفت را دارا هستند مُنْفَتِحَه گویند و ۲۴ حرفند:

ا - ب - ت - ث - ج - ح - خ - د - ذ - ر - ز - س - ش - ع - غ - ق - ک - ف - ل - م - ن - و - ه - ی.
توضیح: سه حرف **ق - خ - غ**، هر چند که صفت اطباق ندارند اما بواسطه مستعلیه بودن باز هم تا حدودی پرحجم تلفظ می‌شوند، ولی حروفی که هم صفت استعلاء و هم اطباق دارند (**ص - ض - ط - ظ**) پرحجم‌تر و غلیظتر اداء می‌گردند.

اذلاق

اذلاق یعنی روان بودن و در اصطلاح یعنی به سهولت تلفظ شدن حرف. حروفی که این صفت را دارا هستند مَذَلَقَه گویند و عبارتند از: **ب - ر - ف - ل - م - ن**. اصمات

این واژه به معنای سکوت بوده و در اصطلاح سنگین و با تانی ادا شدن حرف را سبب می‌شود. حروفی که این صفت را دارند، مصمته نامیده شده و عبارتند از: **ع - ت - ث - ج - ح - خ - د - ذ - ز - س - ش - ص - ض - ط - ظ - ع - غ - ق - ک - و - ه - ی**.

قلقله^۱

قلقله یعنی حرکت و جنبش و در اصطلاح تجوید به معنای تحریک حرف ساکن و خروج آن از مرحله سکون به صورتی که به مرحله حرف متحرک نرسد.

این صفت مخصوص پنج حرف «ب - ج - د - ط - ق» است، در صورتی که ساکن باشند. تذکر: جمع دو صفت شدت و جهر در شش حرف «ب - ج - د - ط - ق»، تلفظ آنها را در حال سکون مشکل نموده است. بطوری که تلفظ صحیح (رعایت دقیق سکون) غیر ممکن تصور می‌گردد، برای حل این مشکل، این حروف را از حالت سکون خارج می‌کنند. (خارج شدن حروف از حالت سکون یعنی تلفظ سریع حرف برای اینکه مخرج و صفت آن ظاهر گردد). البته رعایت این قاعده در حرف همزه صحیح نیست، زیرا خروج همزه از حالت سکون، صدائی شبیه به حالت تهوع ایجاد می‌کند. و از طرف دیگر، همزه صفت نبر و تیزی دارد، و خروج آن از حالت سکون، تیزی آن را از بین می‌برد.

مراتب قلقله

برای قلقله سه مرتبه عنوان شده است.

مرتبه اول: اگر حرف قلقله در وسط کلمه باشد، مقدار تحریک بسیار کم است، این نوع قلقله را قلقله صغری می‌نامیم.

مثال: ضَبْحاً - نَجْدِينَ - صَدْرَكَ - وَسَطْنَ.

مرتبه دوم: اگر حرف قلقله در آخر کلمه و با تشدید باشد، مقدار تحریک زیاد است و این نوع قلقله را قلقله کبری می‌گوئیم.

مثال: تَبُّ - فُجَّ - سَنَسَدُ - الْحَقَّ.

مرتبه سوم: اگر حرف قلقله در آخر کلمه و بدون تشدید باشد مقدار قلقله در حدی ما بین مرتبه اول و دوم است. این نوع قلقله را قلقله وسطی می‌نامیم.

مثال: عَذَابٌ - بَرُوجٌ - مَرَصَادٌ - الطَّارِقُ.

سکون

سکون ضد قلقله است یعنی بدون تحریک و در اصطلاح یعنی عدم خروج حرف از حالت سکون، حروفی که این صفت را دارا هستند ساکنه می‌گویند و عبارتند از: ا - ت - ث - ح - خ - د - ر - ز - س - ش - ص - ض - ظ - ع - غ - ف - ك - ل - م - ن - و - ه - ی.

تکریر

در لغت یعنی تکرار کردن و در اصطلاح یعنی ارتعاش سریع نوك زبان، این صفت خاص حرف «راء» است. حرف «راء» را به همین جهت حرف مکرر گویند. باید توجه داشت که در هنگام اداء حرف «راء» زبان حالت ارتعاش داشته باشد و به مخرج نجسبد، البته مقدار تکریر نباید زیاد باشد، بلکه صدق ارتعاش کفایت می‌کند.

لین

لین یعنی نرمی و در اصطلاح یعنی نرم و راحت تلفظ نمودن حرف، این صفت مخصوص دو حرف «یاء» و «واو» ساکن ماقبل مفتوح است. مانند: یوم - خوف - بیت - بیع.

در تلفظ این حروف دهان مانند استوانه باز می‌شود تا حرکت حرف ماقبل یعنی فتحه به روشنی آشکار گردد. در اینکه آیا حروف لین، مد دارند یا نه، در مبحث مد انشاءالله بحث خواهیم نمود.

توجه: شیوه تلفظ حروف جوفی (الف مدی، واو مدی، یاء مدی) از این دو حالت خارج نیست:

۱- قبل از این حروف حرکتی مطابق آنها آمده است. مثلاً قبل از «الف»، فتحه قرار گرفته و یا قبل از «واو» ضمه واقع شده و نیز قبل از «یاء» کسره آمده است. در این صورت حرف جوفی با مقداری

^۱ - برخی نام این صفت را با تقدیم حرف «ل» عنوان نموده‌اند لقلقه و حروف قلقله را حروف ملقوق گفته‌اند.

کشش (مد)، تلفظ می‌شود.^۱

مثال: ساء - سوء - سبیء.

۲- قبل از حروف جوفی حرکتی مخالف آنها آمده‌است. البته برخی از موارد این دسته اصلاً در زبان عربی استعمال نشده‌اند مثلاً، الفی که قبل از آن کسره یا ضمه آمده باشد، واوی که قبل از آن کسره باشد. یائی که قبل از آن ضمه باشد، اصلاً استعمال نشده و یا موارد آن بسیار محدودند. تنها دو قسم باقی می‌ماند، واوی که قبل از آن فتحه باشد، یائی که قبل از آن فتحه باشد. این دو مورد هم صفت لین را به خود اختصاص می‌دهند و مد لین نیز دارند.

صفیر

صفیر صدای سوتمانندی است که از میان دندانها خارج می‌شود بدون اینکه حرکتی از حرکات، یا حرفی از حروف را در بر داشته باشد.

این صفت مخصوص سه حرف «ز - س - ص» است. صفیر به ترتیب در «ز» کمتر و در «ص» بیشتر است.

تفشئی

تفشئی یعنی پراکندگی و انتشار و در اصطلاح یعنی پراکنده شدن هوا در فضای دهان، این صفت مخصوص حرف «ش» است، هنگام تلفظ حرف «ش» زبان پایین آمده و فاصله بین زبان و کام بالا زیاد می‌گردد و هوادر فضای آزاد دهان انتشار می‌یابد.

بُحّه

بُحّه یعنی خشونت و غلظت در صوت و در اصطلاح یعنی فشردگی و غلظت هوا در حلق. این صفت مخصوص حرف «ح» است. در هنگام تلفظ «ح» هوا فشرده می‌شود، «حاء» رابه همین علت مَبْحُوْحَه نامند.

نبر

نبر یعنی بلند نمودن صدای ضعیف، و در اصطلاح یعنی شدید تلفظ نمودن حرف، این صفت خاص حرف «همزه» است و همزه رابه همین علت منبوره گویند.

غَنّه

غَنّه صوتی است که از بینی خارج می‌شود، این صفت مخصوص دو حرف «ن» و «م» در برخی حالات است. پیرامون صفت غَنّه به تفصیل سخن به میان خواهد آمد.

استطاله

استطاله طلب کشیده شدن چیزی و در اصطلاح به معنای کشش حرف از موضع خودش به محل دیگر است، این صفت مخصوص حرف «ض» در حالت سکون است. حرف «ض» در حالت سکون به‌واسطه سنگینی و دقیق بودن تلفظ آن از مخرج خود گسترده شده و تا مخرج «راء» امتداد می‌یابد. به بیان دیگر مکث نمودن بر حرف «ض» موجب می‌شود کناره زبان به سوی دندان انیباب کشیده شود.

حرف «ض» رابه همین علت مستطاله می‌گویند.

انحراف

انحراف به معنای میل از محل اصلی به یکی از جوانب است و در اصطلاح به معنای میل حرف از مخرج خود به اطراف می‌باشد.

این صفت، خاص دو حرف «ر» و «ل» است به همین خاطر آنها را منحرفه گویند. در تلفظ «ر» زبان بعد از اصابت به مخرج به سوی کام جمع می‌گردد و در تلفظ «ل» زبان به سوی پایین میل پیدا

^۱ - مبحث مد به تفصیل خواهد آمد.

می‌کند.

خفا

خفابه معنای مخفی شدن و در اصطلاح مخفی شدن حرف هنگام تلفظ و آشکار نشدن کامل آن است، این صفت مخصوص حرف «ه» می‌باشد و لذا آن را مخفیّه یا خفیه می‌گویند. حرف «ه» همانطوری که بیان شد از اقصی الحلق تلفظ می‌گردد و نیز همس و رخوت را داراست و به همین علت هنگام تلفظ جز صدای نفس چیزی از آن به گوش نمی‌رسد.

هاوی

هاوی به معنای صاحب هواست. در میان سه حرفی که از جوف تلفظ می‌گردد «الف - واو - یاء»، حرف الف به‌واسطه گسترده شدن دهان هنگام تلفظ آن از هوای بیشتری برخوردار است، به همین جهت آن را هاوی می‌گویند.

نفخ

نفخ یعنی دمیدن و در اصطلاح به معنای دمیده شدن هوا به بیرون از دهان، شبیه فوت نمودن هوا در هنگام تلفظ حرف می‌باشد. این صفت مخصوص دو حرف «ث - ف» است البته میزان نفخ در «ف» بیشتر از «ث» می‌باشد. این دو حرف را به همین سبب منفوخه گویند. برخی از علماء تجوید این صفت را «نفث» نامگذاری کرده‌اند و این حروف را «منفوثه» گفته‌اند. نفث نیز به معنای نفخ است.

خروره

خروره یعنی گرفتگی صدا و خرخر نمودن که خاص حرف «خ» می‌باشد. صدای تلفظ حرف «خ» به مانند صدای کسی است که حلقش را گرفته باشند. «خاء» رابه این جهت «مخروره» گویند.

اعتلال

اعتلال از ماده «علّ» و به معنای تغییر یافتن حرف است، این صفت مخصوص دو حرف «واو» و «یاء» می‌باشد. این دو حرف تحت شرایطی که در مباحث ادبیات عربی عنوان می‌شود تغییر می‌کنند و به الف تبدیل می‌شوند. این حروف را مُعْتَل می‌نامند.

اماله

اماله یعنی میل دادن، و در اصطلاح تجوید به معنای میل دادن فتحه به جانب کسره، الف و کسره به‌جانب یاء است.

اماله بر دو نوع است: ۱- اماله صغری، یعنی به مقدار اندکی فتحه متمایل به کسره گردد و یا الف و کسره به جانب یاء میل پیدا نماید. این نوع میل بسیار محدود است و علامت اولیه محفوظ می‌ماند، در این رابطه به بحث حکم تفخیم و ترفیق در الف توجه کنید.

۲- اماله کبری، در این نوع اماله حرکت قبل به کسره نزدیک می‌گردد، طبق قرائت عاصم اماله کبری فقط در کلمه «مجریها» جایز است^۱

اختلاس

اختلاس ضد اشباع و به معنای کم گذاشتن و در اصطلاح تجوید به معنای حذف يك سوم حرکت ضمه یا کسره می‌باشد.

طبق قرائت عاصم اختلاس زمانی صورت می‌گیرد که حرکت حرفی به علتی حذف شده باشد. فایده اختلاس در این مورد این است که ضمن قرائت حرکت جدید، اشاره‌ای نیز به حرکت سابق می‌شود.

^۱ - سوره هود، آیه ۴۱.

مثلاً «تَأْمَنَّا»^۱ در واقع «تَأْمُنَّا» بوده است، نون اول ساکن شده و سپس ادغام گشته و چون ضمه نون اول حذف گردیده است به خاطر اشاره به ضمه محذوف، يك سوم حرکت نون دوم حذف و این نون با دو سوم حرکت قرائت می شود و به جای يك سوم حرکت حذف شده، ضمه حذف شده جانشین آن می شود و در واقع اشمام صورت می گیرد. (بوی ضمه به مشام می رسد).

تسهیل

تسهیل در اصطلاح تجوید یعنی روان نمودن تلفظ همزه. قرائت همزه به واسطه دوری مخرج آن سنگین است، برخی قراء، برای رفع صعوبت در تلفظ آن، همزه را تبدیل به یاء می نمایند و یا همزه را حذف می کنند و یا با همزه دیگر ادغام می کنند.
مثلاً در «ءَأَعْجَمِيٌّ»^۲ همزه دوم بدون صفت نبر و تقریباً از جوف تلفظ می شود و یا «ءَأَمِّنَ» تبدیل به «أَمِّنَ»^۳ می شود. و نیز «ءَأَمَان» تبدیل به «ایمان»^۴ می گردد.

جدول صفات لازم حروف

همزه	جهر، شدت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، نبر.
باء	جهر، شدت، استفال، انفتاح، ادلاق، قلقله.
تاء	همس، شدت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون.
ثاء	همس، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، نفخ.
جیم	جهر، شدت، استفال، انفتاح، اصمات، قلقله.
حاء	همس، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، بجه.
خاء	همس، رخوت، استعلاء، انفتاح، اصمات، سکون، خروره.
دال	جهر، شدت، استفال، انفتاح، اصمات، قلقله.
ذال	جهر، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون.
راء	جهر، بیئیه، استفال، انفتاح، ادلاق، سکون، تکریر، انحراف.

^۱ - سوره یوسف، آیه ۱۱.

^۲ - سوره فصلت، آیه ۴۴.

^۳ - این کلمه در قرآن زیاد استعمال شده است و از جمله سوره بقره، آیه ۱۳.

^۴ - این کلمه در قرآن موارد زیادی دارد و از جمله سوره بقره، آیه ۱۰۸.

زای	جهر، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، صغیر.
سین	همس، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، صغیر.
شین	همس، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، نقشی.
صاد	همس، رخوت، استعلاء، اطباق، اصمات، سکون، صغیر، استطاله.
ضاد	جهر، رخوت، استعلاء، اطباق، اصمات، سکون.
طا	جهر، شدت، استعلاء، اطباق، اصمات، قلقله.
ظا	جهر، رخوت، استعلاء، اطباق، اصمات، سکون.
عین	جهر، بینیه، استفال، انفتاح، اصمات، سکون.
غین	جهر، رخوت، استعلاء، انفتاح، اصمات، سکون.
فا	همس، رخوت، استفال، انفتاح، اذلاق، سکون، نفخ.
قاف	جهر، شدت، استعلاء، انفتاح، اصمات، قلقله.
کاف	همس، شدت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون.
لام	جهر، بینیه، استفال، انفتاح، اذلاق، سکون، انحراف.
میم	جهر، بینیه، استفال، انفتاح، اذلاق، سکون، غنه.
نون	جهر، بینیه، استفال، انفتاح، اذلاق، سکون، غنه.
واو	جهر، بینیه، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، لین.
ها	همس، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، خفا.
یاء	جهر، بینیه، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، لین.

صفات عرضی

همان‌طور که در تقسیم‌بندی آغاز این بحث گذشت، صفات عرضی به آن دسته از صفات گفته می‌شود که عارض بر حرف و کلمه می‌شوند و البته علت عروض آنها، کیفیت قرار گرفتن حرف در کلمه و جمله می‌باشد.

تفخیم و ترفیق

تفخیم یا تغلیظ در لغت به معنای ضخیم و عظیم آمده‌است و در اصطلاح تجوید به معنای درشت و پر حجم تلفظ نمودن حرف است.
ترفیق ضد تفخیم و به معنای نازک و لطیف است و در اصطلاح به معنای نازک تلفظ نمودن حرف می‌باشد. این دو صفت متضاد، تحت شرایطی که خواهد آمد، مخصوص سه حرف «لام جلاله»، ر، الف» می‌باشند.

حکم تغلیظ^۱ و ترفیق در لام جلاله
اصل در «لام» ترفیق است ولی بنابر قرائت عاصم «لام جلاله» (حرف لام در لفظ الله) در دو صورت تغلیظ می‌شود.
۱- هر گاه قبل از «لام»، فتحه باشد.

^۱ - تغلیظ همان تفخیم است ولی به خاطر تقدیس نام مقدس جلاله به جای تفخیم، از تغلیظ استفاده می‌شود.

مانند: **اَللّٰه - كَانَ اللّٰه - عِنْدَ اللّٰه - مِنَ اللّٰه**.

۲- هر گاه قبل از «لام»، ضمه باشد.

مانند: **يُدَالله - عَلَيْهِ اللّٰه - وِ عِدْكُمْ اللّٰه - رَسُوْلُ اللّٰه**.

در صورتیکه قبل از «لام» کسره باشد بنابراین اصل، ترقیق می‌شود.

مانند: **لِله - بِالله - يَطْع اللّٰه - بِسْمِ اللّٰه**^۱

حکم تفخیم و ترقیق در حرف «راء»

اصل در حرف «راء» تفخیم است و ترقیق آن به واسطه کسره ایست که قبل از آن با واسطه یا بدون واسطه آمده است.

به طور کلی می‌توان گفت هر جا قبل از حرف «راء» حرفی مفتوح یا مضموم باشد. حرف راء به تفخیم خود باقی می‌ماند و هر جا قبل از آن مکسور باشد، حرف «راء» ترقیق می‌شود و اینک تفصیل مطلب:

حرف راء در کلمه یا متحرك است و یا ساکن، اگر متحرك باشد از سه حالت زیر خارج نیست.

- ۱- حرکت آن فتحه است. در این صورت حرف «راء» تفخیم می‌شود.

مانند: **رَجُل - رَجِيم - نورا**.

- ۲- حرکت آن ضمه است. در این صورت نیز تفخیم می‌گردد.

مانند: **لِسَاحِرٍ - تَذْكُرُونَ - قُرُون**.

- ۳- حرکت آن کسره است. در این صورت حرف راء ترقیق می‌شود.

مانند: **مَنْتَظِرِينَ - تَجْرِي - مَسْرِفِينَ**.

اگر حرف «راء» ساکن باشد یا حرف قبل از آن متحرك است و یا آنهم نیز ساکن می‌باشد.

در صورتیکه «راء» ساکن باشد ولی حرف قبل از آن متحرك باشد از این حالات خارج نیست.

- ۱- «راء» ساکن و قبل از آن فتحه است، حرف راء تفخیم می‌شود.

مانند: **مَرْجِعَكُمْ - يَرْجُونَ**.

- ۲- «راء» ساکن و قبل از آن ضمه است، حرف راء تفخیم می‌شود.

مانند: **قُرْآن - فَاَنْظُرْ**.

- ۳- «راء» ساکن و قبل از آن کسره ذاتی است و بعد از حرف «راء»، حروف مستقله باشد، حرف راء ترقیق می‌شود.

مانند: **أَمْرٌ - فِرْعَوْنَ**.

- ۴- «راء» ساکن و قبل از آن کسره ذاتی است و بعد از حرف «راء»، یکی از حروف مستعلیه باشد، تفخیم می‌شود.

مانند: **فِرْقَةٌ - اِرْصَادًا**.

- ۵- راء ساکن و قبل از آن کسره عرضی است تفخیم می‌شود.

مانند: **اِرْتَقِبُوا**.

در صورتیکه حرف «راء» ساکن بوده و ماقبل آن ساکن باشد از دو حال خارج نیست یا قبل از «راء» حروف مدی قرار گرفته و یا حروف دیگر واقع شده است.

اگر قبل از «راء» ساکن، حروف مدی قرار گرفته باشد، سه حالت دارد.

- ۱- قبل از «راء» ساکن، الف مدی باشد، راء تفخیم می‌شود.

مانند: **النَّارُ - ابْصَارُ**.

- ۲- قبل از «راء» ساکن، واو مدی باشد، راء تفخیم می‌شود.

مانند: **صُدُورٌ - فُخُورٌ**.

^۱ - تمامی مثالها از سوره فتح، سوره چهل و هشتم قرآن اخذ شده است.

- ۳- قبل از «راء» ساکن یاء مدی باشد، راء ترفیق می‌شود.
مانند: **نَذِيرٌ - بصيرٌ**.
در صورتیکه قبل از «راء» ساکن، حروف غیر مدی ساکن واقع شده باشد (دو ساکن در کنار هم) بایستی به حرف قبل از آن توجه کرد، آن حرف از پنج حالت زیر خارج نیست:
- ۱- راء ساکن ماقبل ساکن (غیر از حرف یاء) ماقبل مفتوح است، راء تفخیم می‌شود.
مانند: **الْبَحْرُ - الأَمْرُ**.
 - ۲- راء ساکن ماقبل یاء ساکن ماقبل مفتوح است، راء ترفیق می‌شود.
مانند: **عَيْرٌ - حَيْرٌ**.
 - ۳- راء ساکن ماقبل ساکن ماقبل مضموم است راء تفخیم می‌شود.
مانند: **كُفْرٌ**.
 - ۴- راء ساکن ماقبل حرف مستعلیه ساکن ماقبل مکسور است، راء تفخیم می‌شود.
مانند: **مِصْرٌ**.
 - ۵- راء ساکن ماقبل حرف مستقله ساکن ماقبل مکسور است، راء ترفیق می‌شود.
مانند: **بُكْرٌ**.
- حکم تفخیم و ترفیق در «الف»
اصل در «الف» ترفیق است. ولی اگر الف بعد از حروف مستعلیه قرار گیرد به واسطه مناسبت با حروف استعلاء تفخیم می‌شود. مانند:
- خاسرون، صاغرین، بضاعة، سلطان، ظالمون، الغافلین، قال.**
- تذکر: ۱- کسره ذاتی، کسره‌ای را گویند که علامت اصلی حرف بوده و قابل تغییر نباشد. اما کسره عرضی به کسره‌ای گویند که امکان تغییر دارد، مانند کسره همزه وصل. مثلاً در **اِكْتَسَبَ**، کسره همزه عرضی است و در درج کلام قرائت نمی‌شود.
- ۲- حرف راء ساکن ماقبل ساکن و یا حرف راء ساکن ماقبل حرف مدی، تنها در حالت وقف در آخر کلمه متصور است چون دو حرف ساکن در غیر این حالت در کنار هم قرار نمی‌گیرند.
 - ۳- در راء ساکن ماقبل حرف مستعلیه ساکن ماقبل مکسور ترفیق هم جایز است ولی به خاطر رعایت حجم تلفظی حرف مستعلیه، تفخیم بهتر می‌باشد. مانند: **مِصْرٌ**.
 - ۴- در راء ساکن ماقبل یاء ساکن ماقبل مفتوح، تفخیم هم جایز است. مانند: **حَيْرٌ**.
 - ۵- در «راء» ساکن ماقبل مکسور که بعد از آن حرف مستعلیه باشد، در صورتی که حرف مستعلیه خود مکسوره باشد، ترفیق جایز است. مانند: **فِرْقٌ**.
 - ۶- در راء ساکن ماقبل ساکن ماقبل مضموم در برخی از کلمات مانند: **يُسْرٌ**، ترفیق هم جایز است زیرا اصل و ریشه آن «یسری» بوده و حرف راء مکسور بوده‌است.
 - ۷- تمامی مثالهای تفخیم و ترفیق در حرف راء از سوره یونس، هود، یوسف و نیز تمامی مثالهای تفخیم و ترفیق در الف از سوره یوسف اخذ گردیده‌است.

موارد تفخیم و ترفیق^۱
تغلیظ و ترفیق در «لام جلاله»
قبل از لام فتحه، تغلیظ
قبل از لام ضمه، تغلیظ
قبل از لام کسره، ترفیق

^۱ - مواردی که با علامت × مشخص شده تفخیم و ترفیق هر دو جایز است ولی بهتر آنست که نمودار آمده‌است.

تفخیم و ترقیق در راء متحرك

راء مفتوح، تفخیم

راء مضموم، تفخیم

راء مكسور، ترقیق

تفخیم و ترقیق در راء ساكن

راء ساكن ماقبل مفتوح، تفخیم

راء ساكن ماقبل مضموم، تفخیم

راء ساكن ماقبل مكسور ذاتی، بعد از آن حرف مستقله، ترقیق

راء ساكن ماقبل مكسور ذاتی، بعد از آن مستعلیه، تفخیم(×)

راء ساكن ماقبل كسره عرضی، تفخیم

راء ساكن ماقبل آن ساكن الف مدی تفخیم

راء ساكن كه ماقبل آن ساكن، واو مدی، تفخیم

راء ساكن كه ماقبل آن ساكن، یاءمدی باشد، ترقیق

راء ساكن ماقبل ساكن ماقبل مفتوح، تفخیم

راء ساكن ماقبل یاءساكن ماقبل مفتوح، ترقیق(×)

راء ساكن ماقبل ساكن ماقبل مضموم، تفخیم

راء ساكن ماقبل مستعلیه ساكن ماقبل مكسور، تفخیم(×)

راء ساكن ماقبل مستقله ساكن ما قبل مكسور، ترقیق

تفخیم و ترقیق در الف

اگر قبل از الف حرف مستعلیه بیاید، الف تفخیم می‌شود

اگر قبل از الف حرف مستقله بیاید، الف ترقیق می‌شود

موارد تغلیظ و تفخیم

لام جلاله ماقبل مفتوح

لام جلاله ماقبل مضموم

راء متحرك مفتوح

راء متحرك مضموم

راء ساكن ماقبل مفتوح

راء ساكن ماقبل مضموم

راء ساكن ماقبل مكسور ذاتی مابعد حرف مستعلیه

راء ساكن ماقبل مكسور عرضی

راء ساكن ماقبل الف مدی

راء ساكن ماقبل واو مدی

راء ساكن ماقبل ساكن ماقبل مفتوح

راء ساكن ماقبل ساكن ماقبل مضموم

راء ساكن ماقبل حرف مستعلیه ساكن ماقبل مكسور

الف بعد از حروف مستعلیه

موارد ترقیق

لام جلاله ماقبل مكسور

راء متحرك مكسور

راء ساکن ماقبل مکسور ذاتی مابعد حرف مستقله
راء ساکن ماقبل یاء مدی
راء ساکن ماقبل یاء ساکن ماقبل مفتوح
راء ساکن ماقبل حرف مستقله ساکن ماقبل مکسور
الف بعد از حروف مستقله

ادغام

ادغام یعنی در هم نمودن و در اصطلاح تجوید یعنی حرفی را حذف و حرف مابعد آن را مشدد نمایند.

فایده ادغام

ادغام شکل ظاهری کلمه را زیبا می‌سازد و مانع اطاله کتابت می‌شود. علاوه‌اینکه قرأت را نیز راحت‌تر و ساده‌تر می‌نماید.

انواع ادغام

ادغام از جهات مختلف تقسیمات گوناگونی می‌پذیرد.
ادغام از جهت مراحل انجام به صغیر و کبیر تقسیم می‌گردد.
ادغام از نظر کیفیت و چگونگی به دو قسم تام و ناقص تقسیم می‌شود.
ادغام از نظر موارد آن به متمائلین، متجانسین، متقاربین، متباعدين، یرملون و شمسیه تقسیم می‌شود.
ادغام یرملونی به ادغام مع الغنه و بلاغنه تقسیم می‌گردد.

ادغام صغیر و کبیر

ادغام صغیر ادغامی است که حرف اول (مدغم) ساکن بوده و هنگام ادغام حذف گردد و حرف دوم (مدغم فیه) مشدد شود، مانند: **مُحَمَّدٌ - مُحَمَّد، قُلْ لَهُمْ - قُلُّهُمْ.**

ادغام کبیر را ادغامی گویند که مدغم نیز مانند مدغم فیه متحرك باشد، در این حالت چون شرط انجام ادغام سکون مدغم است، بایستی آن را ابتدائاً ساکن نمود، سپس همانند ادغام صغیر عملیات ادغام را انجام داد، چنین ادغامی را ادغام کبیر گویند. مانند: **دَابِیَّة - دَابِیَّة، دَابِیَّة، ضَالِّیْن - ضَالِّیْن.**
چند تذکر مهم :

۱- در ادغام کبیر بایستی دو حرف در يك کلمه قرار گرفته باشند، پس ادغام دو حرف از دو کلمه جدا

از هم جایز نیست. مثلا ادغام دو حرف «م.م» در «الرَّحِيمَ مَالِكٍ» صورت نمی‌پذیرد. البته برخی قراء چون حمزه، ابو عمرو، ادغام کبیر را در دو کلمه از هم جدا را جایز می‌دانند.
 ۲- تمامی مواردی که ادغام کبیر جایز است در رسم الخط کنونی قرآن ادغام صورت گرفته و ثبت شده است. بنابراین بر طبق قرائت حفص از عاصم، قاری به هیچ وجه نمی‌تواند دو حرفی که حرف اول آنها ساکن نیست، ادغام کبیر نماید، انجام چنین ادغامی در قرائت جایز نبوده و موجب بطلان نماز است.

۳- اگر مدغم متحرك و مدغم فیه ساکن باشد به هیچ وجه هیچ نوع ادغامی انجام نمی‌گیرد.
 ۴- اگر مدغم از حروف مدی باشد ادغام جایز نمی‌باشد زیرا حروف مدی در واقع حرف نیستند بلکه صدای حرف می‌باشند.

پس ادغام در موارد زیر جایز نیست.

فی یوسف، اَبی یَات^۱.

۵- ادغام حروف لَبِن جایز است. مانند: اَوْ وَزْنُوهم - اَوْزْنُوهم^۲،

اَوْوَا وَ نَصْرُوا - اَوْوَنَصْرُوا^۳.

ادغام تام و ناقص

ادغام تام به نوعی از ادغام گویند که حرف مدغم به طور کلی از بین برود و هنگام قرائت هیچ صفت و علامتی از آن باقی نمانده باشد.

ادغام ناقص به ادغامی گویند که شکل ظاهری حرف مدغم زایل شده ولی اثری از آن باقی مانده باشد. همانطور که در بحث صفات گذشت، برخی از اوصاف، از اوصاف قوی شمرده می‌شوند مانند صفات استعلاء و اطباق، و برخی از صفات ضعیف می‌باشند.

اگر مدغم و مدغم فیه هر دو دارای صفات ضعیف باشند و یا مدغم ضعیف و مدغم فیه قوی باشد، مدغم به طور کلی از بین می‌رود و اثری از آن باقی نمی‌ماند. چنین ادغامی را ادغام تام گویند.

اما اگر مدغم، دارای صفت قوی و مدغم فیه ضعیف باشد، هنگام ادغام صفتی از اوصاف مدغم باقی می‌ماند، بصورتی که قاری هنگام قرائت گویا می‌خواهد حرف مدغم را قرائت کند ولی به صفت آن اکتفا نموده و از آن می‌گذرد و مدغم فیه را تلاوت می‌کند، چنین قسمی از ادغام را ادغام ناقص می‌گویند زیرا تمام مدغم حذف نشده و ادغام کامل صورت نپذیرفته است.

به این مثالها توجه کنید:

اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ - اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ^۴

«قاف» از حروف مستعلیه بوده و استعلاء صفت قوی شمرده می‌شود در حالی که «کاف» دارای صفتی ضعیف است، بنابراین در هنگام ادغام، استعلاء «قاف» باقی می‌ماند و بعد از حرف «لام» و قبل از «کاف»، حجم باقی مانده از «قاف» دهان را پر می‌کند.

و نیز مانند: فَرَطْتُمْ - فَرَطْتُمْ، بَسَطْت - بَسَطْت^۵ در این دو مثال نیز استعلاء و اطباق «طاء» باقی می‌ماند.

^۱ - سوره یوسف، آیه ۹۳.

^۲ - سوره مطفین، آیه ۳.

^۳ - سوره انفال، آیات ۷۲ و ۷۴.

^۴ - سوره مرسلات، آیه ۲۰.

^۵ - سوره یوسف، آیه ۸۰.

^۶ - سوره مانده، آیه ۲۸.

انواع ادغام

با توجه به مخرج و صفت مدغم و مدغم‌فیه، ادغام به انواع مختلفی قابل تقسیم است.
ادغام متمثلین

دو حرف مثل هم چون «ل.ل» اگر در يك کلمه قرار گیرند، ادغام می‌شوند. این دو حرف در رسم الخط قرآن کریم به صورت يك حرف مشدد نوشته شده‌است. مانند: **الله - اِيَاكَ - و لا الضَّالِّينَ.**
اگر دو حرف ممائل در دو کلمه قرار گرفته باشند، باز ادغام صورت می‌پذیرد ولی در رسم الخط قرآن به شیوه ادغام نگاشته نشده‌است، و قاری خود بایستی با ادغام قرائت کند مانند:
قَدْ دَخَلُوا - قَدْ خَلُوا^۱، قُلْ لَهُمْ - قُلُّهُمْ^۲.

بنابر قرائت حفص از عاصم، ادغام متمثلین در همه جا لازم است مگر اینکه مدغم حرف مدی باشد که در این صورت ادغام جایز نیست. مانند: **فی یوسف.**
ادغام متجانسین

دو حرف که مثل هم نیستند ولی در مخرج با هم اتحاد دارند متجانسین می‌گویند. دو حرف متجانس اگر در کنار هم قرار گیرند، خواه در يك یا دو کلمه باشند، ادغام می‌شوند.
بنابر قرائت حفص از عاصم، ادغام متجانسین در موارد زیر جایز است.

- ۱- ادغام «دال» در «تاء» مانند: **وَجَدْتُ - وَجْتُ^۳**
- ۲- ادغام «ذال» در «ظا» مانند: **اِذْ ظَلَمْتُمْ - اِظْلَمْتُمْ^۴**
- ۳- ادغام «تاء» در «دال» مانند: **اَنْقَلْتُ دَعْوَالَله - اَنْقَلَدَّ عَوَالَله^۵.**
- ۴- ادغام «باء» در «میم» مانند: **اِرْكَبْ مَعَنَا - اِرْكَمَعْنَا^۶**
- ۵- ادغام «تاء» در «طاء» مانند: **هَمَّتْ طَائِفَتَان - هَمَّطَائِفَتَان^۷.**
- ۶- ادغام «طاء» در «تاء» مانند: **بَسَطْتَ - بَسَّتْ^۸**
- ۷- ادغام «ثاء» در «ذال» مانند: **يُلْهَثُ ذَلِك - يُلْهَذُّكَ^۹.**

ادغام متقاربین
دو حرف که در مخرج و یا در صفت نزدیک هم باشند، متقاربین گویند. دو حرف متقارب در کنار هم چه در يك کلمه و چه در دو کلمه ادغام می‌گردند.

^۱ - سوره مائده، آیه ۶۱.

^۲ - سوره نساء، آیه ۶۳.

^۳ - سوره نمل، آیه ۲۳.

^۴ - سوره زخرف، آیه ۳۹.

^۵ - سوره اعراف، آیه ۱۸۹.

^۶ - سوره هود، آیه ۴۲.

^۷ - سوره آل عمران، آیه ۱۲۲.

^۸ - سوره مائده، آیه ۲۸.

^۹ - سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

معنای متقارب چنانچه ذکر کردیم وسیع و بسیاری از حروف را در بر می‌گیرد و بنابراین لازمه جواز چنین ادغامی، صحت ادغام در بسیاری از حروف است، ولی از آنجا که در برخی از موارد انجام چنین ادغامی، معنای کلمه را تغییر می‌دهد یا از فصاحت و بلاغت آن می‌کاهد، ادغام در این حروف طبق قرائت عاصم محدود گردیده و به موارد ذیل اکتفا می‌شود.

- ۱- ادغام «قاف» در «کاف» مانند: **نَخْلُكُمْ - نَخْلُكُمْ^۱**، **نَرَزُكُمْ، نَرَزُكُمْ^۲**
- ۲- ادغام «لام» در «راء» مانند: **قُلْ رَبِّ - قُرْبِ^۳**
- در سوره مطفین آیه ۱۴ آمده است: **«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»** در این آیه شریفه بنابر قرائت عاصم حرف «لام» در «راء» به واسطه خروج از فصاحت ادغام نمی‌شود.
- ۳- ادغام «لام» در حروف شمسی مانند: **الشَّمْسُ - الشَّمْسُ^۴**
- ۴- ادغام «نون» در «لام» مانند: **مِنْ لَدُنْكَ - مِلْدُنْكَ^۵**
- ۵- ادغام «نون» در «ر» مانند: **مِنْ رَسُولٍ - مِرْسُولٍ^۶**

ادغام متباعدین

دو حرف که در مخرج و نیز در صفات نزدیک هم نباشند و از دو مخرج متباعد یا متفاوت تلفظ شوند، متباعدین گویند. بنابر قرائت حفص از عاصم ادغام متباعدین در قرآن جایز نمی‌باشد.

ادغام شمسیه

حروف عربی بر دو قسم تقسیم می‌شوند، قسمی را حروف شمسی و قسمی را حروف قمری می‌نامند. حروف شمسی عبارتند از: **تاء - ثاء - دال - ذال - راء - زای - سین - شین - صاد - ضاد - طاء - ظاء - لام - نون.**

حروف قمری عبارتند از: **همزه - باء - جیم - حاء - خاء - عین - غین - فا - قاف - کاف - میم - ها - واو - یاء.**

هر گاه لام به حروف شمسی برسد لام ادغام می‌گردد، این نوع از ادغام را ادغام شمسیه می‌نامند. به مثالهای ذیل توجه فرمایید:

تاء - التَّالِيَاتِ شِينَ - الشَّمْسُ.

ثاء - التَّلْثَاد - الصَّوْر.

دال - الدَّيْنِضَاد - الضَّرْر.

ذال - الذَّكَرْ طَاء - الطَّرْف.

راء - الرَّحْمَنْ طَاء - الظَّل.

زای - الزَّاجِرَات لَام - اللَّاعُون.

سین - السَّمَاء نون - النَّهَار.

لازم به یاد آوری است به علت ادغام «لام» در حرف شمسی و مشدد شدن آن، هنگامی که «ال»

^۱ - سوره مرسلات، آیه ۲۰.

^۲ - سوره انعام، آیه ۱۵۱.

^۳ - سوره اسراء، آیه ۲۴.

^۴ - سوره انعام، آیه ۷۸.

^۵ - سوره آل عمران، آیه ۳.

^۶ - سوره نساء آیه ۶۴ و موارد دیگر.

شمسی در اول کلام قرار گیرد، تنها «الف» آن قرائت می‌شود و هنگامی که در وسط کلام واقع شود هر دو «ال» قرائت نمی‌گردند.

اما در «ال» قمری به واسطه عدم ادغام، قانده به شکل دیگر است، در این دسته از حروف اگر «ال» در اول کلام قرار گیرد هر دو «الف و لام» تلفظ می‌شوند و اگر در وسط واقع شود «الف» تلفظ نمی‌شود ولی «لام» تلفظ می‌گردد.

اگر «ال» قمری بر همزه وصل وارد شود و در ابتدای کلام باشد بر حسب قانده قرائت می‌گردد، مانند «الاسم» ولی اگر «ال» در وسط کلام باشد به این جهت که، اولاً همزه وصل در وسط کلام ساقط می‌گردد، ثانیاً بعد از همزه وصل همیشه ساکن است بر این اساس دو حرف ساکن در کنار هم قرار می‌گیرند و تلفظ غیر ممکن می‌گردد، برای حل این مشکل «لام» قمری را کسره می‌دهند. مانند: بِئْسَ

الِاسْمِ - بئس لیسم^۱.

ادغام یرملون

یکی دیگر از موارد، ادغام یرملون است و آن زمانی است که آغاز کلمه بعد از «نون ساکنه» یا «تنوین» یکی از حروف «ی.ر.م.ل.و.ن» قرار گیرد، در این حالت «نون» و «تنوین» در کتابت نوشته می‌شوند ولی خوانده نشده و حرف یرملون مشدد قرائت می‌شود.

اقسام ادغام یرملون

اگر بعد از «ن» و «تنوین» حروف «ی.م.و.ن» قرار گیرد، ادغام توأم با غنه است. ولی اگر بعد از «ن» و «تنوین» حروف «ر.ل» قرار گرفته باشد، ادغام بدون غنه است. به این مثالها توجه کنید:

ادغام «ن» و «تنوین» در «ی»:

مَنْ يَرْزُقُكُمْ - مَيْرُزُقُكُمْ، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ - لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.

ادغام «ن» و «تنوین» در «م»:

وَمِنْ مَعَهُ - وَمَمَعَهُ، شَرَابٌ مِنْ - شَرَابِئِنْ.

ادغام «ن» و «تنوین» در «و»:

مِنْ وَلِيٍّ - مِوَلِيٍّ، فِي شَأْنٍ وَ مَا - فِي شَأْنِوَمَا.

ادغام «ن» و «تنوین» در «ن»:

مِنْ نَذِيرٍ - مَنذِيرٍ، شَيْءٌ نُكْرٍ - شَيْئِنُّكْرٍ.

ادغام «ن» و «تنوین» در «ر»:

مِنْ رَبِّهِ - مَرَّبِّهِ، لِرَبْوَتِ الرَّحِيمِ - لِرَبْوَتِ فَرَحِيمِ.

ادغام «ن» و «تنوین» در «ل»:

مَنْ لَا - مَلَا، يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٍ - يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٍ.

چند نکته

به این نکات توجه کنید:

۱- توضیح غنه بزودی خواهد آمد.

۲- اگر «ن» و حرف یرملون در يك کلمه قرار گرفته باشند ادغام صورت نمی‌پذیرد مانند: **صنوان**، **قنوان**، **دنیا**، **بنیان** که به ترتیب در سوره‌های رعد ۴، انعام ۹۹، بقره ۸۵ و صف ۴ آمده‌اند. ۳- در رسم الخط قرآن کریم در برخی از موارد که بعد از کلمه «ان» یا «ان» حرف «لام» آمده باشد، به

^۱ - سوره حجرات، آیه ۱۱.

^۲ - صنوان دو بار، قنوان يك بار، دنيا حدود ۱۲ بار، بنیان و مثل آن هفت بار در قرآن آمده‌اند.

حالت ادغام شده، کتابت شده است. مانند: **الَّذِينَ يَجْمَعُونَ عِظَامَهُ**^۱
 ۴- در آیه **«وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ»**^۲ هر چند «ن» ساکنه به حرف «راء» رسیده است، اما بنابر قرائت عاصم به واسطه سکت ادغام صورت نمی پذیرد.
 ۵- در مصاحف جدید مواردی که ادغام یرملون صورت می پذیرد، اگر «ن» ساکنه در حرف یرملون ادغام گردد، سکون نون کتابت نشده است. مانند: **«وَمَنْ يَعْمَلْ»**^۳.
 و اگر تنوین در حروف یرملون ادغام شود، علامت تنوین با فاصله از هم کتابت می شود _____
 مانند: **شَرًّا يَرَهُ، رَاضِيَةً وَ، هَاوِيَةً وَ**^۴
 ۶- چون حروف مقطعه را بایستی با اسم هر حرف خواند، در صورتی که آخر اسم، «ن» داشته باشد و به حروف یرملون برسد، فائده ادغام جاری می شود مانند: **طَسْم**^۵ - طاسین میم - طاسیمیم.
 البته اگر «ن» در آخر حروف مقطعه به حرف یرملون که در کلمه بعد واقع شده، برسد ادغام نمی گردد، پس در موارد زیر ادغام جایز نیست. **یس والقرآن**^۶، **«ن والقلم»**^۷.

۱- سوره قیامت، آیه ۳.

۲- سوره قیامت، آیه ۲۷.

۳- سوره زلزله، آیه ۷.

۴- سوره زلزله، آیه ۸.

۵- سوره قارعه، آیه ۷.

۶- سوره قارعه، آیه ۱۰.

۷- سوره شعراء آیه ۱.

۸- سوره یس، آیه ۱.

۹- سوره قلم، آیه ۱.

اظهار

اظهار یعنی آشکار نمودن و در تجوید یعنی ظاهر شدن کامل حرف از مخرج خود.

موارد اظهار

اظهار از کنار هم قرار گرفتن «ن» ساکنه و تنوین و نیز «م» ساکنه با برخی از حروف الفبا صورت می‌گیرد، چه این ملاقات در يك کلمه باشد یا دو کلمه.

اظهار «ن» ساکنه و تنوین

اگر بعد از تنوین یا نون ساکنه یکی از حروف حلقی (همزه، ها، عین، حاء، غین، خاء) قرار گیرد چه در يك کلمه و یا دو کلمه قرار گرفته باشند، «ن» به صراحت و وضوح تمام، تلفظ می‌گردد.

اظهار نون ساکنه و تنوین نزد حروف حلق به واسطه زیبایی و شیوایی و سهولت قرائت است.

مثال:

نون ساکنه یا تنوین نزد همزه: مَنْ آمَنَ، عَمَلٍ إِلَّا.

نون ساکنه یا تنوین نزد ها: مِنْهُمْ، فَرِيقًا هَدَى.

نون ساکنه یا تنوین نزد عین: أَنْعَمْتَ، لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ.

نون ساکنه یا تنوین نزد حاء: تَنْحِتُونَ، عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

نون ساکنه یا تنوین نزد غین: مِنْ غَسَلِينَ، قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ.

نون ساکنه یا تنوین نزد خاء: فَإِنْ جِئْتُمْ، يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةً.

اظهار «م» ساکنه

اگر بعد از میم ساکنه، یکی از حروف الفبا باستثنای «م» و «ب» قرار گیرد، حرف میم ساکنه اظهار می‌گردد.

مانند: لَهُمْ فِيهَا، مَعَكُمْ رَقِيبٌ، مَا أَنهَيْكُمْ عَنْهُ.

اخفاء

اخفاء یعنی مخفی نمودن و در اصطلاح یعنی پنهان داشتن مخرج اصلی حرف و سوق اکثر هوا به سوی بینی.

تحقق صفت اخفاء مشروط به این است که زبان به مخرج «ن» یا «م» نزدیک شود و بدون اینکه مخرج آنها آشکار گردد به اندازه دو حرکت، صدا به بینی منتقل شود. هنگامی که صدا از بینی خارج می‌شود فاصله دو لب بایستی بسیار کم گردد. و بیشتر از ضخامت یک برگ کاغذ نباشد، در این حالت اکثریت صوت از بینی و مقدار قلیلی از فاصله دو لب خارج می‌گردد.

ذکر این نکته لازم است که اخفاء نیز مانند اظهار، در یک کلمه صورت می‌گیرد چنانچه در برخی از مثالهای زیر نون ساکنه و حرف بعد، در یک کلمه واقع شده‌اند.

موارد اخفاء

اخفا از کنار هم قرار گرفتن «ن» ساکنه و تنوین و نیز «م» ساکنه با برخی از حروف الفبا صورت می‌گیرد، چه این ملاقات در یک کلمه باشد یا دو کلمه.

اخفا «ن» ساکنه و تنوین

۱- هرگاه بعد از «ن» یا «تنوین» یکی از حروف الفبا باستثنای «حروف حلق و حروف یرملون» و حرف «ب» واقع شود، نون ساکنه یا تنوین اخفاء می‌گردند. (این حروف را اصطلاحاً «مابقی» می‌گویند و ۱۵ حرف می‌باشند).

ن ساکنه یا تنوین + تاء مانند: كُنْتُمْ، جَنَاتٍ تَجْرِي.

ن ساکنه یا تنوین + ثاء مانند: مَنُثُورًا، اَزْوَاجًا ثَلَاثَةً.

ن ساکنه یا تنوین + جیم مانند: مَن جَاء، لِكُلِّ جَعَلْنَا.

ن ساکنه یا تنوین + دال مانند: عِنْدَكُمْ، قَنُونَ دَانِيَةً.

ن ساکنه یا تنوین + ذال مانند: لِيُنذِرَ، ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ.

ن ساکنه یا تنوین + زای مانند: اَنْزَلَ، نَفْسًا رَّكِيَّةً.

ن ساکنه یا تنوین + سین مانند: نُنْسِيهَا، رَجُلًا سَمِيْعًا.

ن ساکنه یا تنوین + شین مانند: اَنْشَأَكُمْ، غُفُورٌ شَكُورٌ.

ن ساکنه یا تنوین + صاد مانند: يَنْصُرُكُمْ، رِيحًا صَرَّصَرًا.

ن ساکنه یا تنوین + ضاد مانند: مِّنْ ضَعْفٍ، عَذَابًا ضَعْفًا.

ن ساکنه یا تنوین + طاء مانند: يَنْطَفُونَ، صَعِيدًا طَيِّبًا.

ن ساکنه یا تنوین + ظا مانند: فَاَنْظُرُوا، ضَلًّا ظَلِيلًا.

ن ساکنه یا تنوین + فا مانند: يُنْفِقُ، خَالِدًا فِيهَا.

ن ساکنه یا تنوین + قاف مانند: يَنْقَلِبُ، سَمِيْعٌ قَرِيْبٌ.

ن ساکنه یا تنوین + کاف مانند: مِنْكُمْ، مَوْلًا كَرِيْمًا.

اگر «ن» در حروف مقطعه به حروف مابقی برسد، قانده اخفاء جاری می‌گردد: مانند: طس - طاسين
تلك، حمعسق - حا ميم عين سين قاف.

اخفا «م» ساکنه

هر گاه بعد از حرف «میم» ساکنه، حرف «ب» قرار گیرد میم ساکنه اخفاء می‌گردد. مانند: هم
بارزون، کلبهم باسط.

اقلاب^۱

اقلاب یعنی دگرگون نمودن و در اصطلاح یعنی تبدیل حرف «ن» ساکنه و «تنوین» به حرف «م» ساکنه.

اقلاب تنها زمانی صورت می‌گیرد که بعد از تنوین یا نون ساکنه حرف «ب» واقع شده باشد، اقلاب در کلمه واحده هم صورت می‌گیرد بنابراین مانند ادغام یرملون مشروط بر این نیست که در دو کلمه باشند.

ن ساکنه + ب : **مَنْ بَعْدَ - مِمَّ بَعْدَ، لِحْنِبِهِ - لِحْمَبِهِ.**

تنوین + ب : **الْيَمِّ بِمَا - الِئْمَمُ بِمَا، شَهِيدًا بَيْنَنَا - شَهِيدَمُ بَيْنَنَا.**

اگر بعد از «ن» و تنوین، همزه وصل قرار گیرد، بدان جهت که همزه وصل در وسط کلام ساقط می‌شود، و موجب می‌گردد دو ساکن (ن و حرف ساکن بعد از همزه) در کنار هم قرار گیرند، «ن» ساکنه یا «تنوین» مکسور یا مفتوح می‌شود و از حالت سکون خارج خواهد شد.

در رسم الخط قرآن کریم، اگر نون ساکنه به همزه وصل رسیده باشد کسره یا فتحه «نون ساکنه» ثبت شده است. مانند: **أَنْ أَقْتُلُوا - أَنْ قَتُلُوا.**

ولی اگر تنوین به آن (همزه وصل) رسیده باشد، قراء خود بایستی نون ساکنه آخر تنوین را کسره دهند. البته در برخی مصاحف به عنوان یاد آوری نون مکسوره کوچکی نوشته شده است، مانند دو آیه اول سوره توحید که چنین قرائت می‌شود: **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ^۲**

^۱ - اقلاب را ابدال نیز می‌گویند.

^۲ - برای اظهار، اخفاء، اقلاب در قرآن کریم مثالهای بسیاری می‌توان یافت.

غنه

همانطوری که در مبحث صفات لازم گذشت، غنه صوتی است که از بینی خارج می‌گردد. در تلفظ برخی از حروف، قسمت اندکی از صوت از فاصله بسیار کم دو لب و بخش عمده صوت از بینی خارج می‌گردد، این حالت در تلفظ حرف را «غنه» می‌گویند. هنگام غنه، بایستی دو لب را بسیار به هم نزدیک نمود تا صدا به سوی خیشوم منحرف گردد، و صدای غنه ظاهر شود. زمان خروج صوت از خیشوم نیز می‌بایست به اندازه زمان لازم برای اداء دو حرف معمولی، امتداد داده شود تا صفت غنه به راحتی آشکار گردد. موارد غنه عبارتند از:

- ۱- «ن» و «م» در هر جا باشند و هر علامتی داشته باشند.
- ۲- «ن» مشدد مانند: **إِنْ- مِّنْ**.
- ۳- «م» مشدد مانند: **تُمْ- مِمَّ**.
- ۴- ادغام «ن» ساکنه و تنوین در حروف «میمون». مانند: **مَنْ يَفْعَلُ، مَنْ مَاتَ، مِنْ وَلِيٍّ، إِنْ نَفَعْتَ**.
- ۵- موارد اخفاء «ن» ساکنه و تنوین در حروف مابقی. مانند: **كُنْتُمْ**.
- ۶- تمام موارد اخفاء «م» ساکنه نزد حرف «ب» مانند: **يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ**.

مَدّ و قَصْر

مَدّ به معنای بسط دادن است و در اصطلاح به معنای کشش صوت بیش از میزان معمولی آن می‌باشد. قصر به معنای کوتاه کردن است و در اصطلاح یعنی کشش صوت به میزان معمولی. ساختار مد را تنها حروف مدی تشکیل می‌دهد و چنین مدی که تنها حروف مدی داشته باشد، مد ذاتی می‌گویند. ولی گاهی اسباب مد بر حروف مد عارض می‌گردد که آنرا مد عارضی می‌نامند. حروف مدی عبارتند از:

الف، ماقبل مفتوح

واو، ماقبل مضموم

یاء، ماقبل مکسور

اسباب مد بر دو قسمند: اسباب لفظی مد و سبب معنوی مد.

اسباب لفظی بر دو قسمند: همزه بعد از حرف مدی و سکون بعد از حرف مدی.

حرف مشدد مشتمل بر دو حرف ساکن و متحرك است لذا تشدید هم به اعتبار اینکه حرف اول آن ساکن است، سبب مد نامیده می‌شود.

مد معنوی: گاهی به جهت تأکید و مبالغه در حرف یا کلمه‌ای آنرا امتداد می‌دهند.

عامل مد در این گونه موارد معنوی است نه لفظی. مانند: لا ریب فیه^۱ زمانی که عدم تردید در قرآن را تأکید نماید.

مد ذاتی و میزان کشش آن

همانطوری که بیان شد مد ذاتی آن است که فقط حروف مدی داشته باشد، مانند: قال، تقولوا، قيل. میزان کشش در مد ذاتی دو حرکت است.

اقسام مد عارضی لفظی و میزان کشش آنها

مد عارضی لفظی بر اقسامی است که عبارتند از:

۱- مد متصل: اگر بعد از حرف مدی، در همان کلمه، همزه واقع شود آن را مد متصل می‌نامند. میزان کشش در مد متصل بیشتر از چهار و کمتر از هفت حرکت است. مانند: جاء، شاء.

۲- مد منفصل: اگر حرف مد در آخر کلمه و همزه در ابتدای کلمه بعد باشد آن را مد منفصل می‌نامند. میزان کشش در مد منفصل چهار تا پنج حرکت است. مانند: یا ایها، ما ادريک.

۳- مد لازم: اگر بعد از حرف مد، «سکون لازمی» بیاید آنرا به اعتبار سکون لازم، مد لازم می‌نامند. میزان کشش (در مد لازم) چهار تا هفت حرکت است. مانند: تحاضون.

۴- مد عارضی: اگر بعد از حرف مد سکون عرضی بیاید آنرا به اعتبار سکون عرضی، مد عارضی می‌گویند و میزان کشش در آن از دو تا هفت حرکت است. مانند: المسکین - الأوتاد.

در عبارت «و لا الضالین» دو مد متصل آمده است، مد اول لازم و مد دوم عارضی است.

مد لین

همانطوری که در مبحث صفات گفتیم، دو حرف «واو» و «یاء» ساکن در صورتی که قبل از آنها حرکت فتحه باشد، صفت لین دارند و بنابراین به خاطر ظاهر شدن فتحه ماقبل بایستی با مقداری کشش قرأنت شوند.

میزان مد در حروف لین

حروف لین از چهار حالت ذیل خارج نیستند.

^۱ - سوره بقره، آیه ۲.

۱- بعد از حرف لاین، همزه در وسط همان کلمه واقع شده است. مانند:

سَوْنَةٌ اَخِيهٗ^۱، لَا تَيَّأَسُوا^۲.

در این صورت حرف لاین به قصر خوانده می‌شود.

۲- بعد از حرف لاین، همزه در آخر همان کلمه واقع شود. مانند: سَوَّعَ^۳، شَيْءٌ^۴.

در این حالت اگر بر همزه وقف نشود، باید به قصر قرائت نمود و مد جایز نیست ولی اگر وقف شود مد طول یا متوسط جایز است.

۳- بعد از حرف لاین سکون ذاتی قرار گیرد، مانند «عین» در «كَهَيْعَص»^۵، میزان کشش در این قسم، طول یا متوسط است. این حالت تنها در حروف مقطعه امکان دارد زیرا حرف لاین ساکن می‌باشد و سکون ذاتی بعد از آن موجب التقاء ساکنین (وجود دو ساکن اصلی در کنار هم) می‌شود که امکان ندارد.

۴- بعد از حرف لاین سکون عارضی قرار می‌گیرد. مانند: يَوْمٌ^۶، بَيْتٌ^۷، در این نوع نیز میزان کشش طول یا متوسط است.

سکون

سکون بعد از حروف مدی بر دو قسم است سکون لازم و سکون عرضی.

سکون لازم

سکون لازم به سکونی گویند که جزء ذات کلمه است و منشأ حصول آن ادغام می‌باشد.

سکون لازم بر دو قسم است که عبارتند: از لازم مدغم و لازم مظهر.

لازم مدغم سکون لازم در وسط کلمه تنها در حالت ادغام متصور است. این نوع سکون را لازم مدغم می‌نامند. مانند: دَابَّةٌ که در واقع دَابَّةٌ بوده و ادغام صورت گرفته است.

لازم مظهر سکون در حروف مقطعه که با اسم خاص هر حرف تلفظ می‌شوند، لازم مظهر یعنی ظاهر شده می‌نامند. در حروف مقطعه، هر حرف بِكْ کلمه مستقل است و سکون در آخر آن قرار گرفته است. مثلاً «حَمَسَق» هنگام قرائت پنج کلمه مستقل «حَا، مِيْم، عِيْن، سِيْن و قَاف» می‌باشد.

سکون عرضی

سکون عرضی به سکونی می‌گویند که بوسیله وقف عارض بر کلمه شده باشد مانند: قَالَ که در هنگام وقف قَالَ می‌شود.

چند تذکر:

۱- میزان کشش در تمام موارد بهتر است از پنج حرکت تجاوز نکند.

۱- سوره مائده، آیه ۳۱.

۲- سوره یوسف، آیه ۸۷.

۳- سوره مریم، آیه ۲۸.

۴- سوره بقره، آیه ۲۰ و موارد متعدد دیگر.

۵- سوره مریم، آیه ۱.

۶- موارد متعدد.

۷- سوره بقره، آیه ۱۲۵ و موارد متعدد دیگر.

- ۲- میزان مد، با «الف» یا «حرکت»، سنجیده می‌شود (زمانی که حرف الف تلفظ می‌گردد)، بنابراین قاری تحقیق خوان چون زمان قرائت هر حرف وی بیشتر است، زمان کشش بیشتر خواهد شد و کسی که به روش تحدیر قرائت می‌کند بایستی زمان تلفظ هر حرف را طبق روش خود بسنجد.
- ۳- میزان کشش را با عبارات قصر یعنی دو حرکت، طول یعنی پنج تا هفت حرکت و متوسط (بین آن دو) می‌سنجند.
- ۴- سبب مد در مد متصل و منفصل همزه، و در مد لازم و عارضی سکون است.

سکت

سکت یعنی قطع صوت در خلال قرائت و ادامه قرائت بدون تجدید نفس. در سکت لازم است قاری لحظه‌ای مکث کند سپس با همان نفس سابق، قرائت را ادامه دهد. بنابراین قرائت حفص از عاصم، تنها چهار مورد در قرآن کریم رعایت سکت لازم است که بدان اشاره می‌شود.

۱- «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا س قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا...»^۱

سپاس خاص خدایی است که بر بنده‌اش کتاب را نازل نموده و در آن هیچگونه کجی قرار نداد، کتابیست استوار تا بدکاران را از شدت عذاب بترساند و مؤمنین را بشارت دهد...

بعد از کلمه «عوجا» سکت لازم است، چرا که «عَوْجٌ» و «قَيِّمٌ» دو صفت متضاد می‌باشند، عوج به معنای کج و قیّم به معنای راست است، در آیات فوق صفت عوج از قرآن کریم نفی گردیده است و متصل شدن قیّم به آن موجب می‌شود که به ظاهر، این صفت هم نفی گردد، مخصوصاً اینکه اعراب هر دو صفت یکی است و منصوب است. بنابراین بعد از کلمه «عوجا» سکت می‌شود، تا از حیث معنا، عبارت گذشته از آینده بریده شده باشد و ضد «لم يجعل» یعنی «جعل» برای قیّم اثبات گردد. بدیهی است در اینجا وقف، این معنای لطیف را نمی‌تواند افاده نماید زیرا در صورت وقف، «قَيِّمًا، بریده از عامل خود (يجعل) می‌شود.

^۱ - سوره کهف، آیات ۱ و ۲.

۲- « قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا » هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ^۱

می‌گویند وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت، این همان وعده خداوند است و رسولان او همه راست گفتند.

در این آیه بعد از کلمه مرقدنا سکت لازم است زیرا اگر جمله هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ دنباله کلام منکران معاد باشد یعنی به این وسیله اعتراف به حقانیت وعده‌های الهی می‌نمایند و سخنان گذشته پیامبران را تصدیق می‌کنند، در این صورت چون این شیوه سخن با جمله قبل تفاوت دارد و جمله سابق «قالوا یا ویلنا» حاوی نوعی تعجب بود برخلاف این جمله که اعتراف به صحت شنیده‌های گذشته است، لازم است سکت شود تا مقداری از این تفاوت واضح شود. و البته اگر جمله فوق «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ» از آیه شریفه، سخن فرشتگان یا مؤمنان باشد، بواسطه جدا شدن از کلام منکران، سکت ضروری‌تر بنظر می‌رسد.

۳- « وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ »^۲

و گفته شود آیا کسی هست که این بیمار را از مرگ نجات دهد؟ یا «آیا کسی هست که اوراقیض روح کند. بعد از کلمه «من» سکت لازم است. چون در صورت عدم سکت قانده ادغام یرملون جاری می‌شود و ادغام معنای عبارت را تغییر می‌دهد.

علاوه‌اینکه هیچ نوع وقفی در اینجا جایز نمی‌باشد و به عبارت دیگر وقف در اینجا قبیح است. زیرا «من» از حیث ادبی مبتداء است و مبتداء بدون خبر افاده معنای کافی نمی‌کند.

۴- « كَلَّا بَلْ سِرَانٌ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ »^۳

چنین نیست که منکران معاد می‌پندارند بلکه اعمال آنها چون زنگاری بر قلبشان نشسته است. بعد از کلمه «بل» سکت لازم است زیرا ادغام دو حرف «ل» و «ر» در این مورد خاص، معنای عبارت را تغییر می‌دهد و از وقف نیز معنایی افاده نمی‌شود علاوه اینکه وقف در اینجا قبیح می‌باشد. در پایان این بحث لازم به توضیح است که موارد سکت در قرآن با علامت «س» معین شده‌است.

وقف

^۱ - سوره یس، آیه ۵۲.

^۲ - سوره قیامت، آیه ۲۷.

^۳ - سوره مطففین، آیه ۱۴.

وقف در اصطلاح تجوید یعنی سکوت قاری در انتهای کلمه‌ای و تجدید نفس برای ادامه قرائت. وقف در مقابل قطع است. در قطع، قاری قرائت را تعطیل می‌کند ولی در وقف، تصمیم بر ادامه قرائت با نفس جدید دارد.^۱

فائده وقف

بر وقف دو اثر مهم مترتب می‌شود. اول آنکه قرائت برخی آیات با يك نفس در برخی از شیوه‌های قرائت ممکن نیست. وقف، این امکان را به قاری می‌دهد که با تجدید نفس و طمأنینه حاصل از آن، قرائت را ادامه دهد.

دوم اینکه وقف موجب تمیز بین جملات می‌شود، بطوری‌که رعایت نمودن آن معنای جمله را فاسد می‌کند همانطوریکه وقف نابجا ممکن است چنین اثری داشته باشد.

انواع وقف

وقف بر دو قسم است. وقف اضطراری، وقف اختیاری.

وقف اضطراری آن است که قاری بواسطه کمبود نفس مجبور به وقف گردد. وقف اضطراری محل خاص ندارد و در هر جائی از کلمات آیات می‌تواند صورت گیرد.

البته اگر محل وقف از موارد لزوم یا رجحان یا جواز وقف باشد، قاری بعد از تجدید نفس می‌تواند قرائت را از کلمه بعد ادامه دهد، ولی اگر محل وقف از موارد غیر جایز یا مرجوح باشد، بعد از تجدید نفس قاری بایستی به نزدیکترین محلی که موجب تکمیل معنا می‌شود برگردد و از آنجا قرائت را ادامه دهد.

وقف اختیاری آن است که قاری با اختیار و صلاحدید خود محل خاصی را برای توقف انتخاب کند. جائی که قاری برای وقف اختیار می‌کند بایستی استعداد وقف اختیاری را داشته باشد. بنابراین در مواردی که وقف جایز نیست و یا توقف مرجوح می‌باشد (رجحان ندارد)، وقف اختیاری صحیح نمی‌باشد.

محل وقف

محلی که وقف در آن صورت می‌گیرد از حالات زیر خارج نیست.

۱- وقف لازم و آن جائیست که کلام از نظر لفظ و معنا تام و تمام می‌باشد و ارتباطی به عبارات بعد نداشته باشد مانند وقف بر عالمین در آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲ این آیه از نظر لفظ و معنا، کامل بوده و ارتباط لفظی و معنوی به آیه بعد ندارد.

این نوع وقف را در اصطلاح وقف تام نیز می‌گویند. لازم است قاری بعد از تجدید نفس قرائت را از کلمات بعد ادامه دهد.

۲- وقف جایز این نوع وقف در جائی است که کلام از نظر لفظ تمام باشد ولی معنای آن ارتباطی به مابعد دارد، مانند «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۳. در این آیه شریفه، جمله اول از نظر لفظ تمام است و ارتباط لفظی به بعد ندارد. ولی از نظر معنای ارتباطی نیست و در خواست پذیرش اعمال در کلام اول از خداوند متعال به واسطه سمیع و علیم بودن وی می‌باشد.

و نیز مانند: «وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ»^۴.

^۱ - مراد از تقابل، تقابل دقیق منطقی نیست، بلکه تقابل اصطلاحی مورد نظر است، زیرا در واقع، وقف در مقابل وصل قرار می‌گیرد.

^۲ - سوره حمد، آیه ۲.

^۳ - سوره بقره، آیه ۱۲۷.

^۴ - سوره یس، آیه ۶۶.

آیه می‌فرماید: اگر بخواهیم چشمان اهل دوزخ را محو کنیم، برای عبور می‌خواهند بر هم پیش گیرند... این جمله تا اینجا از نظر لفظ تمام است ولی معنای آن کافی نیست، زیرا پیشی گرفتن بدون ابزار امکان ندارد، لذا در جمله بعد به ابزار پیشی گرفتن اشاره شده و می‌فرماید: آنها چگونه می‌توانند ببینند این نوع وقف را در اصطلاح وقف کافی می‌گویند، در این نوع وقف قاری می‌تواند بعد از تجدید نفس قرائت را از کلمات بعد ادامه دهد.

۳- وقف مرجوح این نوع وقف در جائی است که کلام از نظر معنا تمام باشد ولی از نظر لفظ ارتباطی با کلمات بعد داشته باشد. وقف میان دو جمله‌ای که بوسیله حروف عطف «واو، فاء، ثم» به هم عطف شده‌باشد و یا وقف بین موصوف و صفت، بدل و مبدل منه و... از این نوع شمرده می‌شود. مانند:

«وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»^۱

در پیش روی آنها سد قرار دادیم و در پشت سرشان سد و چشمانشان را پوشاندیم، آنها چیزی نمی‌بینند. در این آیه سه وقف مرجوح وجود دارد، به عبارت دیگر این آیه، از نظر معنی سه جمله جدا از هم است ولی از نظر لفظی به وسیله عطف، یک جمله محسوب می‌شود. این نوع وقف را در اصطلاح وقف حسن می‌گویند، بهتر است قاری در این نوع وقف بعد از تجدید نفس به آغاز نزدیکترین جمله باز گردد.

۴- وقف قبیح این نوع وقف در جائیست که کلام از نظر لفظ و معنا به بعد مربوط باشد، توقف میان مبتداء و خبر، حروف و معمول آنها، شرط و جزاء، موصول و صله و... از موارد این نوع وقف است.^۲ مانند:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى...»^۳

همانا ما مردگان را زنده می‌کنیم.

وقف بر **نحن** و یا **نحنی** در اصطلاح وقف قبیح می‌گویند. وقف قبیح جز در حالت اضطرار جایز نیست و قاری بعد از تجدید نفس باید به آغاز جمله قبل مراجعت کند.

۵- وقف کفران اگر وقف خلل و نقص عمده‌ای در معنا ایجاد کند، مثلاً وقف موجب سلب صفت ثبوتی از خداوند یا ثبوت صفت سلبی بر خداوند گردد و یا موجب ایجاد نقص در اصول اعتقادی و ضروریات دین شود، جایز نمی‌باشد، این نوع وقف را وقف کفران یا وقف اقبیح (قبیح‌تر) می‌نامند.

مانند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا»^۴

خداوند رایاکی نیست که مثال زند.

در این آیه وقف بر **لا يستحي** موجب سلب صفت حیاء از خداوند می‌گردد که اقبیح می‌باشد. و یا مانند:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...»^۵

کافر شدند کسانی که گفتند خداوند، سوم از سه کس است.

^۱ - سوره یس، آیه ۹.

^۲ - برخی وقف بین بدل و مبدل منه را از انواع وقف قبیح شمرده‌اند و این صحیح نیست زیرا در بدل و مبدل منه، جمله مبدل از نظر معنا تمام است و احتیاجی به جمله بدل ندارد و این جمله بدل است که احتیاج به مبدل منه دارد.

^۳ - سوره یس، آیه ۱۲.

^۴ - سوره بقره، آیه ۲۶.

^۵ - سوره مائده، آیه ۷۳.

وقف بر قالوا در این آیه موجب می‌گردد تثلیث (سه گانه بودن خداوند) اثبات شود، و این اقبیح است.

۶- وقف غفران روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که می‌فرماید:
«إِنَّ مَنْ ضَمِنَ لِي أَنْ يَقِفَ عَلَى عَشْرَةِ مَوَاضِعَ ضَمِنْتُ لَهُ الْجَنَّةَ»^۱

کسی که ضمانت کند که در ده موضع وقف کند، من بهشت را برای او تضمین می‌کنم.

هر چند در سند و دلالت این روایت مشکلاتی وجود دارد ولی از باب تسامح در ادله سنن که با صرف نظر از دقت‌های مخصوص در قاعده، شامل این روایت نیز می‌شود، و نیز از باب اخذ به ظاهر خبر، این روایت فی‌الجمله دلالت بر مطلوبیت وقف در ده موضع از قرآن دارد. این مواضع دهگانه عبارتند از:

- ۱- سوره مائده آیه ۵۱ «...أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ...».
- ۲- سوره انعام آیه ۳۶ «...الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَ الْمَوْتَى...».
- ۳- سوره سجد آیه ۱۸ «...كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ».
- ۴- سوره سجد آیه ۱۸ «...لَا يَسْتَوُونَ فِي آخِرِ آيَةٍ».
- ۵- سوره یس آیه ۱۲ «...مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كَلَّ...».
- ۶- سوره یس آیه ۳۰ «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ...».
- ۷- سوره یس آیه ۵۲ «... مِنْ مَرَقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ».
- ۸- سوره یس آیه ۶۱ «وَ أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ الْمُسْتَقِيمِ».
- ۹- سوره یس آیه ۸۱ «...يَخْلُقُ مِثْلَهُمْ بَلَى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمِ».
- ۱۰- سوره ملک آیه ۱۹ «...صَافَاتٍ وَ يَقْبِضُنَّ مَا يُمَسْكُنُ...».
- ۷- وقف منزّل گفته شده حضرت جبرئیل امین در هنگام القاء قرآن بر پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مواردی خاص وقف نموده است. این موارد را وقف منزل یعنی وقف حین نزول یا وقف جبرئیل می‌نامند. تجوید سرّالبيان هشت مورد از این نوع وقف رابه عنوان مشهورترین موارد ذکر نموده است که عبارتند از:

- ۱- سوره بقره آیه ۱۲۰، وقف بر واژه «نصير».
- ۲- سوره بقره آیه ۲۷۴، وقف بر واژه «يَحْزَنُونَ».
- ۳- سوره آل عمران آیه ۷، وقف بر واژه «اولواالباب».
- ۴- سوره آل عمران آیه ۹۵، وقف بر واژه «صدق الله».
- ۵- سوره انعام آیه ۳۶، وقف بر واژه «يُرْجَعُونَ».
- ۶- سوره انعام آیه ۱۲۴، وقف بر واژه «رسالتة».
- ۷- سوره اعراف آیه ۱۸۷، وقف بر واژه «الا هو».
- ۸- سوره یس آیه ۵۱، وقف بر واژه «يَسْأَلُونَ».
- ۸- وقف نبی نیز همین کتاب نه مورد وقف از مواردی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر آنها وقف می‌فرموده به عنوان وقف نبی ذکر نموده است که عبارتند از:

- ۱- سوره بقره آیه ۱۴۸، وقف بر واژه «الخيرات».
- ۲- سوره بقره آیه ۱۹۷، وقف بر واژه «يَعْلَمُهُ اللهُ».
- ۳- سوره آل عمران آیه ۷، وقف بر واژه «تأويله».
- ۴- سوره یونس آیه ۲، وقف بر واژه «الناس».
- ۵- سوره یونس آیه ۵۲، وقف بر واژه «الخلد».
- ۶- سوره نحل آیه ۴، وقف بر واژه «مبين».

^۱ - جواهر الكلام، ج ۹، ص ۳۹۵.

۷- سوره قدر آیه ۲، وقف بر واژه «القدر».

۸- سوره قدر آیه ۴، وقف بر واژه «سلام».

۹- سوره نصر آیه ۳، وقف بر واژه «واستغفره».

۹- وقف معانقه دو وقف در کنار هم اگر به صورتی باشند که هر دو کلام صلاحیت توقف داشته باشند، ولی اگر بر یکی وقف شد بهتر باشد که دیگری به وصل خوانده شود و به عکس، آن دو را وقف معانقه یا وقف مراقبه گویند. معانقه در اصطلاح یعنی دو وقف در کنار هم و آن را مراقبه نیز نامند تا در آن دقت شود که هر دو به صورت وصل یا هردو به صورت وقف قرائت نشود، بلکه در یکی وقف و در دیگری وصل صورت گیرد.

از موارد این نوع وقف می‌توان به دو نمونه ذیل اشاره کرد:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۱

«الَّذِينَ يَرْكَبُوا قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^۲.

این نوع وقف را در مصاحف با سه نقطه () معین می‌نمایند.

شیوه‌های وقف

وقف را می‌توان به صورتهای ذیل انجام داد.

۱- وقف اسکان یعنی ساکن نمودن حرف آخر کلمه. این نوع وقف در مواردی صورت می‌گیرد که حرف آخر کلمه فتحه، کسره، ضمه، تنوین رفع، تنوین جر، داشته باشد. مانند:

الْحَكِيمُ - الْحَكِيمُ	الْيَمِّ - الْيَمِّ
غَافِلُونَ - غَافِلُونَ	كَرِيمٍ - كَرِيمٍ
وَالشَّمْسُ - وَالشَّمْسُ	

۲- وقف ابدال یعنی تبدیل نمودن آخر کلمه. این نوع وقف در دو مورد زیر صورت می‌گیرد:

الف) آخر کلمه تنوین نصب باشد، این تنوین تبدیل به الف می‌گردد. قَوْمًا - قَوْمًا.

ب) آخر کلمه «تاء» مؤنث باشد، «تاء» در حالت وقف تبدیل به «ها ساکن» می‌شود. الْقُرْيَةَ - الْقُرْيَةَ^۳.

۳- وقف ابقاء یعنی باقی گذاشتن آخر کلمه به حال خود. این نوع از وقف در دو مورد صورت می‌پذیرد.

الف) آخر کلمه ساکن باشد مانند: آبَاءَهُمْ - آبَاءَهُمْ

ب) آخر کلمه حروف مدی باشد مانند: الْمَوْتَى - الْمَوْتَى، قَوْمِي - قَوْمِي، قَالُوا - قَالُوا.

طبق قرائت حفص از عاصم شیوه‌های وقف تنها سه صورت گذشته بود. اما بنابر قرائت برخی دیگر از قراء به شیوه‌های دیگر هم می‌توان وقف نمود، ما صرفاً جهت آگاهی، موارد وقف نزد قراء دیگر را به اختصار بیان می‌کنیم.

۱- وقف رَوْم روم یعنی اراده و مرام و در اصطلاح تجوید یعنی حذف دو سوم حرکت حرف آخر کلمه و باقی گذاردن يك سوم دیگر آن و توقف بر آن حرف به صورتی که آن يك سوم باقی بماند.

فایده وقف روم اینست که سامع می‌تواند تشخیص دهد علامت حرف آخر که به واسطه وقف قرائت نشده چه بوده است.

طبیعی است وقف روم در مواردی که در حالت وقف حرف آخر کلمه ابدال یا ابقاء می‌شود امکان ندارد و تنها در مورد وقف اسکان ممکن می‌باشد. «وقف روم در فتحه نیز ممنوع می‌باشد».

^۱ - سوره بقره، آیه ۲.

^۲ - سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

^۳ - علامت تاء تأنیث هر چه باشد اعم از فتحه، کسره، ضمه یا تنوین نصب، جر، رفع، به «ها» ساکن تبدیل می‌شود.

۲- وقف اشمام یعنی بویانیدن و در اصطلاح تجوید یعنی غنچه کردن دو لب هنگام وقف بدون اینکه صوتی خارج شود. این نوع وقف فقط در صورتی جایز است که آخر کلمه ضمه یا رفع داشته باشد در این صورت هنگام وقف لبها غنچه‌ای می‌شود تا بینندگان بفهمند حرکتی که حذف شده ضمه یا تنوین ضمه بوده است.

۳- وقف الحاق یعنی اضافه نمودن ها سکت به آخر کلمه هنگام وقف. مانند: **عَمَّ - عَمَّهُ**

۴- وقف حذف یعنی حذف حرف آخر کلمه. مانند: **يَشَاءُ - يَشَا**

۵- وقف اثبات یعنی برگرداندن آنچه که از کلمه بواسطه قواعد اعلال حذف شده است. مانند: **هَادٍ - هَادِي**

۶- وقف ادغام یعنی تبدیل حرف آخر کلمه به مثل حرف ما قبل آن و ادغام آن دو. مانند: **شِيء - شِيءِي - شِيءِ**

۷- وقف نقل یعنی انتقال حرکت حرف آخر به قبل آن و در نتیجه سکون حرف آخر. مانند: **بِالصَّبْرِ - بِالصَّبْرِ**

۸- وقف مکسسه یعنی اضافه کردن حرف سین به حرف آخر کلمه در حالت وقف مشروط بر اینکه حرف آخر کلمه «کاف» باشد. مانند: **رَبِّكَ - رَبِّكَس**

۹- وقف مکسسه یعنی تبدیل نمودن حرف «کاف» خطاب در آخر کلمه به «ش». مانند: **إِلَيْكَ - إِلَيْش** علائم وقف

شناخت دقیق موارد وقف زمانی میسر است که قاری به ادبیات عرب و نیز معانی کلمات و جمل و آیات قرآن و حتی تفاسیر مختلف آن آشنایی کافی داشته باشد.

زیرا تمامی موارد وقف همانطور که بیان شد ارتباط با تکمیل و ناقص بودن معنا و یا ارتباط الفاظ با هم دارد.

از آنجا که این حد از آشنایی با علوم عربی برای همه قاریان امکان ندارد، شخصی به نام عبدالله سجاوندی رموزی را طرح نموده و بر محلهای جواز و عدم جواز وقف در قرآن قرار داده تا قاری بتواند با استفاده از این علائم تا حدودی به محل وقف آگاهی یابد. این رموز بعدها تغییراتی نموده است ولی معمولاً همگی به نام بانی اولیه شهرت دارند و مهمترین آنها عبارتند از:

«م» یعنی وقف لازم است.

«ط» یعنی وقف بهتر است، این علامت مترادف «قلی» است، گاهی به جای آن کلمه «قف» می‌نویسند.

«ج» علامت جواز وقف است به این معنا که وقف یا وصل هر دو مساوی است.

«ز» نشانه وقف مجوز است به این معنا که وقف جایز بوده ولی وصل بهتر است، این علامت مترادف «صلی» است.

«لا» نشانه عدم جواز وقف است.

.. علامت وقف معانقه یا مراقبه است.

وقف به حرکت و وصل به سکون^۱

همانطوری که معلوم شد، وقف تنها به معنای قطع قرائت و تجدید نفس نیست، بلکه بایستی با شناسایی محل وقف، ضوابط وقف را عملی ساخت و قواعد ابدال یا اسکان و یا ابقاء را جاری نمود. بنابراین اگر در حال وقف واژه به صورت اولیه قرائت شود و قائده اسکان یا ابدال صورت نگیرد، جایز نمی‌باشد.

وقف بر کلمه‌ای بدون رعایت ضوابط وقف، وقف به حرکت می‌گویند.

مانند: **«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ»**.

^۱ - برطبق فتاوی برخی مراجع، وقف به حرکت و وصل به سکون موجب بطلان نماز می‌شود.

وقف بر کلمه «احد» زمانی جایز است که ساکن شود و نفس تجدید گردد. وقف بر این کلمه توأم با قرائت تنوین، وقف به حرکت نامیده می‌شود.

همچنین اگر بر کلمه‌ای توقف نشود و تجدید نفس صورت نگیرد، لازم است علامت حروف آخر آن دقیقاً قرائت شود، بر این اساس اگر بر کلمه‌ای وقف نمی‌شود و تجدید نفس صورت نمی‌گیرد، نمی‌توان حرف آخر آن را اسکان و یا ابدال نمود، ساکن و تبدیل نمودن کلمه در غیر حالت وقف (در حال وصل) وصل به سکون می‌گویند.

مثلاً در «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

اگر وقف بر «عالمین» صورت نمی‌گیرد، باید فتحه «ن» قرائت شود.

استثنائات از وقف و وصل

حرف الف در کلمات زیر به خاطر هم شکل بودن (تشاکل) با کلمات دیگر، الحاق گشته‌است و جزء کلمه نیست لذا در حالت وقف باقی می‌ماند.

سوره کهف آیه ۳۸: «لَكِنَّا».

سوره احزاب آیه ۱۰: «الظُّنُونَا».

سوره احزاب آیه ۶۶: «الرَّسُولَا».

سوره احزاب آیه ۶۷: «السَّبِيلَا».

سوره دهر آیه ۴: «سَلَسِلَا».

سوره دهر آیات ۱۵ و ۱۶ «قَوَارِيرَا» دو بار تکرار شده‌است.

و نیز کلمه انا که موارد زیادی از آن در آیات مختلف آمده‌است.^۱

البته در حالت وصل چون تشاکل موردی ندارد الف حذف می‌گردد.

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى - فَقَالَ أَنْ رَبُّكُمُ الْأَعْلَى.

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي - لَكِنَّ هُوَ اللَّهُ رَبِّي.

بِاللَّهِ الظُّنُونَا هُنَالِكَ - بِاللَّهِ الظُّنُونَ هُنَالِكَ.

وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَا وَ قَالُوا - وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ وَ قَالُوا.

فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا - فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ رَبَّنَا.

سَلَسِلَا وَ أَغْلَاغَلَا - سَلَسِلَ وَ أَغْلَاغَلَا.

كَانَتْ قَوَارِيرَا قَوَارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ - كَانَتْ قَوَارِيرَ، قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ.

احکام ها

«ها» در آخر کلمه بر سه نوع است.

۱- ها ذاتی

گاهی حرف «ها» در آخر کلمه جزء ذات کلمه است و بدان ملحق نشده‌است مانند: الله - فَوَاكِهَ - لَمْ يَنْتَه.

^۱ - سوره نازعات، آیه ۲۴ و موارد عنیده دیگر.

«ها» ذاتی و جوهری اشباع نمی‌شود، تنها کلمه «هذه» استثناء شده‌است در این کلمه با اینکه ها جوهری است ولی اشباع صورت می‌گیرد و «هذه» قرائت می‌شود.^۱

۲- ها سکت

به هائی می‌گویند که به خاطر مصون بودن آخر کلمه از تغییرات و نیز برای زیبایی وقف به آخر کلمه ملحق می‌شود.

«ها» سکت در آخر کلمه همانند همزه وصل در آغاز کلمات است و همانطور که همزه وصل در وسط کلام ساقط می‌شود، این «ها» نیز علی القائده بایستی ساقط گردد، اما چون در رسم الخط قرآن این «ها» ثبت شده‌است، بهتر این است که بر آن وقف شود البته اگر وقف صورت نگیرد باز برای حفظ ظاهر رسم الخط قرآن، «ها» حذف نمی‌گردد.

موارد ها سکت در قرآن عبارتند از:

۱- سوره انعام آیه ۹۰ «**وَلِيكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهَدْيِهِمْ أَتَدْرَهُ**».

۲- سوره حاقه آیه ۱۹ «**فَيَقُولُ هَاءُمْ أَقْرَبُوا كِتَابِيَهٗ**».

۳- سوره حاقه آیه ۲۶ «**وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ**».

۴- سوره حاقه آیه ۲۸ «**مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهٗ**».

۵- سوره حاقه آیه ۲۹ «**هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ**».

۶- سوره قارعه آیه ۱۰ «**وَمَا أَدْرِيكَ مَا هِيَهٗ**».

«ها» در کلمه «يَسْتَنَّهُ» در آیه ۱۵۹ سوره بقره «... **فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَسْتَنَّهُ...**» اگر از ماده «سنه» مشتق شده باشد، «ها» اصلی و ذاتی است ولی اگر اشتقاق آن از ماده «سن» باشد، «ها» سکت محسوب می‌شود.

۳- ها ضمير

ضمير کلمه‌ای است که جانشین اسم می‌شود و مانع تکرار آن می‌گردد. یکی از ضمير در لغت عرب «ها» است، برای سهولت قرائت گاهی ها ضمير، به صورت اشباع و با مد تلفظ می‌گردد. شرط اشباع در «ها» ضمير اينست که قبل و بعد از ها متحرك باشد.

مانند: **مِنْ ذُوْنِهٖ اِلَهَةٌ - مِنْ ذُوْنِهِي اِلَهَةٌ**

لازم به ذکر است ها «ضمير» فقط در صورت تحقق شرط فوق اشباع می‌شود و اگر این شرط محقق نگردد اشباع صورت نمی‌گیرد، مواردی که «ها» ضمير اشباع نمی‌گردد عبارتند از:

۱- قبل از «ها» ضمير، صدای کشیده باشد. مانند: **أَحْصِيْنَاهُ، فِيْهِ**

۲- قبل از «ها» ضمير، ساکن باشد. مانند: **مِنْهُ، خُدَّهُ.**

۳- قبل و بعد از «ها» ضمير، ساکن باشد. مانند: **إِلَيْهِ الْمَصِيْر**

۴- بعد از «ها» ضمير، سکون باشد. مانند: **لَهُ الْمُلْكُ**

۴- بعد از «ها» ضمير، مشدد باشد، مانند: **بِهِ الدِّينُ**^۲

چند استثناء

در مورد زیرباینکه شرایط اشباع در «ها» موجود است اما قاعده اشباع در آن اجرا نمی‌شود. «**وَ اِنْ تَشْكُرُوْا يَرْضَهُ لَكُمْ**»^۳ حرف «ها» در «یرضه» شرایط اشباع را داراست ولی اشباع نمی‌شود زیرا این کلمه در اصل «یرضاه» بوده‌است و حرف «ها» بعد از «الف مدی» واقع شده‌است. پس هر

^۱ - «ها» در هذه ها تنبیه است که ملحق به اسم اشاره شده و جزء ذات آن گشته‌است.

^۲ - تمامی مثالها از سوره مبارکه یس می‌باشد.

^۳ - سوره زمر، آیه ۷.

چند ظاهراً شرط اشباع را دارد ولی در واقع این شرط را ندارد.
در مورد زیر باینکه شرایط اشباع در «ها» موجود نیست اما قاعده اشباع در آن جاری می‌گردد.
«وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا - وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا»^۱. در این آیه طبق قرائت حفص «ها» ضمیر در حال وصل به کلمه بعد، اشباع می‌شود.

دو تذکر

۱- اگر قبل از «ها» ضمیر مکسور باشد و یا قبل از «ها» ضمیر حرف یاء باشد، به خاطر تناسب با یاء و کسره، ها ضمیر بایستی مکسور باشد، مانند: سَمِعَهُ، فِيهِ.
ولی در دو مورد در قرآن کریم مطابق رسم الخط، ها ضمیر بعد از «یاء» برخلاف قاعده بالا مضموم شده‌است که عبارتند از:

«... وَ مَا أَنْسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ...»^۲

«... وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ...»^۳

۲- و در دو مورد «ها» ضمیر بعد از کسره طبق رسم الخط قرآن کریم ساکن شده‌است.

«قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ»^۴

«ادْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ»^۵.

خلط و مزج

^۱ - سوره فرقان، آیه ۶۹.

^۲ - سوره کهف، آیه ۶۳.

^۳ - سوره فتح، آیه ۱۰.

^۴ - سوره اعراف، آیه ۱۱۱.

^۵ - سوره نمل، آیه ۲۸.

خلط و مزج در لغت به معنای مخلوط شدن و ممزوج شدن است. این دو واژه در اصطلاح به معنای مخلوط شدن کلمات استعمال شده است. مثلاً دو کلمه «کُلُّ شَيْءٍ» با هم قرائت می‌شوند و فاصله قرائت دو حرف لام و شین از حد متعارف می‌بایست کمتر شود.

خلط و مزج گاهی خلل به معنا وارد می‌کند در این صورت جایز نیست. مثلاً قرائت آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» به صورت «إِيَّاكَنَعْبُدُ» ممنوع است.

چرا که «ایاک» ضمیر منفصل است ولی اگر خللی در معنی ایجاد نکند گاهی موجب شیوایی قرائت می‌گردد. خلط و مزج در موارد زیر به خاطر اینکه دو واژه در حکم یک کلمه هستند و یک مفهوم را ابلاغ می‌کنند، جایز است:

۱- مضاف و مضاف الیه. مانند: **كُلُّ شَيْءٍ** ۱- **أَحْسَنَ الْقِصَصِ** ۲ (فاصله قرائت دو حرف «لام» و «شین» در مثال اول و نیز «نون» و «لام» در مثال دوم کمتر از حد معمول می‌شود).

۲- اسماء استفهام با مابعد خود. مانند: **مَتَى نَصُرُ اللَّهَ** ۳- **أَتَى يُحْيَى** ۴ (فاصله قرائت دو حرف «الف» در «متی» و حرف «نون» در «نصر» کمتر از حد معمول می‌شود و در مثال دوم نیز همین عمل بین الف مقصوره در «اتی» و حرف «یاء» در «یحیی» اجرا می‌شود).

۳- همچنین اسماء شرط با مابعد خود. مانند:

وَمَنْ يَفْعَلْ ۵- **أَمَّنْ يُجِيبُ** ۶ (فاصله قرائت دو حرف «نون» و «یاء» در هر دو مثال کمتر از حد معمول می‌شود).

۴- ادات استفهام با ما بعد خود. مانند:

لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ۷- **لِمَ تَوَدُّونَنِي** ۸ (در هر دو مثال فاصله قرائت «م» در «لم» با حرف بعد از خود، کمتر از حد معمول می‌گردد).

تَذَكَّرْ در **مِنْ** ما، طبق رسم الخط قرآن گاهی خلط و مزج صورت گرفته مانند: «**بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ...**» ۹

و گاهی در رسم الخط جدا از هم نوشته شده است مانند: **وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ** ۱۰ در این موارد

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۹ و موارد دیگر.

۲- سوره یوسف، آیه ۳.

۳- سوره بقره، آیه ۲۱۴.

۴- سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۵- سوره منافقون، آیه ۹.

۶- سوره نمل، آیه ۶۲.

۷- سوره صف، آیه ۲.

۸- سوره صف، آیه ۵.

۹- سوره بقره، آیه ۲۵۴.

۱۰- سوره منافقون، آیه ۱۰.

بایستی از رسم الخط متابعت نمود.

صله میمی

اگر بعد از حرف میم جمع، «ها» متحرك و قبل از آن مضموم یا مکسور باشد، در حال وصل این کلمه به کلمه مابعد (به تناسب ضمه یا کسره، ماقبل)، حرف «واو» یا حرف «یاء» به میم ملحق می‌گردد. مثلاً در فَاسْقِنَاكُمُ بعد از «میم» «ها» متحرك و قبل از «میم» ضمه قرار گرفته‌است، لذا «واو»، به «میم» اضافه می‌شود و تبدیل به فَاسْقِنَاكُمُوهُ می‌گردد.^۱

و نیز مانند:

رَأَيْتُمُ - رَأَيْتُمُوهُ^۲

سَمِعْتُمُ - سَمِعْتُمُوهُ^۳

قَدَّمْتُمُ - قَدَّمْتُمُوهُ^۴

سَأَلْتُمُ - سَأَلْتُمُوهُ^۵

سَمَّيْتُمُهَا - سَمَّيْتُمُوهَا^۶

در قرآن کریم مطابق قرائت عاصم، کلیه مواردی که صله میمی جایز است، ثبت شده‌است و در غیر آن موارد الحاق میم جایز نیست.

^۱ - سوره حجر، آیه ۲۲.

^۲ - سوره آل عمران، آیه ۴۳.

^۳ - سوره نور، آیه ۱۲.

^۴ - سوره ص، آیه ۶۰.

^۵ - سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

^۶ - سوره اعراف، آیه ۷۱؛ یوسف، آیه ۴۰؛ نجم، آیه ۲۳.

استعاذه

« فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ »^۱

و هنگامی که قرآن قرائت می‌کنی از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر.

یکی از آداب قرائت قرآن استعاذه است که بهترین صورت آن عبارت است از: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

کبر و غرور، شیطان را واداشت تا در مقابل فرمان خدا مبنی بر سجده بر آدم علیه السلام، بایستند و از در گاه حق بدور گردد.

بر قاری قرآن لازم است قبل از قرائت، کلمه استعاذه را بر زبان آورد و از وساوس ابلیس و شیاطین به خداوند پناه برد، تا روح پیراسته شده از خبائث شیطانی و تخلیه شده از هواهای نفسانی به زینت بسم الله الرحمن الرحيم تخلیه و مزین شود.

روانی که هنوز با گناه آمیخته است، هرگز یارای تدبر در آیات الهی را نخواهد داشت و منزل مستعدی برای نزول فرمان حق نخواهد بود.

بِسْمَلَهُ^۲

^۱ - سوره نحل، آیه ۹۸.

^۲ - بِسْمَلَهُ به فتح با، میم، لام، مخفف بسم الله الرحمن الرحيم است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ إِسْمُ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ»^۱. هر کار مهمی که با نام خداوند توأم نباشد، ناتمام است.

مسلمانان در آغاز تمامی فعالیتها با ذکر بسمله خود را به مبدأ لایزال متصل می‌نمایند تا از طرفی با ارتباط و اتصال به مبدأ فیض، گفتار و کردار و پندار خود را ثبات دهند و از طرفی دیگر به جای همه تکیه گاههای پوشالی در اذهان امتهای دیگر، خدای متعال را به عنوان یگانه تکیه گاه واقعی معرفی نمایند.

ذکر بسمله در آغاز سوره‌های قرآن کریم^۲ و نیز عنایت به ذکر «الرحمن» و «الرحیم» به جای دیگر اسماء و اوصاف خداوند، اهمیت بسیار این آیه شریفه و اسم جلاله «الله» در میان سایر اسماء خداوند و ویژگی دو وصف مشتق شده از «رحمة» را در بین سایر اسماء و اوصاف حضرت حق اعلام می‌نماید.^۳

قرائت بسمله در آغاز سوره

قرائت بسمله در آغاز سوره‌های قرآن به چهار شیوه زیر امکان دارد:

- ۱- متصل به قبل و بعد آورده شود، چنین شیوه‌ای جایز است.
- ۲- متصل به قبل و منفصل از بعد آورده شود، چنین شیوه‌ای قبیح است.
- ۳- منفصل از قبل و متصل به بعد آورده شود، چنین شیوه‌ای جایز است.
- ۴- منفصل از قبل و بعد آورده شود، چنین شیوه‌ای رجحان دارد.

^۱ - این روایت، نسخه‌های مختلف دارد و با اختلاف عبارات نقل شده است. آنچه که نقل کردیم از بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۵۸ است.

^۲ - تذکر این نکته لازم است که در قرآن تنها سوره «برائت» «بسمله» ندارد و آن شاید به دو دلیل ذیل باشد:
۱- سوره برائت، با برائت و اعلام بیزاری از مشرکین آغاز می‌شود و برائت با رحمت الهی سازگار نیست. این وجه از حدیثی نقل شده از امیرالمؤمنین علیه السلام بدست می‌آید.
۲- سوره برائت، سوره مستقلی نیست بلکه دنباله سوره انفال است کما اینکه این نکته، از حدیثی از امام صادق علیه السلام استفاده می‌شود.

^۳ - ترجمه‌های کوتاه از بسمله
الله

در میان تمامی اسماء خداوند که در دعاء جوشن کبیر تا هزار اسم عنوان شده است. «الله» جامعترین اسمها می‌باشد. هر اسمی از اسماء خداوند تنها وصفی از اوصاف او را بیان می‌کند. مثلاً خالق، صرفاً به جنبه خلقت نظر دارد. رازق، جنبه روزی به خلاق رابیان می‌کند، رحمن، اشاره به غفران و رحمت می‌نماید، رب، خداوند راپرورش دهنده همه چیز می‌داند و... از سوی دیگر این اسماء در مصداقی ضعیف، وصف انسان نیز می‌توانند باشند. خدای تبارک و تعالی در وجود انسان، توان خلق و اختراع اشیاء، بخشش نسبت به دیگران، رحمت نسبت به غیر، قدرت تربیت و... داده است.

ولی «الله» مستجمع تمام اوصاف و حقایق ثبوتی و سلب تمام صفات سلبی از خداوند است. علاوه اینکه این کلمه بر هیچ موجودی اطلاق نمی‌شود، زیرا هیچ موجودی توان تحمل همه صفات ثبوتی را ندارد. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

رحمن و رحیم
این دو صفت از يك ماده مشتق شده‌اند ولی به يك معنا نیستند و فرقه‌های متعددی دارند. یکی از وجوه تفاوت میان این دو کلمه بر طبق روایتی از امام صادق علیه السلام این است که:

رحمن یعنی رحمت عامه خداوند بر تمام مخلوقات در دنیا و رحیم یعنی رحمت خاصه وی در آخرت و صرفاً بر مؤمنین.

تکبیر

بر طبق قرائت حفص از عاصم بعد از سوره ضحی تا آخر قرآن در ابتدا یا انتهای هر سوره می‌توان تکبیر گفت.

در شأن نزول سوره ضحی، در تفاسیر آمده است که:

جمعی از سران قریش دو نفر را نزد علماء یهود به یثرب فرستادند تا در مورد دین جدید اسلام با آنان مشورت کنند و دانشمندان یهود آنان را از صحیح بودن یا ساختگی بودن آیین جدید خبر دهند.

نمایندگان مشرکین قریش، مسئله خود را نزد علماء یهود مطرح نمودند. دانشمندان یهودی گفتند شما از مدعی نبوت سه مسئله را جویا شوید اگر پاسخ گفت، بدون شك نبی مرسل است. و اگر جواب نداد، هر چه خواهید باوی انجام دهید. سؤالها عبارت بودند از:

۱- بیان سرگذشت جوانانی که از قوم خود جدا شدند.

۲- بیان سرگذشت مردی که بر گرد زمین گردش می‌نمود.

۳- حقیقت روح.

فرستادگان قریش به مکه باز گشتند و سه مسئله را نزد پیامبر مطرح نمودند.

پیامبر فرمود فردا پاسخ می‌گویم و انشاء الله بر زبان جاری نمود.

سیاهی شب فرارسید، و خبری از وحی نشد، شب سپری گشت و باز چیزی نیامد. چند روز بدین منوال گذشت و جبرائیل نازل نگشت.^۱

این مسئله برای پیامبر و مسلمانان بسیار گران بود چرا که باب طعنه های مشرکین را باز کرده بود.

چندی گذشت تا سوره ضحی برای تسکین دل پیامبر نازل گردید.^۲

هر چند پذیرش این سبب نزول به طور کلی با مشکلاتی همراه است،^۳ ولی امثال این سبب در مورد

^۱ - مورخین زمان حبس وحی را از چند روز تا چهار ماه گفته‌اند.

^۲ - البته در آیات ۹ تا ۲۶ سوره کهف، داستان اصحاب کهف و در آیات ۸۳ تا ۹۸ سوره کهف، داستان ذی القرنین و در آیه ۸۵ اسراء، علت جهل به حقانیت روح بیان شده است.

^۳ - ضعف روایت و ناهماهنگی بین سؤال و پاسخ، از جمله مشکلات این سبب نزول است. این سوره بر حسب ترتیب نزول، سوره یازدهم قرآن است در حالیکه پاسخ این سؤالات در دو سوره اسراء و کهف آمده است و این دو سوره به ترتیب سوره های پنجاه و شصت و نهم قرآن می‌باشند. ر.ک: بیان روان در علوم قرآن، اثر مؤلف.

همین سوره (ضحی) در اغلب کتب تفسیری بیان شده است که همگی دلالت بر انقطاع مقطعی وحی دارد.^۱
بعد از نزول سوره ضحی، پیامبر تکبیر فرمود، بر همین اساس بنا بر قرائت عاصم از این سوره تا آخر قرآن (به ترتیب فعلی) در آخر هر سوره تکبیر گفته می شود.
آخر سوره قبل و تکبیر و بسمله در سوره بعد را می توان متصل نمود و می توان با وقف قرائت کرد یا برخی را متصل و برخی را در حال وقف تلاوت نمود.

«اللهم تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»
خدای را شاکریم که به ما عزت اسلام بخشید، و با ارسال آخرین سفیر اطهرش، هدایت نمود، و با نزول قرآن نور معرفت داد و به تعیین ائمه اطهار، نعمت تکمیل فرمود.
بار الها: نعمت فرج خاتم الاوصیاء را بر ما ارزانی بدار و **اجعلنا من انصاره و اعوانه و مستشهدین بین یدیه** و چشمانمان را به دیدارش سر مه نما، و عنایتش را بر ما مستدام بدار.
بار الها: شرح صدری عطا فرماتا حجاب ظلمت و جهالت دل را، به نگاه او شکافته، و «مامضی» را جبران و «مایاتی» را امیدوار به شفاعت «او» و تقبل «تو» باشیم.
الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ،
و أَيْزُ ابْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ،
حَتَّى تَحْرِقَ ابْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ،
فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ

شعبان المعظم ۱۴۱۷
حوزه علمیه قم - علی غضنفری

^۱ - در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره کهف آمده است: «و لا تقولن لشيء انى فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله» «هرگز مگو من فردا چنین کاری را انجام می دهم مگر اینکه خدا بخواهد».

مدارك

بعد از قرآن كريم، بخشى از منابع اين اثر عبارتند از:

بعد از قرآن كريم و نهج البلاغه

اسدالغابه

ايعان الشيعه

الاتقان

البيان

التفسير فى قرانات السبع

التمهيد ابن جزرى

التمهيد معرفه

الغدير

المرشدالوجيز

النشر فى قرانات العشر

النهاية شيخ طوسى

النهاية ابن اثير

املاء مأمراً به الرحمن

بحار الانوار

برهان زركشى

بهجة الامال

تحرير الوسيله

تفسير الميزان

تفسير عياشى

تفسير كشاف

تفسير مجمع البيان

تفسير نمونه

تفسير تبيان

جامع الرواة

جواهر الكلام

حدائق الناظره

حليه المتقين

حليه القرآن

دليل الآيات المفسره

رجال شيخ طوسى
رسم نظم القرآن
سرّ البيان
سفينه البحار
سيره ابن هشام
شرايع الاسلام محقق حلى
صيانه القرآن من التحريف
عروه الوثقى
علوم قرآن صبحى صالح
فقه اللغه
قاموس القرآن
قواعد التجويد
مجمع البحرين
مستدرك الوسائل
معجم الرجال الحديث
مغنى اللبيب
مفردات راغب
مفردات و جمل
مقاييس اللغه
ميزان الحكمه
وسايل الشيعه